

МИР ВЫИГРАТЬ 獲得的將是整個世界

۱۹۹۸/۲۴

برای فتح

UN MUNDO QUE GANAR जीतने के लिए ज़रा विश्व है EINE WELT ZU GEWINNEN

در این شماره می خوانید
پراچاندا، دیو کل
حزب کمونیست نپال (مائوئیست)
از جنگ خلق در نپال می گوید

زنان
دیگر تن به بردگی نمی دهند!

KAZANILACAK DUNYA (A MONDE A GAGNER عالم نزیحه

A WORLD TO WIN

DO DA CONQUISTARI

پرولتارها چیزی برای از دست دادن ندارند، مگر زنجیرهایشان.
آنها جهانی برای فتح دارند

پرولتارهای همه کشورها، متحد شوید!



۲۴ - ۱۹۹۸

زنان دیگر تن به بردگی نمی‌دهند!

بعقیده سرمقاله این شماره، از نظر مائوئیست‌ها شرکت زنان کاملاً با خصلت انقلاب ارتباط دارد. فقط انقلابی که هدف محو تمامی تقسیمات و نابرابریهای اجتماعی را دنبال می‌کند، می‌تواند زنان را برانگیزد تا در جامعه بطور تمام و کمال به ایفای نقش بپردازند. در این شماره، برخی اسناد از لنین و انقلاب چین درباره مسئله زن، و گزارشی از برگزاری مراسم روز جهانی زن توسط زنان افغانستان را هم می‌خوانید. بعلاوه، نامه‌هایی از خوانندگان در مورد موقعیت و مبارزات زنان ضمیمه شده است.

شکافتن پرده‌های ظلمت در افغانستان

میدان نبرد افغانستان، فرصتهای یگانه‌ای برای پیشبرد مبارزه انقلابی در بر دارد. مائوئیستهای حزب نوین‌پاد کمونیست افغانستان نیز عزم کرده‌اند تا از دل برخوردها و تلاطماتی که کشور را پاره‌پاره کرده، نیرویی بسازند که بتواند منبع امید حقیقی ارائه دهد. این حزب می‌کوشد آلترناتیوی در برابر عملکرد قرون وسطائی بنیادگرایان اسلامی و استثمار مدرن امپریالیست‌ها عرضه کند.

پایداری بر مسیر جنگ خلق در نپال

در حالیکه جنگ خلق در نپال با بزرگترین عملیات نظامی تاریخ این کشور مواجه است، پراچاندا دبیر کل حزب کمونیست نپال (مائوئیست) تصویری از نتایج و اهداف دو سال جنگ انقلابی ارائه می‌دهد. بعلاوه، سندی از کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی منتشر می‌کنیم که دلایل اخراج حزب کمونیست نپال (مشعل) را از این جنبش توضیح می‌دهد.

سرمقاله

- خشم زنان را بشابه نیروی قدرتمندی برای
انقلاب رها سازید!
۴ زنان افغانستان هشت مارچ
را جشن می‌گیرند
۱۰ از زبان خوانندگان
۱۳ لنین درباره مسئله زن
۱۶ اسنادی از انقلاب چین
زنان کارگر نیروی انقلابی عظیمی
هستند (۱۹۷۳)
۱۹ درباره کار در میان زنان
در مناطق آزاد شده (۱۹۴۸)
۲۲

افغانستان

- شکافتن پرده‌های ظلمت
۲۴

پرو

- با توسعه بیشتر جنگ خلق،
مردم را علیه دیکتاتوری فاشیستی جلا
و وطن فروش متحد کنید
۳۲ علیه دیکتاتوری جنایتکار و وطن فروش
جنگ خلق را با استواری به پیش برید
۳۴
کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی:
ماه مه ۱۹۹۸
کارگران همه کشورها متحد شوید!
۴۰

نپال

- رفیق پراچاندا از دو سال خطر در
تحول انقلابی می‌گوید
۴۲ درباره اخراج حزب کمونیست
نپال (مشعل) از جنبش انقلابی
انترناسیونالیستی
۴۶
صد و پنجاه سال از
انتشار مانیفست کمونیست می‌گذرد
اطلاعیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی
۵۰
ماجرای مانیفست کمونیست
۵۱

توکیو

- سندی از حزب کمونیست ترکیه (م. ل.)
مائوئیسم زنده است، می‌جنگد، پیروز
می‌شود و به پیروزی ادامه می‌دهد
۵۶

اندونزی

- اطلاعیه کمیته جنبش انقلابی
انترناسیونالیستی
۶۴ انتقاد از خود حزب کمونیست اندونزی -
۱۹۶۶
۶۸
بررسی کتاب: ساختمان نخستین اقتصاد
سوسیالیستی جهان
۷۴

شماره‌های گذشته جهانی برای فتح کماکان در دسترس شماست

۱ - ۱۳۶۳ :

پرو: آنگاه که کوهستان آند می‌گرد
بررسی تعرض ژوئن ۱۹۸۴ جنگ خلق
تحت رهبری حزب کمونیست پرو
هند: شکاف در سطح و فشار از اعماق
تحلیلی از موضوع بپاخیزی داغ لعنت
خوردگان جهان
بزرگداشت پلماز گونه‌ی: فیلمساز انقلابی
ترک

۲ - ۱۳۶۴ :

پرو:
سندی از حزب کمونیست پرو
تحت عنوان «در راه درخشان ماریاتگی»
ایران: شکل‌گیری حلقه ضعیف
درباره تحولاتی که به سقوط شاه ایران
انجامید

درباره دینامیسم امپریالیسم و سد کردن
تکامل اجتماعی
به قلم ریچارد لوتا

۳ - ۱۳۶۴ :

انقلاب، آفریقای جنوبی را به خود
می‌خواند

پرو: تحریم انتخابات
سند مهمی از حزب کمونیست پرو
ابراهیم کاپیاکایا: گزیده ای از یک مقاله
درباره مسئله ملی
رگه: موسیقی عصیانگر جامائیکا

۴ - ۱۳۶۴ :

آفریقای جنوبی: بحران انقلابی تعمیق
می‌یابد
ایران: «ارتش‌های شکست خورده خوب
درس می‌گیرند»
بیراهه «مشی چریکی شهری» در آلمان
غربی

۵ - ۱۳۶۵ :

کردستان و دورنمای قدرت سیاسی سرخ
بنگلادش: انبار باروت

۶ - ۱۳۶۵ :

پرو: کی می‌رود ز خاطر، خون روان یاران
هائیتی: قلع و قمع تازه آغاز گشته است!

۷ - ۱۳۶۵ :

به پیش در مسیر ترسیم شده توسط مائوتسه
دون
شماره مخصوص بیستمین سالگرد انقلاب
کبیر فرهنگی پرولتاریائی

۸ - ۱۳۶۶ :

سندی از کمیته مرکزی حزب کمونیست
پرو:

جنگ خلق را در خدمت به انقلاب جهانی
گسترش دهید

نامه سرگشاده کمیته جنبش انقلابی
انترناسیونالیستی به حزب کمونیست فیلیپین
دسامبر ۱۹۸۶ - خیزش دانشجویی در فرانسه
امپریالیستی

۹ - ۱۳۶۶ :

ناگزالباری هند - بیست سال از غرش تندر
بهاری می‌گذرد
گورباچف - وداع با اسلحه؟
پرو - بخش دوم سند حزب کمونیست پرو

۱۰ - ۱۳۶۷ :

بورکینا فاسو: چرا بدون توده ها نمی‌توان
انقلاب کرد
پرسترویکا - گورباچف: روح سرمایه
شخصیت یافته
خلیج: نقطه تلاقی تضادها - درباره جنگ
ایران و عراق

۱۱ - ۱۳۶۷ :

فلسطین: باشد تا انتفاضه راه جنگ خلق را
هموار سازد!
سرلانکا - درباره توافقات هند و سرلانکا
پرو: اسناد کنگره اول حزب کمونیست پرو
درباره مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم،
اندیشه گونزالو

۱۲ - ۱۳۶۷ :

دهه شصت در دژهای امپریالیسم
حزب کمونیست فیلیپین و دوستان دروغین
انقلاب فیلیپین
کلمبیا: استراتژی قیامی در تقابل با جنگ
خلق

۱۳ - ۱۳۶۸ :

پنجمین سالگرد تاسیس جنبش انقلابی
انترناسیونالیستی را گرامی داریم
پرو: جنگ خلق مرحله نوینی را تدارک
می‌بیند
یک مارکسیست لنینیست از سیل بنگلادش
می‌نویسد

۱۴ - ۱۳۶۹ :

چین: درباره وقایع میدان تین آن من و
احیای سرمایه داری
یادداشت‌هایی بر اقتصاد سیاسی کوبا - بخش
اول
جنگ علیه مواد مخدر جنگی علیه مردم
است

۱۵ - ۱۳۷۰ :

سقوط روزیونیسم در اروپای شرقی
سخنرانی گونزالو صدر حزب کمونیست پرو
به مناسبت چهلمین سالگرد انقلاب چین
اقتصاد سیاسی کوبا - بخش دوم

۱۶ - ۱۳۷۰ :

بیانیه‌های کمیته و احزاب شرکت‌کننده در
جنبش انقلابی انترناسیونالیستی پیرامون
تهاجم به خلیج
سند کمونیست‌های افغانی درباره مارکسیسم -
لنینیسم - مائوئیسم
درفش سرخ ما بر فراز پرو در اهتزاز است

۱۷ - ۱۳۷۱ :

آیا توده‌ها حق حاکمیت دارند؟
دمکراسی: بیش از هر زمانی می‌توانیم و
باید بهتر از آن را به دست آوریم - از
باب آواکیان صدر حزب کمونیست انقلابی
آمریکا
سندی درباره دمکراسی پرولتاری از کمیته
بازسازی حزب کمونیست هند (م. ل.)
کمونیسم در پرو به پیش می‌تازد

۱۸ - ۱۳۷۲:

«نبردی خطیر و مصافی عظیم»

- کارزار بین المللی: زمین و زمان را در دفاع از جان صدر گونزالو بهم بریزید!
مصاحبه با صدر گونزالو
افتخار بر قهرمانان کمونیست کانتو گرانه

۱۹ - ۱۳۷۳:

«چیان چین: بلند پروازهای انقلابی یک رهبر کمونیست - یک زندگینامه مهم از نقطه نظر مائوئیستی»
سنخرائی صدر گونزالو بمناسبت کارزار اصلاح در سال ۱۹۹۱

۲۰ - ۱۳۷۴:

سند جدید مهمی از جنبش انقلابی اترناسیونالیستی: «زنده باد مارکسیسم - لنینسم - مائوئیسم!»
همراه با سندی تحلیلی «درباره اوضاع جهانی»
مکزیک: قیام دهقانی در چیاپاس - «سلام بر تنگ»
همراه با مقاله «انقلاب ارضی و نیمه فئودالیسم»

۲۱ - ۱۳۷۴:

«مبارزه دو خط را تا به آخر به پیش بریم!»
فراخوان کمیته جنبش انقلابی اترناسیونالیستی
«با تمام قوا از پرچم سرخمان که در پرو به اهتزاز درآمده دفاع کنیم!»
«شورش بر حق است!» - مقاله ای از اتحادیه کمونیستهای ایران (سرداران)

۲۲ - ۱۳۷۶:

نیال: «برافراشتن پرچم سرخ بر بام دنیا!»
فراخوان حزب کمونیست نیال (مائوئیست):
«در مسیر جنگ خلق به پیش روید!»

پرو: «از دل امواج خروشان مبارزه دو خط استوار به پیش روید!»
«سی سال بعد از انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی»
«کردستان: درسهای تلخ خیانت»

۲۳ - ۱۳۷۷:

«کارگران همه کشورها متحد شوید!» - درباره جنبش بین المللی کمونیستی و ضرورت اتحاد پرولتاریای جهانی و تشکیل یک «اترناسیونال کمونیستی تراز نوین»
پاسخ جنبش انقلابی اترناسیونالیستی به «پیشنهادیه برای اتحاد جنبش بین المللی کمونیستی»
ناگزالباری: چگونه قیام مسلحانه دهقانان چهره سیاسی هند را تغییر داد. همراه با آثاری از چارومازومدار و سایر مائوئیستهای هند
جنگ خلق: سندی درباره استراتژی و تاکتیکهای مبارزه مسلحانه در نیال، نوشته: حزب کمونیست نیال (مائوئیست)
و سندی از حزب کمونیست پرو تحت عنوان «بر پیچی که در جاده پدید آمده از طریق توسعه جنگ خلق فائق آییم!»

جهانی برای فتح به زبانهای اسپانیایی، انگلیسی و ترکی نیز منتشر می شود.

منتخب بعضی مقالات به عربی، ایتالیایی، فرانسوی و آلمانی منتشر شده است.

لطفا نام، آدرس پستی و شماره نشریه درخواستی خود را برای ما بفرستید. برای آغاز اشتراک با آدرس زیر مکاتبه کنید:

BMC WORLD TO WIN, 27 GLOUCESTER ST. LONDON WC1N 3XX, U.K.

کارزار جهانی جمع آوری

کمک مالی

«اگر شما به فرستادن مجله جهانی برای فتح برای من ادامه دهید، کمک می کنید که از جنبش جهانی کمونیستی، شناخت پیدا کنم.»

- خواننده ای از نیال

با پیشبرد فعالانه این کارزار،

تماس بین المللی میان توده های

ستمیدیده

را روشنتر کنید و نشان دهید

که چرا و چگونه انقلاب بمعنای

اتکاء به توده هاست

در کارزار جهانی

جمع آوری کمک مالی

برای جنبش انقلابی اترناسیونالیستی

شرکت کنید!



اما میان نوع مشارکت زنان در تشکیلات «بهره‌های رهاییبخش تامیل ایلام» و یا جنبش مقاومت فلسطین از یکسو، و نوع مشارکت زنان در مبارزات انقلابی تحت رهبری حزب و ایدئولوژی پرولتری از سوی دیگر، تفاوت اساسی وجود دارد. تفاوت اساسی در اینست که آیا خود جنبش میتواند به ورای مرزهای دموکراسی بورژوازی حرکت کند، آیا جنبش صرفاً در پی اینست که جامعه‌ای سرمایه‌داری بر مبنای مبادله «آزادانه و برابر» کالاها (که نیروی کار مهمترینش است) بنیان نهد، و یا اینکه بالعکس، این جنبش بذریعۀ جامعه‌ای را حمل میکند که در آن کار دیگر کالا نیست و تمایزات طبقاتی از میان برداشته میشود.

انقلابیون کمونیست به زنان به عنوان سربازان صرف ارتش خلق و یا نیروی ذخیره کار نگاه نمیکنند. از نظر کمونیستها به تحقق پیوستن آن نوع انقلابی که کمونیستها برایش مبارزه میکنند، با مشارکت زنان رابطه لاینفک دارد. فردریش انگلس در کتاب معروفش به نام «منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت» نشان داد که ستم بر زنان ناشی از تقسیم جامعه اولیه به طبقات است و رهایی کامل زنان، با هدف ساختن یک جامعه کمونیستی، یک جامعه‌ای عاری از تمایزات طبقاتی، کاملاً ممزوج و جدا ناشدنی است.

کشورهای تحت سلطه در آسیا، آفریقا، و آمریکای لاتین طی دهه متعاقب جنگ جهانی دوم، مراکز توفانی انقلاب جهانی پرولتری بوده‌اند. در این کشورها انقلاب به ناگزیر، ابتدا از مرحله دموکراسی نوین به انقلاب سوسیالیستی گذر میکند. همانگونه که میدانیم انقلاب دموکراتیک



نویسن، یک انقلاب بورژوا دمکراتیک است چرا که هدف بلافاصل این انقلاب نه سرنگونی مناسبات بورژوازی بلکه سرنگونی امپریالیسم، فئودالیسم و سرمایه بومی مرتبط با امپریالیسم است. انقلاب دمکراتیک نوین تحت رهبری پرولتاریا انجام میشود و با عملی کردن وظایف بورژوا دمکراتیک این انقلاب، در واقع راه را برای مرحله دوم انقلاب یا انقلاب سوسیالیستی هموار میکند. ضروری است شرکت زنان در انقلاب دمکراتیک نوین را از این زاویه نیز بررسی کنیم.

زنان و دمکراسی

این اصلی جا افتاده است که کمونیستها برای تمام حقوق دمکراتیک مبارزه

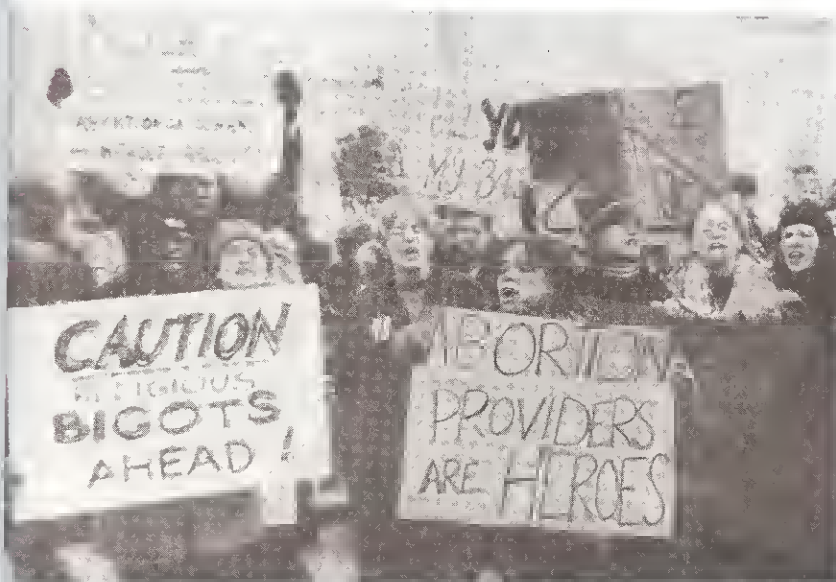
دمکراتیک نظیر آمریکا، فرانسه و انگلیس برابری زنان حاصل نشده است. یک نگاه سطحی به پارلمان ها، لیست سران دولتها یا هیئت مدیره های شرکتهای در این کشورها نشان میدهد که این نهادها شدیداً زیر سلطه مودان قرار دارند. علیرغم وجود یک گرایش عمومی در مورد اعلام برابری قانونی دستمزد زنان و مودان، ثابت شده است که عملاً دستمزد زنان، علیرغم داشتن سطح آموزش و تخصص برابر با مردان، از آنها کمتر است.

علاوه بر این، حتی در کشورهای امپریالیستی روند برجسته آن است که اقشار بشدت فقیر، بطور روزافزونی از زنان تشکیل میشود. سرمایه داری آخر قرن بیستم همچنان از نظام «دو رتبه ای» استفاده میکند و اقلیت بزرگی از مردم را در شرایط فقر رقتبار نگه می دارد. بسیاری از خانواده ها تحت سرپرستی مادران مجرد قرار دارند. زنان بسیاری یا وادار به کار با دستمزد کم میشوند و یا

تصویر بالا: کارفرمایان در حین بازرسی کار زنان در یک مجتمع تکنولوژیک در «سپوداد خوارز» در مرز مکزیک و آمریکا. ۶۰ درصد از یک میلیون کارگر شاغل در کارخانجات مناطق مرزی، زن هستند. تصویر مقابل: زنان ایرلندی بعد از شنیدن خبر مرگ یکی از زندانیان بر اثر اعتصاب غذا، در سطل های آشغال را بر زمین می کوبند. تصویر پایین: تظاهرات واشنگتن در دفاع از حق سقط جنین و علیه حمله به کلینیک های سقط جنین و قتل پزشکان و کارکنان آنها.



میکند. برابری زنان یکی از مهمترین حقوق دمکراتیک است. در عین حال، کمونیستها به این نکته نیز واقفند که دمکراسی نتوانسته و نمیتواند مسائل مربوط به ستم و نابرابری را حل کند. به علاوه، دمکراسی در «آزادترین» جمهوریهایی نیز همواره محدود و تابع مهمترین آزادی بورژوازی (یعنی آزادی استثمار نیروی کار جهت کسب سود) است. تا زمانی که جامعه به طبقات تقسیم شود، بخش اعظم کار خانگی و بچه داری به دوش زنان خواهد افتاد. تا زمانی که میان زن و مرد تمایز اجتماعی موجود باشد، الزاماً زنان به هزار و یک شکل با مودان نابرابر و تابع آن ها خواهند بود. شاهد هستیم که حتی در کشورهای بورژوا





زنان عضو ارتش نوین خلق در فیلیپین

میشود. رژیمهای ارتجاعی (مثل چین، بنگلادش و ژئیر) در رقابت با یکدیگر جهت ترغیب امپریالیستها برای سرمایه گذاری در کشورهاشان، چوب حراج بر منابع انسانی و طبیعی خود میزنند تا این گفتارها شیر جان مردم را در کارخانه ها و کارگاه ها زیر فشارهای جانفرسا بکنند. زنان این کشورها یکی پس از دیگری به صفوف انبوه ارتش پرولتاریا میپیوندند. در چین که میتوان گفت رهبرانش یکی از شدیدترین، نامحدودترین و افراطی ترین پروسه های توسعه اقتصادی سرمایه دارانه تاریخ جهان را پیاده کرده اند، میلیونها دختر و زن جوان روستایی برای کارهای شاق در «منطقه تجاری آزاد» به هنگ کنگ رانده شده اند. در بنگلادش که نیروی

کاملا از بازار کار رانده شده و به کار ناپود کننده خانگی زنجیر میشوند و در عین حال با وظیفه بزرگ کردن بچه ها در شرایط فقر رقت بار، مواجه میشوند. برخی جامعه شناسان غربی این پدیده را «زنان شدن فقر» نامیده اند.

اما ستم بر زن تنها محدود به یک طبقه نیست. در یک جامعه طبقاتی، زنان طبقات مختلف تحت ستم قرار میگیرند. همین امر باعث بروز مقاومت و پا گرفتن جنبشهای مهم میان زنان اقشار و طبقات مختلف در کشورهای امپریالیستی و کشورهای تحت سلطه میشود. زنان سراسر جهان با انواع مختلف شوونیسم پدر سالارانه و مرد سالارانه و نیز عقاید و سنن عقب افتاده ملازم با آنها (که در قوانین و نهادهای اجتماعی بورژوا دمکراتیک نه تنها محدود نشده بلکه تقویت هم می شوند) روبرویند.

زنان شورشگری که حاضر نیستند تن به نقشی بدهند که جامعه بورژوایی برایشان تعیین کرده، موج مهمی از مقاومت توده ای علیه طبقات حاکمه این کشورها را تشکیل میدهند. بنابراین، مبارزه علیه ستم بر زنان نیروی جدید و قدرتمندی را وارد صحنه میکند که پیشاهنگ پرولتاریا باید یاد بگیرد که چگونه آنرا به عنوان بخشی از مبارزه برای انقلاب رهبری کند.

کشورهای تحت سلطه

زنان در کشورهای تحت سلطه بخش اعظم قربانیان حدت یابی استثمار در سطح جهان را تشکیل میدهند. خود همین شرایط فقر فزاینده، سوخت و ساز دور نوسانی از صنعتی شدن را در بعضی از این کشورها تامین میکند. سرمایه امپریالیستی مثل براده آهن جذب این کشورها میشود و فقر و فلاکت مردم، پایه و مایه سودهای کلان

چپ: زنی از
چاپاس، مکزیک



کار شاغل در صنعت دوزندگی اش از مرز یک میلیون گذشته، لشگرهای جدیدی از پرولتاریا بوجود آمده که عمدتاً زن هستند. در کشورهای تحت سلطه زنان بشدت قربانی عقب ماندگی فئودالی این کشورها هستند. در این کشورها عقب ماندگی فئودالی حفظ شده و در «جهان مدرن» ادغام شده است. در صنعت قالیبافی در کشورهایی نظیر ایران، هند و غیره، امپریالیسم «مدرن» با مناسبات ستمگرانه سنتی رابطه ای متقابل و پرمنفعت برقرار میکند. و زنان و کودکان را به داربست قالی میخکوب میکند تا برای بازار جهانی تولید کنند. بدین جهت است که بسیاری کشورهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین را به درستی میتوان «نیمه فئودال» نامید.

بنابراین، پایه مادی قدرتمندی برای خروشیدن زنان وجود دارد. اما علت جذب زنان به مبارزه انقلابی را نمیتوان تنها با استثمار مستقیم آنها به عنوان کارگر یا دهقان توسط طبقات ارتجاعی توضیح داد. یا اینکه مسئله را به این تقلیل داد. علاوه بر این استثمار مستقیم، توده زنان زحمتکش زیر بار سلطه مردان، و سنن و نهادهای اجتماعی و مذهبی خفقان آور نیز قرار دارند. این بار بر گرده زنان اقشار مرفه نیز سنگینی میکند.

بار سنگین سنن هزاران ساله به اشکال بیشمار بر پشت زنان قرار گرفته است. حکام اسلامی در افغانستان قرون وسطی را برای زنان بازسازی کرده اند: آنها زنان را در خانه هایشان حبس کرده و کوچکترین حرکتشان را کنترل میکنند. آنچه به «آپارتاید جنسی» معروف شده است یکی از اشکال شدید ستم فئودالی بر زنان است که در میان دریائی از خرافات مذهبی در بسیاری نقاط جهان رایج است. کنترل و استبداد مطلق افراد مذکر خانواده بر زنان همراه با رفتار و سنن ارتجاعی که در تار و پود جامعه تنیده شده است، هنوز وجه مهمی از زندگی بخش بزرگی از زنان جهان است. تنها چند مثال بزینم: چادر نفرت انگیز، ختنه دختران و عقیم سازی اجباری زنان، ازدواج های از پیش تعیین شده کودکان، «مالکیت» مردان بر فرزندان، رشوه گیری تحت نام دوری (در هند «جهیزیه» به این نام خوانده میشود. مترجم)، کتک زدن زنان، «حق» مردان به طلاق دادن و زنا کردن (که هر دوی اینها برای میلیونها زن یا ممنوع است و یا مجازات به همراه دارد) ... این همه ستم بالاجبار به مقاومت و به امواج نوین مبارزه پا میدهد.

علاوه بر این ها و سایر «سنت های»

فئودالی یا نیمه فئودالی، زنان کشورهای تحت سلطه دوش به دوش زنان کشورهای «پیشرفته» از اشکال «مدرنتر» ستم و تحقیر بر زنان نیز «بهره مند» میشوند. مثلاً: اشکال گوناگون آزار جنسی، پورنوگرافی، فحشا و اشکال چندگانه خشونت (منجمله تجاوز و تنبیه جسمی). در بسیاری موارد اشکال ستم فئودالی و مدرن با هم در میامیزند و دست در دست هم زنان را (نباید فراموش کنیم که در کشورهای «پیشرفته» نیز برخی از عقب افتاده ترین اشکال ایدئولوژیک برای انقیاد زنان موجود است: نظیر رشد ارتجاع مذهبی در آمریکا که بنیادگرایان مسیحی با حق سقط جنین مخالفت میکنند و خواستار بازگشت به ارزشهای ارتجاعی سنتی در خانه و به طور عام هستند). بنابراین شرکت زنان در مبارزه انقلابی صرفاً وسیله ای برای ضربت زدن به این سرمایه دار یا آن زمین دار و یا دولتی که این طبقات ارتجاعی را نمایندگی میکند، نیست. بلکه این حرکت ضربتی است بر سرچشمه های ستم بر زن: یعنی همان مناسبات اجتماعی که از زمان ظهور طبقات بوجود آمده است.

دیدگاه های طبقاتی مختلف

چه در غرب و چه در کشورهای تحت سلطه، زنان بهیچوجه یک عامل «حاشیه ای» و یا مقطعی در مبارزه طبقاتی نیستند. بیش از پیش روشن شده است که آنها در کانون پروسه ستم و استثمار قرار دارند. نتیجه منطقی و ناگزیر این واقعیت آن است که زنان بطور فزاینده ای در کانون مبارزه علیه نظام ارتجاعی و امپریالیستی قرار گرفته اند و خواهند گرفت.

دشمن طبقاتی، ظرفیت انقلابی زنان را به روشنی دریافته و گامهای مهمی برداشته تا نه تنها این پتانسیل انقلابی را در هم بکوبد بلکه آن را به مجراهای بکشانده که برای نظام امپریالیستی جهانی بی ضرر باشد و به حفظ آن کمک کند. بطور مثال، امپریالیستها که از درنده ترین و کثیف ترین مرتجعین حمایت میکنند، بر شرایط اسف بار زنان اشک تمساح می ریزند. آنها برای سرپا نگه داشتن شیوخ خلیج و حق آنان در احیای حرمسرایشان، جنگ براه می اندازند (مثل کمک به شیوخ کریت در جنگ خلیج)؛ به رژیمهایی مثل طالبان در افغانستان کمک میکنند؛ از رژیمهایی مانند السالوادور (که جوخه های مرگش راهبه های کاتولیک را در سال ۱۹۸۰ به طور وحشیانه مورد تجاوز و کشتار قرار

دادند و جدیداً افشا شده که مقامات ارشد آمریکایی در آن کشور از این جنایت باخبر بودند) حمایت میکنند. همزمان با این جنایتها، عواملشان در سازمانهای به اصطلاح غیر دولتی (NGO) موظف اند که پروژه های معینی را در میان زنان (به ویژه در مناطق فقیر و روستایی) در کشورهای تحت سلطه به پیش ببرند. هر چقدر هم که نیت برخی از افراد فعال در این برنامه ها خیر باشد، این برنامه ها در کلیت خود در چارچوب طرحهای عمومی امپریالیستها قرار دارد. و هدف عبارتست از مهار کردن نارضایتی های زنان، دور کردن آنان از مسیر مبارزه انقلابی و کشاندنشان به مجرای طرحهای رفرمیستی با این توهم که برای زنان برابری بیشتری بدنال خواهد داشت. اما حجم زیاد توجه امپریالیستها و سازمانهای به اصطلاح «غیر دولتی» به کار در میان این اقشار نشانه آن است که وظیفه مبارزه برای مشکل کردن زنان، وظیفه بسیار مهمی است.

میان برخورد انقلابی پرولتاریا به مسئله زن با برخورد نیروهای طبقاتی دیگر، حتی رادیکالترین بورژوا دمکراتها، تفاوتهای بزرگی موجود است. از جمله آنکه پرولتاریای انقلابی به شورش زنان علیه وضع موجود آگاهانه دامن میزند. حال آنکه جریانهای دیگر مداوماً میخواهند غلیان زنان را مهار کنند و در چارچوبه های محدود نگاه دارند؛ آنان از یک سو به زنان به مشابه دژکوبهای ارزشمند علیه دشمن نگاه میکنند و از سوی دیگر از اشتیاق انقلابی زنان برای نیل به جامعه ای کاملاً متفاوت، هراس دارند.

بارها و بارها از ناسیونالیستها و انقلابیون بورژوا دمکرات شنیده ایم که میگویند پیش کشیدن مسئله زنان باعث ایجاد تفرقه در صفوف مبارزه میشود. این حرف تنها زمانی میتواند حقیقت داشته باشد که هدف «مبارزه» بر پا کردن یک جامعه مشتمل از استثمارگران و استثمارشوندگان، مردسالاری و پدرسالاری و دیگر سنن و رفتار و افکار ارتجاعی باشد. سیاست ترس از «افراط» در مسئله زنان، ناگزیر موجب آن میشود که زنان حتی در فعالیت های انقلابی «مجاز» نیز نتوانند بطور کامل و موثر شرکت کنند.

بالعکس، انقلابیون پرولتری با آغوش باز از شورش زنان استقبال میکنند و بارورش میسازند. از نظر انقلابیون کمونیست، تضادهای ناشی از شرکت فعال زنان در جنبش (یعنی مواجه شدن با مقاومت مردان) یک ویژگی ضروری جنبش انقلابی

کنونی چگونه است؟ بیشک برخی از زنان مثل برخی از مردان با چپاول مایملکهای سابقا کلکتیو (جمعی) مردم به نوائی رسیده اند و یا آزادی یافته اند که کارگران و توده های زحمتکش را استثمار کنند. احیای سرمایه داری اما برای اکثریت زنان چیزی جز بردگی مجدد در چنگال سلطه مردسالاری به ارمغان نیاورده است. نه تنها بردگی اقتصادی بلکه بردگی جسمی و اجتماعی. این مسئله هم در مورد «مناطق آزاد تجاری» مانند کانتون صدق میکند و هم در مورد روستاها که دوباره به مناطق وحشت و فلاکت برای اکثریت عظیم روستائیان تبدیل شده، و یا در مورد شهرهای پر زرق و برق چین جدید سرمایه داری. اشکال کهن ستم بر زنان مثل دملهای چرکین مجدداً در سراسر کشور ظاهر شده اند. عقاید فئودالی و کنفوسیوسی در مورد پست بودن زنان بطرز انتقامجویانه ای، ظهور مجدد یافته اند. تن فروشی که در چین مائو از بین رفته بود، همزاد ناگزیر جامعه ای است که در آن کار انسان دوباره به کالائی برای خرید و فروش تبدیل شده، و در آنجا «ثروتمند شدن شکوهمند است» شعاری است که سردمداران حکومت با بیشرمی تمام تبلیغش میکنند. از بین بردن نوزادان دختر چنان گسترده است که واقعیت زشتش حتی در آمار جمعیتی نیز ظاهر میشود. چین یکبار دیگر برای اکثریت زنان جهنم شده است.

پس می بینیم که از نظر توده های زنان و نیز کل جامعه، فرق «دمکراسی کهن» با «دمکراسی نوین» موضوع کوچکی نیست. خلاصه مسئله در این است که: آیا استثمار و ملازمه ناگزیر آن، یعنی ستم بر زن که ویژگی مشترک کلیه جوامع طبقاتی است، همچنان پابرجا خواهد ماند؟ یا اینکه راه طولانی و سخت، برای ایجاد مناسباتی کاملاً متفاوت میان زن و مرد را در پیش خواهیم گرفت؟ اکنون از نپال، پرو و سایر کشورهای درگیو در مبارزه انقلابی خبر میرسد که جنگجویان و رهبران تازه نفسی از صفوف تحت ستم ترین زنان برمیخیزند. اینجا که امروز به مقام قهرمانان زن انقلابی ارتقاء یافته اند، دیروز توسری میخوردند و تحقیر میشدند. اینگونه زنان هرگز به انقلاب نیم بند قانع نمیشوند. آنها الگوهای پرنفوذی برای سایر زنان میشوند و جنبش انقلابی و اهدافش را به مصاف می طلبند.

انقلابیون پرولتر با دوختن یک چشم به آینده و یک چشم به الزامات جاری انقلاب از صمیم قلب برای عملی کردن این شعار گام بر میدارند: «خشم زنان را به مثابه

سوسیالیستی پرولتاریایی جهانی میکند. الگوی چین به روشنی نشان میدهد که «دو راه» پیش پای زنان است. پرولتاریا پس از به انجام رساندن انقلاب دمکراتیک در ۱۹۴۹، انقلاب سوسیالیستی را آغاز کرد. پرولتاریا در این راه به نبردهای مکرر علیه بقایای جامعه کهن دست زد و با تلاشهای پی در پی با کسانی که در حزب خواستار متوقف کردن انقلاب و ایجاد یک جامعه سرمایه داری بودند، مقابله کرد. طی چندین دهه ساختمان سوسیالیسم در چین، پیشرفتهای عظیمی در بسیج زنان در تمام عرصه های مبارزه، در مبارزه علیه افکار و سنن کهنه و ایجاد پدیده های نوین سوسیالیستی، انجام شد. انقلاب فرهنگی نقطه عطف این جهشها بود که طی آن میلیونها تن در جهت بر پا نگه داشتن انقلاب و پیشبردش به سوی کمونیسم، درگیر نبرد مرگ و زندگی شدند. زنان همگان است که این جنبش عظیم، زنان را بگونه ای بیسابقه درگیر مبارزه کرد. این مسئله در مورد تمام اقشار جامعه صدق میکند. کارگران، دهقانان، و روشنفکران انقلابی که جنبش گاردهای سرخ را تشکیل میدادند. این مسئله در صفوف بالایی حزب نیز صادق بود. رفیق چیان چین، نقشی تاریخی به عنوان یکی از رهبران اصلی مقر انقلابی درون حزب کمونیست چین بازی کرد. و در عرصه مهم مبارزه علیه عقاید کهن آثار پرقدرتی تحت رهبری وی بوجود آمدند که موازین هنری نوینی برای توصیف موقعیت و رسالت پرولتاریا در عرصه هنر و فرهنگ وضع کردند. تجسم بخشیدن به قهرمانان زن انقلابی و پرقدردن یکی از ویژگیهای برجسته این آثار بود.

همانگونه که میدانیم انقلاب فرهنگی نهایتاً به دست تهاجم ارتجاعی دن سیائوپین و خیانت هواکوفن شکست خورد. خود چیان چین به علت مبارزه خستگی ناپذیرش برای آرمانهای پرولتاریا و برای خط انقلابی پرولتری مائوتسه دون، به عنوان دشمن شماره یک و به جرم مسخره سوءاستفاده از قدرت در جهت مقاصد شخصی، توسط مرتجعین در سال ۱۹۸۰ محاکمه شد. وی در دادگاه با شجاعت از پرچم سرخ دفاع کرد و به تنها جرم خود یعنی انقلاب کردن، اعتراف کرد. وی بدین ترتیب، دادگاه خود را به محاکمه کسانی تبدیل کرد که وی را متهم می کردند. (یعنی دن سیائوپین و هواکوفن)

کهنه در مقابله با نو

و اما شرایط زنان در چین سرمایه داری

است. برخورد درست به مسئله به شیوه آموزش، انتقاد و انتقاد از خود، همچنین دامن زدن به مبارزه آگاهانه (منجمله ترغیب روحیه شورشی در زنان) علیه ایده ها و عملکردهای عقب افتاده درون جنبش انقلابی، هم زنان و هم مردان و کل جنبش را به سطح عالیتتری ارتقاء میدهد. تضاد میان زن و مرد را با نادیده گرفتن و آرزوی غیبی شدن، نمیتوان ناپدید کرد. تلاش برای منحل کردن آن درون «مبارزه» عمومی (آنگونه که نیروهای بورژوا و شوونیستهای مردسالار عمل میکنند) نیز این تضاد را از بین نمیرد. این روش تنها به محدود کردن شرکت زنان در جنبش ختم میشود و مقاومت زنان دیر یا زود به طرقی که ممکنست زیاد مساعد حال انقلاب نباشد، فوران خواهد کرد.

فمینیستها و دیگران، کمونیستها را مورد انتقاد قرار میدهند که با «انگیزه های معین» زنان را به شرکت در مبارزه انقلابی تشویق میکنند. انقلابیون کمونیست پتانسیل انقلابی عظیم زنان (به ویژه در میان اقشار تحتانی جامعه) را درک میکنند. خشم این زنان در واقع نیروی قدرتمندی برای انقلاب است که باید به مثابه بخشی از نیروی انقلابی تمام توده ها علیه نظام ارتجاعی رها شود. تنها «انگیزه معین» که به آن اعتراف میکنیم اینست: جنبش امروز، در نقاطی مانند پرو و نپال یا در نقاطی که مبارزه همه جانبه برای کسب قدرت در جریان است، به مرحله جنگ خلق رسیده است. ما کمونیستها معتقدیم که شرکت همه جانبه زنان در جنبش انقلابی امروز یکی از عوامل بسیار مهم است که این جنبش را قادر خواهد کرد تبدیل به جنبش فردا، یعنی انقلاب سوسیالیستی، شود. انقلاب سوسیالیستی گام به گام مناسبات مالکیت کهن و نهادهای متطابق بر آن را از بین خواهد برد. و مبارزه برای از بین بردن ستم بر زن یکی از آنها و یکی از کانونهای مهم آن خواهد بود.

سوسیالیسم در چین

مائو بر وجود «عناصر سوسیالیستی» در انقلاب دمکراتیک نوین (به مثابه یک مرحله ضروری در انقلاب پرولتری در کشورهای تحت سلطه که بخش اعظم جمعیت جهان را در خود جای میدهند) تاکید ورزید. در واقع او تاکید کرد که وجود این عناصر یکی از ویژگیهای کلیدی است که این انقلاب دمکراتیک را در مقایسه با انقلاب دمکراتیک نوع کهن، «نوین» میسازد. و آنرا بخشی از انقلاب

زنان افغانستان هشتم مارچ را جشن می گیرند

ما زنان افغانستان که با چنین ستمگری کاملاً بی پرده و کاملاً آفتابی ای روبرو هستیم باید جرات مندانه از روز جهانی زن تجلیل بعمل آوریم و مبارزاتمان را با شهامت و استوار به پیش ببریم.

«بیابید در این روز یک بار دیگر خشم خود را به نیروی رزمنده و پرتلاش تبدیل کنیم و مبارزه خود را پیگیرانه و قاطعانه برای از بین بردن ستم بر زنان و ستمهای دیگر ادامه دهیم...»

یکی از سازماندهندگان پشت تربیون رفت و به نمایندگی از جانب کمیته سازمانده زنان را فرا خواند که روز جهانی زن را قدرتمندتر از همیشه جشن بگیرند. او گفت که در آستانه قرن بیست و یکم زنان در افغانستان به زور در شرایط قرون وسطایی زندگی می کنند. او اضافه کرد: «این وضعیت به هیچوجه قابل تحمل نبوده و باید علیه آن بپا خاست. همانطوریکه در قطعنامه اجتماع اعتراضی زنان مهاجر افغانستانی مقیم کوئته گفته شده است، زنان افغانستان برای تامین حقوقشان بجز پیشبرد مبارزات فعال علیه وضع موجود راه دیگری ندارند...»

هم اکنون زنان مبارزی وجود دارند که علیه اقدامات وحشیانه و مقررات تبعیضی طالبان و جهادهای هم قماش آنها بپا می خیزند. زنان افغانستان حتی برای باز بودن حمامهای زنانه قربانی می دهند. آنها در مقابله با تجاوزات و تعرضات پاندهای مسلح حاکم و افراد مربوطه شان تا سرحد استفاده از اسلحه نیز پیش رفته اند و متجاوزین و معترضین را غرقه در خون کرده اند. زنان رزمنده در خارج از کشور، از طریق تظاهرات، گردهمایی ها، کارهای نشراتی و فرهنگی و سایر اشکال فعالیتهای اجتماعی مبارزاتشان را به پیش می برند. این مبارزات و جان فشانی های شجاعانه را باید هرچه بیشتر عمق و

زنی که مسئول جلسه بود به شرکت کنندگان چنین خوش آمد گفت: «امروز هشتم مارچ روز جهانی زنان می باشد، روزی که سبیل مبارزه زنان برعلیه ظلمها و ستمهایی است که مناسبات حاکم بر جامعه بر آنان اعمال می نماید و آنان را در بند و زنجیر نگه می دارد. سالها پیش زنان کارگر در آمریکا بخاطر سختی شرایط کار و دستمزدشان برعلیه کارفرمایان شورش کردند... در روز ۸ مارچ، حضور فعال زنان کارگر نساجی در عرصه مبارزه برای بدست آوردن خواسته های برحقشان نشان داد که چگونه منافع کارفرمایان و حاکمین در ستمگری و بطور مشخص در ستم بر زنان و استفاده از کار آنها نهفته است. حکومت برای حفظ این منافع از نیروی نظامی خود استفاده کرد، اما زنان مبارز از روبرو شدن با قوای نظامی ترسی به دل راه ندادند و با جان نشاری در این مبارزه شرکت کردند...»

«ما زنان افغانستان نیز باید این روز را بعنوان روز مبارزه زنان برعلیه ستم بر زنان و حکومتهای مردسالار در افغانستان و کشورهای دیگر هرچه رزمنده تر تجلیل نماییم.» سخنران در صحبت از اینکه چگونه در بسیاری از کشورها حاکمان می کوشند ۸ مارس را خنثی کرده و آن را به یک کارناوال دولتی تبدیل کنند و بر آتش مبارزه زنان آب بپاشند، چنین گفت: «زنان مبارز فریب جشنهای قلابی دولتهای حاکم را نمی خورند و به مبارزاتشان ادامه می دهند. اما در حال حاضر تجلیل از روز هشتم مارچ در افغانستان غیر قانونی است. حاکمین مردسالار فعلی در کشور ما حتی تجلیل قلابی این روز را لازم نمی بینند و این یکی از اشکال بروز ستمگری کاملاً آشکار و کاملاً آفتابی ای است که آنان با بی شرمی تمام و بدون هیچگونه پرده پوشی در پیش گرفته اند. از این روی

روز ۸ مارس ۹۸ یک میتینگ مهم به مناسبت روز جهانی زن در شهر کوئته در پاکستان برگزار شد. این میتینگ توسط زنان افغانستانی در تبعید سازمان یافته بود. برنامه های مشابهی نیز در اروپا به دنبال فراخوانی که توسط زنان افغانستانی و ایرانی در تبعید صادر شده بود، برگزار شد.

در فضای باز زیر آفتاب اواخر زمستان، زنان پیر و جوان گرد آمدند تا روز جهانی خویش را جشن بگیرند. آن روز صبح وانی در خیابانهای شهر می چرخید و تبلیغ می کرد. از اولین ساعات بعد از ظهر، جمعیت بسوی محل میتینگ روان شد. بسیاری از این زنان نخستین بار بود که در میتینگی شرکت می کردند که فقط توسط زنان سازمان یافته بود و توسط آنان اداره می شد. از بلندگوها ترانه «آتش در کوهستان» از نوار موسیقی «ما فقط جهان را می خواهیم» پخش می شد. دیوارها با پرچم و شعارهای متعدد آذین شده بود. یکی از پرچمها در محکومیت شرایط غیر انسانی تحمیل شده بر زنان بود؛ و پرچم دیگر فراخوان دفاع از مبارزات بر حق زنان را می داد. یکی از شعارها این بود: «شکستن زنجیرها مستلزم مبارزه سازش ناپذیر است.» شعار دیگر بر این تاکید داشت که زنان حتی اگر به زور هم که شده باید حقوق خویش را به چنگ آورند. در مجموع نزدیک به ۶۰۰ زن در این مراسم شرکت کردند. حتی زمانیکه میتینگ رو به پایان بود هنوز زنانی بودند که خود را به محل می رساندند.

میتینگ با خواندن قطعه شعری توسط یک زن آغاز شد. در این شعر آمده بود که بدون مبارزه زنان پیروزی بدست نخواهد آمد.

مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم دروازه ها را بروی چنین تحولی بطور گسترده باز کرده است. با این وصف هنوز نمیتوان ابراز رضایت نمود چرا که کارهای زیادی برای بسیج کامل زنان درون مبارزه انقلابی باید انجام شود. پیشرویهای کنونی تنها آغاز کار است. پرده نخست نمایشی است که همه ناباوران را به باور خواهد رساند: زنان برمیخیزند، جهان متعفن کنونی را زیر و رو میکنند و جهان نوینی را خشت بر خشت از نو بنا می نهند. ■

زن از تمامی زنجیرهایشان، منجمله زنجیر سنن و سلطه مردسالاری، بگسلند و ابتکارات انقلابی خود را بکار بندند.

اگر احزاب و تشکلات کمونیست، به درستی و با انرژی فراوان مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم را در این زمینه پیاده کنند، خیل زنان به صفوف مبارزین و رهبران انقلاب خواهند پیوست. واقعیت دال بر آن است که موضع و پراتیک «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» و احزاب و سازمانهای متشکل در آن با الهام از

نیروی قدرتمندی برای انقلاب رها کنید». مانند هر عمل انقلابی بزرگ دیگر، پیشاهنگ پرولتری در جریان عمل به تجارب غنی و جدیدی دست می یابد و بر مشکلات جدید فائق میشود. همانگونه که مائو در «گزارش درباره بررسی جنبش دهقانی در هونان» در ۱۹۲۷ نوشت، هرگز بدون فراتر رفتن از «حد معقول» نمیتوان ناروایی ها را درست کرد. این نکته در مورد موقعیت کنونی زنان بسیار صدق میکند. انقلاب ایجاب میکند که میلیونها

آید و کسی کشته می شود، برای از بین بردن دعوا و جنجال زن یا دختری را بعنوان خون بها به خانواده طرف مقابل می دهند. در جنگهای مختلف در شهرها و دهات، زنانیکه یک گروه در جنگ برنده می شود، به زنان بمشابه غنائم جنگی برخورد می شود و مورد اختطاف و تجاوز قرار می گیرند. هم اکنون زنان زیادی در افغانستان بطور علنی مورد تعرض و تجاوز قرار می گیرند و دلیل آن را غنیمت شمردن آنها و دلایل دیگر مثل بی حجابی و رعایت نکردن قوانین قرون وسطایی می گویند....

ما باید بر علیه تمامی این ستمها که خود بخشی است از نظام اسارت آور حاکم در افغانستان مبارزه کنیم. ما در این مبارزه تنها نیستیم.... مبارزه علیه ستم از جانب زنان کشورهای مختلف به پیش برده می شود....»

سخنران در میان ابراز احساسات جمعیت تریبون را ترک کرد و جای خود را به نوجوانی داد که قطعه شعری را درباره تبدیل فریادهای رنج زنان به تندری که دیوارهای زندان ستم را فرو می ریزد، خواند. سپس سخنران دیگری چنین گفت: «مبارزات خودبخودی را ما در مورد تعداد قابل توجهی از زنان می بینیم که زنان دیگر نیز باید از آنها یاد بگیرند. اما این مبارزات فردی ستم بر زنان را در جامعه از بین نمی برد و اگر از دست یک ستمگر خلاص شویم، در ادامه زندگی بدست ستمگر دیگری می افتیم....

«ستم بر زن جزیی از مناسبات حاکم بر جامعه می باشد و حکومتهای ستمگر از آن دفاع می نمایند. لذا در مبارزه علیه ستم بر زن ما با این حکومتها و قوانین خود ساخته شان که متکی بر فرهنگ و سنن عقب مانده است و دستگاههای سرکوبگر حافظ این مناسبات روبرو هستیم. هر زمان که مبارزات ما در سطح شخص خود ما محدود نشود و این مناسبات و حکومتهای ستمگر را مورد حمله قرار دهد، آنها به سرکوب مبارزات ما دست می زنند.... دلیل این امر روشن است....

این مبارزات منافع رژیمها را به خطر می اندازد....» او نمونه های دیگری از مبارزات خود بخودی زنان را نقل کرد و اضافه نمود: «زنان مبارز باید دست بدست هم بدهند تا بتوانند مبارزاتشان را قدرتمندتر بسازند و آن را به جریانی تبدیل نمایند که هرچه متشکل تر باشد.... این نیروی زنان، حاکمان ستمگر را هراسان می کند. لذا مجبور هستند که به تهدید متوسل شوند....» او سخنان خود را با درود به مبارزات برحق زنان در افغانستان و سراسر جهان خاتمه داد. بعد از وی نوبت به پیام همبستگی از جانب یک دختر محصل رسید. سخنران بعد، بهنگام معرفی خود

زنی را تعریف و تمجید نمایند، می گویند که ساکت است، کم حرف است، حرف شنو است، خجالتی است.... زنانیکه برعلیه ستمهایی که بر او و زنان دیگر روا می شود اعتراض کرده و مبارزه را دامن بزنند به او می گویند که پایش را از گلیم خودش بیرون گذاشته، لجر است، سلیطه است، بی حیا است. و به این وسیله می خواهند جلوی اعتراض و مبارزات زنان را بگیرند....

«در مناسبات زناشویی مرد می تواند چندین زن را بطور رسمی یا غیر رسمی به مالکیت خود دریاورد. کافی است که پول داشته باشد تا بتواند هرقدر زنی که بخواهد بخرد. در این میان احساسات زن بعنوان یک انسان، یک شریک زندگی که فکر می کند، مطرح نیست و مورد تحقیر و نادیده گرفتن قرار می گیرد. زنانیکه شوهر یک زن، زن دیگری می گیرد به هردو زن ستم می شود، هم به زن اول و هم به زن دوم و زن سوم و چون گناه هیچ کدام از آنها نیست، آنها باید این ستم را در رابطه با نظام مردسالار حاکم ببینند....

«زنان در دهات حق مالکیت بر زمین ندارند. کار آنها در دهات هم اصلا به حساب آورده نمی شود، در صورتیکه زنان هم در خانه و هم در زمین و در رابطه با محصولات زراعتی و پرورش حیوانات از سر صبح تا نوافتهای شب کار می کنند. پاک کردن محصولات زراعتی، آرد کردن گندم، نگهداری حیوانات، دوشیدن شیر و تهیه ماست و مسکه و دوغ و چکه و قروت، سوزن دوزی، قالی بافی و کارهای دیگر از جمله کارهای زنان در دهات می باشد که یا به تنهایی و یا یکجا با مردان انجام می دهند. در مناطقی مثل نورستان و جدران زنان تمام کارهای مربوط به زراعت را بدون هیچ گونه سهمگیری مردان به پیش می برند. در اکثر موارد زنان هیچ مزدی برای این کارها دریافت نمی کنند و اگر هم در مواردی مثل قالی بافی دریافت کنند بسیار ناچیز است.... که در اکثر موارد به مردان خانواده تحویل داده می شود.

«دخترها از کوچکی مجبور هستند که کارهای سخت را در دهات انجام دهند و وقتی به سن هفت سالگی می رسند باید تکه دوزی، پخت و پز، پختن نان، نگه داری اطفال خرد و غیره را انجام دهند تا برای شوهر کردن آماده شوند. در سنین ده تا دوازده سالگی دیگر نباید به مکتب بروند. اگر مکتبی وجود داشته باشد. چون ممکن است در بیرون از خانه چیزهای جدیدی ببینند و تغییر نمایند و دیگر دختران سرخم و حرف شنو و تابع کباشند....» حتی زنانیکه دعوای قومی یا خانوادگی و شخصی در دهات بوجود می

گسترش بخشید و به یک حرکت اجتماعی وسیع مبدل نمود. سخنران توضیح داد که ستم بر زن فقط به جوامعی نظیر افغانستان محدود نشده بلکه به اشکال متفاوت در کشورهای سرمایه داری پیشرفته هم وجود دارد. او گفت که مبارزه زنان در افغانستان بخشی از مبارزه بین المللی گسترده تر علیه نظام حاکم بر جهان است. سپس یک زن جوان مقاله ای را که در مورد اشکال مختلف ستم بر زنان تهیه کرده بود، ارائه داد: «زنان افغانستان از اولیه ترین حقوق یک انسان به خاطر زن بودن محروم هستند. در شرایط کنونی آنها حتی در شهرها اجازه ندارند که برای اجرای کارها و رفع احتیاجاتشان به بیرون از خانه بروند، حتی برای حمام رفتن و یا برای تداوی و شفاخانه رفتن و یا به مکتب رفتن. حجاب اجباری به شکلی است که زندانی بودن آنها را به نمایش می گذارد حتی چشم زن نباید معلوم باشد. این حجاب فقط یک پوشش نیست بلکه به قسمی است که اجازه درست دیدن و حرکت کردن و راههای طولانی رفتن بیرون از خانه را برای زنان نمی دهد. زنانی که کاری یاد گرفته بودند و در جامعه فعال بودند، به دستور و زور طالبان و حاکمان دیگر فعلی در افغانستان خانه نشین شده اند. زنان زیادی بخاطر تامین مخارج زندگی خود و خانواده شان در بیرون از خانه کار می کردند. زنان زیادی در جریان جنگ مقاومت ضد روسی و همچنان جنگهای جاری شوهراشان را از دست داده اند و مجبور هستند که مخارج زندگیشان را خود تامین نمایند. اما تمامی اینها نمی تواند برای ادامه زندگی خود و اطفالشان کار کنند.

«زنان افغانستان هم در دهات و هم در شهرها باید تمامی کارهای خانه را انجام دهند.... کار خانگی هیچ زمانی تمامی ندارد. پخت و پز، کالاشویی، صفایی خانه، خدمت به شوهر، پذیرایی مهمانان، پرورش و مراقبت اطفال و غیره. در جامعه هیچ ارزشی برای این کارها قائل نمی شوند.... کار فقط کار مردان است که دارای ارزش است و در مقابل آن مزد دریافت می شود.

«کار خانه باعث می شود که زنان از صبح تا شب فرصت نکنند که به موضوعات دیگری که در اجتماع می گذرد فکر کنند و محدود به همان کارهای تکراری می شوند. زنان اجازه پیدا نمی کنند که چیزهای بیشتری بدانند و یاد بگیرند و به مسائل مهمتر فکر کنند.... همیشه مردان خانواده و جامعه برای آنها تصمیم می گیرند که اجازه دارند درس بخوانند یا نه، اجازه دارند بیرون از خانه کار کنند یا نه، اجازه دارند فکر کنند یا نه، اجازه فعالیتهای اجتماعی و اقتصادی و سیاسی دارند یا نه.... زنانیکه می خواهند

گفت که بی سواد بوده و نمی تواند به زبان قلمی حرف بزند. «مادران ما عقب مانده بودند و در مجلسهای مثل مجلسهای فعلی ما ننشسته بودند، بخاطر این سرنوشت ما را خراب کردند. من می خواهم سرنوشت غم انگیز خود را برای شما بگویم و به گورهایتان برسانم. سرنوشت من این بوده که یک دختر ۷ ساله را به یک مرد ۷۰ ساله داده بودند و مرا بدبخت کردند. در طول نه ده سال من زندگی خود را نفهمیدم که آیا من زنده هستم یا در گورستان. خواهران و مادران از شما خواهش می کنم که سرنوشت اولادهای خود را خراب نکنید. دخترهای شما هم عاجز است و هم بیچاره است. آیا می دانید که ما را غریب می شناسند. ما را بسیار عقب مانده می شناسند. به حق و حقوق ما هیچ کسی تن نمی دهد و حق و حقوق ما را کسی روشن نمی کند. من به زبان خودم حرف می زنم که یک طفل ۷ ساله را به مرد ۷۰ ساله دادند. بعداً که من به سن ۱۷ سالگی رسیدم مبارزات خود را به راه انداختم و فهمیدم که اگر خودم خود را از این بدبختی نجات ندهم هیچ کسی نیست که مرا از این بدبختی نجات دهد...» استقبال بسیاری که از سخنرانی وی شد نشان می داد که او تنها کسی در بین جمعیت نیست که از چنین سرنوشتی رنج برده است. سپس سخنران بعدی پشت تریبون رفت و چنین گفت: «من به حیث یک دختر ستم دیده و رنج کشیده کشور این روز را برای همه زنان جهان، خاصاً برای خواهران و مادران پلاکشیده میهنم تبریک می گویم. من افتخار می کنم و به خود غرور می بخشم که در چنین روزی در بین خواهران و مادران خود قرار گرفته و توانسته ام احساسی را که دارم در قالب مقاله خدمتتان تقدیم کنم....»

خواهران و مادران! بدون زن جامعه انسانی وجود ندارد. بدون اشتراک زنان در امور اجتماعی یک جامعه، آن جامعه بسوی نابودی می رود و نمی تواند بسوی خوشبختی گام زن باشد. در طول تاریخ زنانی بوده اند که برای حقشان مبارزه کرده اند و به اثبات رسانده اند که زنان انسانهای دست دوم نیستند و می توانند شانه به شانه مردان برای خوشبختی مردم مبارزه کنند و حتی جانشان را در این راه از دست بدهند.

«خواهران و مادران! پس بیایید درباره خود و ستمهایی که بر ما اعمال می شود بیندیشیم و راه نجات را دریابیم. آیا ما حقیر و ناتوانیم و نمی توانیم خودمان را از این ظلمتی که بر ما سایه افکنده است برهانیم؟ نه چنین نیست....»

«خواهران و مادران! پس بیایید دست به دست هم داده و ریشه خرافات را از هم بگسلیم. ما باید تحصیل کنیم، در امور

اجتماعی جامعه خویش سهیم باشیم، کار کنیم و در تولید اشتراک داشته باشیم، آزادی بیان داشته باشیم و در تعیین سرنوشت سیاسی جامعه خویش سهیم باشیم. اگر این حقوق از ما سلب شوند ما انسان کامل نخواهیم بود و همیشه زیون و بدبخت خواهیم بود. ما باید برای گرفتن حقوق انسانی خویش مبارزه کنیم و این عمل طبعاً تلاش و از خود گذری می طلبد. وقت آن نمانده که خاموش بنشینیم و حال زارمان را نظاره کنیم.... دیگر زمان آن رسیده که خودمان را برای بدست آوردن حقوق انسانی مان آماده کنیم و مبارزه برحقمان را بطور تنظیم شده آغاز نماییم.»

زن دیگری به زبان اردو با حضار سخن گفت (میتینگ به زبان دری برگزار می شد). او وضعیت زنان کشورهایی نظیر افغانستان، ایران و پاکستان را محکوم کرد و چنین گفت: «در اینجا من یک مسئله بسیار مهم را می خواهم واضح کنم که تحصیل و آموزش حق اولیه زنان است و ما به کسی اجازه نمی دهیم که ما را از این حق محروم نماید.»

مستول جلسه بطور مختصر به تاریخ ریشه ستم بر زنان اشاره کرد و چنین گفت: «در افغانستان همانند هر جامعه طبقاتی دیگری، ستم بر زنان نیز جزء مهمی از ساختار اقتصادی، اجتماعی استعمارگرانه مسلط بر جامعه می باشد. شرکت فعال زنان در مبارزه علیه امپریالیسم و ارتجاع، در جهت به پیروزی رساندن انقلاب یک ضرورت اساسی است. زیرا که بدون شرکت فعال نصف نفوس جامعه امکان پیشبرد چنین مبارزه ای متصور نیست. اما این تمام مطلب در مورد شرکت فعال زنان در مبارزات انقلابی نیست. مقدم بر آن مسئله اساسی این است که فعالیتهای انقلابی زنان، ستم پدرسالارانه بر آنها را که بخشی از نظام استعمارگرانه حاکم بر جامعه است مورد ضربت جدی قرار می دهد و خشم زنان را بمثابة عامل قدرتمندی در راه انقلاب رها می نماید.»

سپس قطعنامه ای که توسط محفل تجلیلیه زنان مهاجر افغانستانی به مناسبت هشتم مارچ روز جهانی زن به این میتینگ ارائه شده بود، قرائت شد. در بخشی از قطعنامه چنین آمده است: «برگزاری موفقانه محفل کنونی نشان می دهد که مبارزات زنان افغانستانی علیه ستم و بخاطر کسب حقوق انسانی فردی، خانوادگی، اجتماعی و سیاسی شان می تواند و باید ادامه داشته باشد و بیشتر از پیش به سوی گستردگی و عمق بیشتری حرکت نماید. محفل امروزی ما همانند گردهمایی بیستم جدی، یک اجتماع منفرد و تنها نیست بلکه بخشی از یک سلسله محافل و اجتماعاتی است که در مناطق و کشورهای مختلف توسط زنان مبارز

افغانستانی و ایرانی به پیش برده می شود.... برنامه ای که خود بخشی از مبارزات زنان کشورهای مختلف جهان در روز هشتم مارچ محسوب می گردد.» این قطعنامه با تایید فراخوان عمومی صادر شده برای مراسم ۸ مارچ، اعلام کرد:

«۱ - هشتم مارچ روز جهانی زنان است که وسیعاً در سطح بین المللی مورد پذیرش قرار گرفته است. موقف عقب گرای نیروهای تاریک اندیش و قرون وسطایی حاکم بر افغانستان، مبنی بر غیر قانونی دانستن برگزاری این روز، عمیقاً ستمگرانه و جاهلانه بوده و شدیداً قابل نکوهش است. زنان مبارز افغانستانی مکلفند که همه ساله دوش بدوش زنان مبارز سایر کشورهای جهان، از روز جهانی زن تجلیل بعمل آورده و برگزاری این روز را بمثابة یک حرکت مبارزاتی علیه نظام مردسالار و حکام ستمگر و جاهل حاکم بر کشور در نظر داشته باشند.

«۲ - مبارزه علیه طالبان و سایر نیروهای زن ستیز در افغانستان، حق انسانی و مسئولیت مسلم زنان افغانستانی است و ما این مبارزه را علیرغم هرگونه تهدید و ارعاب از سوی واپس گرایان داخلی و خارجی به پیش خواهیم برد. مبارزه ما بر حق و عادلانه است و با شجاعت و استواری ادامه خواهد یافت....»

«۳ - ما از تمامی شخصیتها و نیروهای ملی، دموکرات و انقلابی افغانستان و سایر کشورهای جهان می خواهیم که از امر ما حمایت بعمل آورند و ما را برای ادامه موفقانه و پیشرونده مبارزاتمان مدد رسانند.

«زنده باد مبارزات بر حق زنان افغانستان! «زنده باد مبارزات عادلانه زنان در سراسر جهان!»

سپس مستول جلسه، اعلام بحث آزاد کرد. زنی از بین جمعیت بلند شد و از حجاب به دفاع برخاست. او گفت که زنان باید به جای اینکه از ستم، آه و ناله کنند بهنگام سختی (در جبهه های جنگ) یاور مردان باشند. این حرف، بحث داغی را بر سر مسئله ستم بر زن در افغانستان و باصطلاح «ضعف اخلاقی» زنان دامن زد. میتینگ در فضایی پرشور و داغ با این ترانه به پایان رسید:

روز ۸ مارچ را فرخنده تر می کنیم
آتش کینه خود افروخته تر می کنیم
زنجیرها را بگسلیم، خشم خود رها کنیم
زنهای آزادیم ما، انقلاب برپا کنیم
ظالمان را می کشیم، حق خود را
می گیریم
ریشه ظلم می کنیم، خود را رها
می کنیم
زندگی آزادی است، بندگی بریادی است
جنگ ما رهایی است،
خشم ما خاموشی است

کارزار جهانی جمع آوری کمک مالی

از شرق تا غرب دنیا

در شماره گذشته، نامه‌ای از دفتر اطلاعاتی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را چاپ کردیم که هواداران این جنبش را به سازماندهی کارزار جمع آوری کمک مالی فراخوانده بود. یکی از فعالیت‌های کلیدی که نیروهای مائوئیستی جهان باید آن را شتاب بخشند، توزیع گسترده ادبیات انقلابی است. شما نیز همین امروز به این کارزار پیوندید و به جهانی برای فتح کمک کنید تا بتواند مجله را منظمتر و به زبانهای بیشتر منتشر کند، و در کشورهای بیشتری توزیع نماید. این یک نیاز عاجل است. چک‌ها یا حواله‌های پستی خود را می‌توانید به نام «جهانی برای فتح» به نشانی مقابل ارسال کنید: A WORLD TO WIN, 27 OLD GLOUCESTER STREET, LONDON WC1N 3XX, UK

برای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی کمک مالی جمع کنید!

از زبان خوانندگان...

خشم توده‌ها علیه تجاوز در پنجاب

مطلب زیر بر پایه گزارشی از نشریه انقلابی «چامکادا لعل تارا»، چاپ پنجاب هند، که از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی حمایت می‌کند، تهیه شده است.

روز ۲۹ ژوئیه ۱۹۹۷ در «بارنالا»، دختری بنام «ماها صاحب کانورا» زمانی که از دبیرستان به خانه باز می‌گشت مورد تعرض قرار گرفت. به او دستجمعی تجاوز کردند و سپس وی را بقتل رساندند. این جنایت توسط افراد نزدیک به حکومت انجام شد. پلیس نه تنها کرچکترین تلاشی برای دستگیری و مجازات مسببین این جنایت بعمل نیاورد، بلکه تعدادی افراد بیگناه را دستگیر کرد. این اقدام تبهکارانه و پرده‌پوشی‌های پلیس، خشم توده‌ها را برانگیخت و باعث آشوبهایی شد که مقامات پنجاب انتظارش را نداشتند. درست بعد از پخش خبر جنایت، یک کمیته مبارزاتی از سوی احزاب و گروه‌های

مختلف مدافع حقوق بشر تشکیل شد. ستون فقرات انقلابی این کمیته، نشریه «چامکادا لعل تارا» و «لوک سنگرام مورچا» بودند. روز ۱۲ اوت، هزاران زن و مرد از «بارنالا» و دهات اطراف در مراسم سوگواری شرکت جستند.

پرده‌پوشی پلیس ادامه یافت، و مقاومت توده‌ها نیز باز نایستاد. دو روز بعد از مراسم سوگواری، یک تظاهرات ۲۵ هزار نفره برگزار شد که در آن شعار اعدام مسببین جنایت، اقدام جدی علیه مقاماتی که از قاتلین حمایت می‌کنند و منفرد کردن خانواده‌های آنان در محیط عمومی اعلام شد. برای کمک به پیشبرد این فعالیت‌های مبارزاتی، معادل ۵۰۰۰ دلار جمع آوری شد. روز ۸ سپتامبر تظاهرات دیگری با حضور ۵۰ هزار نفر از مردم خشمگین برپا شد. کمیته مبارزه توانست در عرض چند دقیقه ۴۰ هزار اعلامیه را بدست توده‌های مشتاقی برساند که خود خواهان پخش بیشتر اعلامیه‌ها بودند. نام دبیرستانی که «ماها صاحب کانورا» در آن تحصیل می‌کرد به نام وی تغییر یافت.

خانواده‌های قاتلین کاملاً منفرد شدند. رسانه‌های محلی بطور منظم خبرهای مبارزاتی را منعکس کردند؛ روزنامه‌ها از مقالاتی درباره وضعیت زنان در هند پر شد. اخبار این مبارزه در سراسر هند طنین انداخت. مقاماتی که روابطشان با متجاوزان افشا شده بود مجبور به استعفا شدند. بالاخره مسئولان جنایت دستگیر شدند. یکی از افراد پلیس اخراج شد. و حزب حاکم محلی مجبور شد برای ایجاد کتابخانه‌ای بنام «ماها صاحب کانورا» معادل ۲۵ هزار دلار بپردازد.

جنایت علیه زنان در هند یک مسئله بسیار رایج است. تقریباً هر ۶ دقیقه یک جنایت علیه زنان صورت می‌گیرد. و هر ۱۲۰ دقیقه یک زن قربانی قتل‌های خانوادگی می‌شود. مبارزه فوق‌الذکر یکی از نقاط اوج مقاومت در برابر چنین جنایاتی در پنجاب محسوب می‌شد. کمیته مبارزه مصمم است توجه مردم را بیش از پیش به این موضوع جلب کنند و مبارزه علیه آوباش و متجاوزان را به مبارزه علیه مستبدان محلی و دولت پیوند بزنند.

درباره موقعیت زنان در هند

این نامه را یکی از خوانندگان زن مجله از آندرا پراداش برایمان فرستاده که به موقعیت زنان در هند می‌پردازد.

جهانی برای فتح عزیز،

زنان نیمی از آسمان را بر دوش دارند. آنها نیمی از انقلاب هستند. برپایی جنبش زنان زن‌جیره‌های استعمار زن در نظام نیمه فئودالی نیمه مستعمره را در سراسر جهان

می‌گسلد. صدای گسستن بندهای زنان به تدریج به گوش هر زنی در هر جای کره ارض می‌رسد. مبارزه علیه پدرسالاری و جلوه‌های آن نظیر آزار جنسی، تبعیض نژادی و جنسی، تبعیض کاستی، قتل‌های

خانوادگی، آزار شبانه و غیره، اخیرا بالا گرفته است. این مبارزه به بخش لاینفکی از جنبش عمومی انقلابی تبدیل شده که علیه بنیان نظام استثمارگرانه اقتصادی جریان دارد.

جنبش انقلابی، موضوعات پایه ای مربوط به استثمار اقتصادی و جنسی زنان را در دستور کار انقلاب گذاشته است. طبقه استثمارگر با پدرسالاری، نیمی از نیروی کار یعنی زنان را تهدید می کند. از زنان بشابه عرضه کننده کار ارزان استفاده می کنند. آنها حتی از زنان کارگر سوء استفاده جنسی می کنند. آنها سعی می کنند بر مبنای جنسیت بین زنان و مردان کارگر تفرقه بیندازند و بر آنها حکومت کنند. این یک پدیده جهانشمول است.

از اوایل قرن بیستم مبارزه علیه هر شکل از استثمار زنان به پیش رفته است. بعد از یک دوره مبارزه تلافی جویانه، اینک عصر جنبشهای زنان فرارسیده است. این چیزی است که در پرو می گذرد. این چیزی است که در آلمان، فیلیپین، سری لانکا، کشمیر، نپال و سایر نقاط می گذرد. و این چیزی است که در هند می گذرد. در حالیکه کشورهای امپریالیستی سعی می کنند توده ها را با برنامه های صرفا اقتصادی و رفاهی سازمانهای داوطلب غیر حکومتی خواب کنند، جنبش انقلابی در هند نیز مانند سایر کشورهای در حال توسعه، راه تکاملی خود را می پیماید و دورنمایی روشن را پیش روی دارد. این جنبش بیش از پیش بر توده زنان تاثیر می گذارد و آنان را به جاده انقلاب و رهائی می کشاند. در اینجا نمونه های روشنی از جنبش انقلابی زنان را نقل می کنیم....

زنان در مبارزه مسلحانه «تله نگانا»

مبارزه مسلحانه «تله نگانا» در دهه ۱۹۴۰ در ایالت آندراپرادش، نقطه عطفی در جنبش انقلابی زنان هند محسوب می شود. زنان با تمام نیرو جنگیدند. کارگران کشاورزی بی زمین به مصادره بخش عظیمی از اراضی اربابی پرداختند. در آن زمان، ۴۰ درصد اراضی در مالکیت اربابان و وابستگان آنها بود. مردم بار مالیات را نیز بر دوش داشتند. هیچگونه امکانات تحصیلی و درمانی وجود نداشت. فقط ۸۵ درصد از کل اهالی با سواد بودند. و فقط ۵۱ درصد زنان سواد داشتند. زنان کاستهای فقیرتر در خانه

اریاب، بردگی می کردند. هر دختری به محض اینکه به سن بلوغ می رسید باید به خانه ارباب می رفت. اما توده ها قیام کردند. زنانی نظیر ایلاما، نارساما، چیلاکاما و دیگران، قهرمانانه توده ها را تحت رهبری حزب کمونیست هند رهبری کردند. آنها برای فعالین پناهگاه پیدا کردند و وظایف خطرناک دیگری را به انجام رساندند. آنها در مناطق جنگلی در جوخه های مسلح متشکل شدند. کمیته های روستا که طی این جنبش شکل گرفت خواسته های زیر را جلو گذاشت: حق مالکیت برابر برای زنان و مردان، ممنوعیت ازدواج زنان زیر هجده سال، مرخصی دوران بارداری، لغو محدودیت استخدام زنان، دستمزد برابر، و غیره. زنان بسیاری در این نبرد جان باختند.

ادامه مبارزات بعد از «انتقال قدرت»

۱۵ اوت ۱۹۴۷ که بعنوان روز استقلال هند جشن گرفته می شود، چیزی بیشتر از انتقال قدرت از دست انگلستان به طبقه حاکمه کپیرادور هند نبود. هنوز هم استقلال واقعی بدست نیامده است. استثمار اقتصادی و انحطاط فرهنگی بالا گرفت. حاکمان، پدرسالاری را بیش از پیش تقویت کردند. بعلت بحران اقتصادی حاکم، بارهای جدیدی به دوش زنان گذاشته شد. آنها باید مدام بچه می آوردند تا نیروی کار فراهم کنند. و از طرف دیگر، میزان مرگ و میر کودکان افزایش می یافت. نظام نیمه فئودالی به کار انسانی نیاز داشت. بنابراین زنان را تشویق به تحصیل کردند. اما مشاغل زنان به پرستاری و آموزگاری محدود شد که این خود، ادامه نقش زن در نظام پدرسالار فئودالی بود. حتی امروز هم اکثریت اهالی هند در روستا زندگی می کنند. فئودالیسم دست نخورده مانده و استثمار به قیام های بیشتر پا می دهد.

ناگزالباری: تندر بهاری

قیام مسلحانه ناگزالباری در سال ۱۹۶۷ در بخش دارجیلینگ از ایالت بنگال غربی مانند یک تندر بهاری، آسمان انقلاب هند را روشن کرد. قبایل علیه غارتگری اربابان زمیندار نبرد کردند. دهقانان قطعه زمینی را در منطقه ناگزالباری گرفتند، گرداگرد آن را با پرچمهای سرخ نشانه گذاری کردند و در آن به کشت پرداختند. کنفرانس دهقانی خاتمه مالکیت انحصاری اربابان بر

اراضی را اعلام کرد و خواهان تقسیم مجدد زمین توسط کمیته های دهقانی، و سازماندهی و تسلیح دهقانان برای مقاومت در برابر اربابان و مرتجعین شد.

این یک درک نوین بود. و همین مسئله در انقلاب هند به ناگزالباری جایگاهی تاریخی بخشید. طی دو ماه ۶۰ مورد مصادره زمین و محصول صورت گرفت. اسناد مالکیت ارضی و قروض دهقانان به اربابان سوزانده شد. بیش از ۲۰۰۰۰ دهقان بعنوان فعال تمام وقت در اتحادیه دهقانی ثبت نام کردند. زمانی که پلیس برای دستگیری فعالین آمد با مقاومت شدید روستائیان روبرو شد. بعدا نیروهای کوماندو را اعزام کردند و قیام سرکوب شد. اما برای مدتی کوتاه، قیام قهرآمیز پشت طبقه حاکم را لرزاند. در مورد شرکت زنان در این قیام هنوز بررسی عمیقی انجام نگرفته، اما آنها نقش بسیار فعالی بازی کرده بودند....

زنان در جنبش طبقه کارگر

صنعتی کردن هند فقط بر مبنای منافع کشورهای امپریالیستی صورت گرفته و می گیرد. امروز شرکتهای چندملیتی علنا در هند سرمایه گذاری می کنند. اگرچه این روند، بخشی از زنان را به کارگر صنعتی تبدیل کرده اما آنها فقط ۷۵٪ زنان کارگر هند را شامل می شوند. اکثر زنان در بخش غیررسمی کار می کنند....

در دوره اخیر، مبارزات حق طلبانه زنان آرام آرام با یک دورنمای روشن به جاده انقلاب پیوسته است. «زمین به کشتگر» به شعار روز تبدیل شده است. مبارزه برای حق قبایل بر جنگلها نیز یک موضوع روز است....

در منطقه جنگلی «داندراکارانیا» که سرشار از منابع طبیعی است، زنان شاغل در بخش غیررسمی علیه نظام سرمایه داری و فئودالی به سازماندهی پرداختند. این امر با مبارزه برای افزایش دستمزد کارگرانی که برگ گیاه «تندو» می چینند آغاز شد. در این منطقه جوخه های مسلح انقلابی حضور دارند. تشکلات دهقانی شکل گرفته و تعداد اعضای یکی از سازمان زنان قبیله به هزاران نفر بالغ می شود. این سازمان به مسائل گوناگون زنان می پردازد. مبارزه با درگیری و زد و خورد بسیار با پلیس همراه بوده است. اغلب «تندو» چینان، زن هستند. اینک

گذاشته شدند. مقاومت حادی که در برابر مراسم انتخاب ملکه زیبایی جهان در نوامبر ۱۹۹۶ در «بنگالور» یعنی مرکز شرکتهای چندملیتی در هند انجام گرفت، مظهری از آگاهی زنان بود. اینکه یک زن هندی را بعنوان ملکه زیبایی سال ۱۹۹۷ انتخاب کردند نشان می‌دهد که غارت امپریالیستی در هند تشدید خواهد شد. آنها برای فروش کالاهایشان، مدل‌های هندی می‌خواهند. زنان مقاومت می‌کنند و منافع پشت کارزاری که برای تربیت مانکن، رقابت بر سر زیبایی و غیره براه افتاده را افشاء می‌کنند. زنان مصممند پرده از چهره سازمانهای تامین اعتبارات که نقش مامور امپریالیستها را در گمراه کردن مردم بازی می‌کنند، بردارند.

یک مانع مهم دیگر در راه سازماندهی زنان، فرهنگ هندو است. «دهاراماساستراس» هندو در تزریق فنودالیسم به ذهن استشارشدگان بسیار موفق بوده است. زنان از طریق کاست، جنسیت و «دالیتها» در اختیار ثروتمندان قرار گرفته‌اند. تشکلات زنان به تدریج زنان را نسبت به برخورد منفی مذهب به رشد زنان آگاه می‌کنند. آنها می‌فهمند که زنان مسلمان و مسیحی را هم باید از حصار زندگی موجود بیرون کشید. زنان مسلمان بمشابه یک اقلیت در دولت هندو، بیش از دیگران از حقوق خویش محرومند و سرکوب می‌شوند. مسیحیت به یک ابزار تبلیغاتی امپریالیستها تبدیل شده است. به موضوعات مربوط به زنان «دالیت» که بواسطه کاست و جنسیت خود تحت

استثمار قرار دارند نیز باید پرداخته شود. زنان خدمتکار نزد طبقات میانی و فوقانی که به کشورهای مختلف مهاجرت کرده‌اند، زنانی که قربانی آزار جنسی هستند، و دیگران را باید قربانیان عصر «سیاستهای جدید اقتصادی»، یا قربانیان عصر امپریالیسم دانست. همه این بخشها باید گرد آیند و به راه انقلاب بپیوندند. ■



در ایالت بیهار هند، زنان کاستهای تحتانی توسط کسانی که در رسانه‌ها «ناگوالی» خوانده می‌شوند، برای دفاع از خود در برابر تجاوز و نحتیری که از جانب مردان کاست فوقانی بر آنان روا می‌شود، سازمان می‌یابند.

آنها باید به رسمیت شناخته شود. ازدواج باید بر اساس انتخاب آزادانه باشد. خانواده نوین باید بر مبنای عشق و احترام و آزادی و برابری تشکیل شود. زنان باید تحصیل کنند و در رهبری سیاسی شرکت جویند. زنان باید حق مالکیت بر ابزار تولید را دارا باشند. باید در مایملک، حق برابر داشته باشند. کار خانگی، آشپزی و بچه‌داری باید اجتماعی شود. بطور کلی، زنان باید بخشی از انقلاب دمکراتیک نوین باشند. فقط کمونیسم است که می‌تواند زنان را بطور کامل رها کند.

زنان علیه سیاستهای جدید اقتصادی

مقاومت می‌کنند

بعد از اجرای «توافق عمومی تجارت و تعرفه‌ها» و پیاده کردن «سیاستهای لیبرالیزاسیون» از سوی حکومت هند، زنان بیشتر به حاشیه رانده شدند. خصوصی کردن‌ها و قطع سوبسیدها، مستقیماً بر امر تحصیل و بهداشت زنان تاثیر گذاشت. زنان کارگر از شرکتهای بخش عمومی که گفته می‌شد حال نزاری دارند، کنار

عقایید و آداب مذهبی که شدت مانع کار زنان و رشد فردی زنان می‌شود، زیر سؤال رفته است. برای مثال، زنان هیچ حقی در انتخاب شریک زندگی خود ندارند. اگر مردی، زنی را بریاید و به خانه خود ببرد، آن زن مجبورست همسر وی شود. چند زن بودن رواج دارد. زنان بعد از ازدواج حق پوشیدن ژاکت ندارند. بعد از اینکه زنان در مبارزه علیه حکام هند و امپریالیستها سازماندهی شده‌اند، این چیزها هم دارد تغییر می‌کند.

در آندراپرادش، جنبش منطقه جنگلی توسعه یافته و زنان در مبارزه برای افزایش دستمزد، کاهش قیمت نوشابه، و حق زمین مبارزه می‌کنند. در خیزش عظیم سال گذشته، قریب به ۱۰۰۰ مبارز در درگیری با پلیس کشته شدند. بواسطه اختناق شدید، تشکلات زنان به شکل مخفی سازمان یافته‌اند.

اهداف مبارزات زنان چنین است: زنان باید از کار خانگی خلاص شوند. آنها باید در تولید اجتماعی شرکت جویند. کار



محاصره لنینگراد، ۱۹۴۲، رسته زنان در مقابل کاخ زمستانی درست قبل از تهاجم نازی‌ها

بازتکثیر یک سند تاریخی

لنین درباره مسئله زن

کارگر، همسر کارگر، زن دهقان، همسر یک مرد عادی وارد می‌شود؛ و حتی از خیلی جهات به زن طبقات ثروتمند نیز وارد می‌شود. حقوق و اقدامات اجتماعی که ما از جامعه بورژوازی برای زنان می‌خواهیم گواهی است بر اینکه ما موقعیت و منافع آنها را در نظر می‌گیریم؛ طبیعتاً نه در نقش رفرمیستهای قییم مآبی که اذهان راتخدير می‌کنند. نه! به هیچوجه بلکه در نقش انقلابیونی که زنان را به شرکت مساوی در بازسازی اقتصاد و روبنای ایدئولوژیکی فرا می‌خوانند.»

به لنین اطمینان دادم که من هم همین عقیده را دارم ولی بی شک با آن مخالفت می‌شود. اذهان نامطمئن و ترسو، این عقیده را بعنوان اپورتونیسم مشکوک رد می‌کنند. باید این نکته را هم در نظر

آن نخواهد بود که گویا ما فکر می‌کنیم بورژوازی و دولت آن تا ابد حتی برای مدتی طولانی پابرجا خواهند ماند. این کوششی برای منفعل کردن توده های زنان با رفرمها، و منحرف کردن آنان از جاده مبارزه انقلابی نیست. به هیچ عنوان چنین نیست؛ این کار به هیچوجه یک حقه بازی رفرمیستی نیست. خواسته های ما یک رشته نتیجه گیریهای عملی است از احتیاجات مبرم زن ضعیف و محروم در سیستم بورژوازی، و علیه تحقیرهای زشتی که باید در این سیستم تحمل کند. با طرح اینها ما نشان می‌دهیم که از نیازهای زنان و ستم بر زنان آگاهیم؛ از جایگاه ممتاز مردان آگاهیم؛ و از همه اینها نفرت داریم. بله، نفرت داریم و خواهان محو هرگونه ستم و آزاری هستیم که به زن

این گزیده‌ای است از «خطرات من از لنین، گفتگوی درباره مسئله زن» نوشته کلارا زتکین. این متن بر پایه مکالماتی که در پاییز ۱۹۲۰ بین لنین و کلارا زتکین صورت گرفته، به رشته تحریر درآمد. (متن حاضر را از روی نسخه «رهایی زنان - نوشته هایی از لنین» از انتشارات انترناسیونال، باز تکثیر کرده ایم.)

«بنابراین برای ما کاملاً صحیح است که خواسته های زنان را طرح کنیم. این نه یک برنامه حداقل است، و نه یک برنامه اصلاحی به معنی «سوسیال دموکراتیک» و «انترناسیونال دومی». آن، این کار دال بر

شد؛ حتی اگر این خواست را با بوق و کرنا جار بزنیم و گوش فلک را کر کنیم نه! هزار بار نه! ما باید در اذهان توده زنان، این خواست را به لحاظ سیاسی با رنجها، نیازها و آمال زنان کارگر بیامیزیم. همه آنها باید بدانند که دیکتاتوری پرولتاریا برای آنان به چه معنی خواهد بود: تساوی کامل حقوق با مردان، هم قانوناً و هم در عمل، در خانواده، در دولت و در جامعه، اینها به معنی تضمین نابودی قدرت بورژوازی است.»

من گفتم: «روسیه شوروی این را ثابت می کند. این نمونه بزرگ ما خواهد بود.»
لنین ادامه داد: «روسیه شوروی، خواسته های زنان را در سطح نوینی مطرح می کند. تحت دیکتاتوری پرولتاریا، این خواسته ها دیگر موضوع مبارزه بین پرولتاریا و بورژوازی نیستند. این مطالبات پس از عملی شدن، خشتیهایی خواهند بود که در ساختن جامعه کمونیستی از آن استفاده می شود. این کار به زنان آن سوی مرزهای شوروی، اهمیت کسب قدرت توسط پرولتاریا را نشان می دهد. اختلاف موقعیت اجتماعی آنان در اینجا و آنجا را باید با برجستگی جسورانه ای نشان دهیم و حمایت توده زنان را برای مبارزه طبقاتی انقلابی پرولتاریا جلب کنیم. بسیج توده زنان بر پایه درک روشن از اصول و بر یک پایه تشکیلاتی محکم، یک مسئله اساسی برای احزاب کمونیست و پیروزی آنان است. بخشهای سراسری (دولت) ما هنوز فاقد درک درست از این مسئله هستند. آنها در زمینه ایجاد یک جنبش توده ای از زنان زحمتکش تحت رهبری کمونیستی، به برخورد منفعل و صبر و انتظار عادت کرده اند. آنها درک نمی کنند که رشد و رهبری یک چنین جنبش توده ای بخشی مهم از فعالیت حزب است؛ نیمی از کل فعالیت های حزب است. اینکه آنها گاهی ضرورت و ارزش یک جنبش کمونیستی هدفمند، قوی و وسیع را به رسمیت می شناسند، بیشتر جنبه تعارفهای افلاطونی دارد تا یک دل مشغولی و وظیفه حزبی.»
«آنان تهییج و تبلیغ در میان زنان و وظیفه به میدان کشیدن و انقلابی کردن آنان را بعنوان کاری نه چندان مهم، و بعنوان وظیفه ای برای زنان کمونیست تلقی می کنند. و اگر این کار سریعتر و نیرومندتر پیش نمی رود، فقط زنان کمونیست را مستحق سرزنش می دانند. این غلط است؛ اساساً غلط! این جدایی طلبی عریان است. این تساوی واژگون شده است؛ یا بقول فرانسویان تساوی **a rebours!** که برخورد نادرست



زنی در حال رهبری اجرای ترانه های مقاومت در یان، یکی از مناطق پایگاهی در جنگ خلق چین در دهه ۱۹۳۰

اخیر را مجبور می کند که یا تحت رهبری ما بجنگد - که این را نمی خواهند - یا نقاب خود را به دور اندازند. این مبارزه است که ما را از آنان تفکیک می کند و چهره کمونیستی ما را نشان می دهد. بدین ترتیب اعتماد توده زنان به طرف ما جلب می شود؛ توده ای که خود را استثمار شده و تحت سلطه مردان می بیند؛ توده ای که تحت قدرت صاحبکاران و جامعه بورژوایی در کل، خود را در هم شکسته و برده می یابد. زنان کارگر که همه به آنها خیانت کرده و ترکشان نموده اند، درک می کنند که باید بطور دسته جمعی همراه ما بجنگند. آیا لازم است آشکارا اعلام کنم، یا شما را به اعلام آشکار این مطلب وادارم که مبارزه برای حقوق زنان، همچنین باید با هدف عمده ما مرتبط باشد. یعنی با هدف به دست آوردن قدرت و برقراری دیکتاتوری پرولتاریا؟ در حال حاضر، این خزه الفبای ماست و کماکان چنین خواهد بود. این روشن است، مطلقاً روشن. ولی توده های وسیع زنان کارگر، اگر که ما فقط روی این خواست تکیه کنیم، با اشتیاق جذب مبارزه برای کسب قدرت دولتی نخواهند

بگیریم که خواستهایی که اینک برای زنان جلو می گذاریم ممکن است بد فهمیده شده و نادرست تفسیر شود.
لنین با تعجب و قدری ناراحتی گفت: «یعنی چه؟ این خطر در مورد هر چیزی که می گوئیم یا انجام می دهیم وجود دارد. اگر اجازه دهیم که ترس از این مسئله ما را از انجام کارهای صحیح و ضروری باز دارد، بهتر است مناره نشین شویم. ما نباید تزلزل داشته باشیم، به هیچ عنوانی نباید تزلزل داشته باشیم، والا از اصول والای خود خواهیم لغزید. در مورد ما تنها اینکه چه می خواهیم نیز مطرح است. من معتقدم که این را بحد کافی روشن کرده ام. ما نباید در تبلیغات خود، از مطالباتی که برای زنان مطرح می کنیم، بت بسازیم. نه! بسته به شرایط، باید زمانی برای این خواستها و زمانی برای خواسته های دیگر مبارزه کنیم. و همیشه، همه اینها باید در اتحاد با منافع عمومی پرولتاریا باشد.»

«هر نزاعی از این نوع ما را با دار و دسته بورژوازی محترم و با نوکران فرمیسست که به همان اندازه محترم هستند، سر شاخ می کند. این کار، دسته

بخشهای سراسری ما چیست؟ (من از روسیه شوروی صحبت نمی کنم) در تحلیل نهایی این دست کم گرفتن زنان و دستاوردهای آنهاست. دقیقاً همین است! متأسفانه هنوز در توصیف بسیاری از رفقایمان می توان گفت که «کمونیست را خراش بده تا یک عامی ظاهر شود». برای اطمینان باید نقاط حساس، مثلاً طرز فکر آنان درباره زنان را خراش داد. برای اثبات این خوف چه شاهدی بهتر از این منظره تکراری و روزمره که مردان با خیال راحت مشغول تماشای زنانی هستند که کار مبتذل و یکنواخت خانه، توان و وقت آنان را هدر می دهد؛ خسته شان می کند؛ روحشان را پژمرده و ذهنشان را کند می کند؛ قلبشان را ضعیف و اراده شان را سست می کند. لازم به گفتن نیست که منظور من، خانههای بورژوازی نیست که همه کار منزل و مراقبت از کودکانشان را بدوش خدمتکار می گذارند. بحث من در مورد اکثریت زنان است که شامل همسران کارگران نیز می شود؛ حتی اگر آنها روز را در کارخانه گذرانده و مزد گرفته باشند.»

«تعداد بسیار کم از شوهران، حتی از میان پرولترها، هستند که با کمک کردن به همسرشان در این «کار زنانه» به فکر کاستن بار زحمات و نگرانیهای او باشند؛ یا بخواهند وی را کاملاً از این زحمت خلاص کنند. خیر! این خلاف «امتیاز و مقام شوهر» است؛ شوهری که در پی استراحت و راحتی است. زن در زندگی خانگی خویش، هر روز خود را با هزاران کار ناچیز قربانی می کند. حق باستانی شوهر و سرور و ارباب زن، بی سر و صدا پا بر جا مانده است. به لحاظ عینی، برده نیز از ارباب انتقام می گیرد؛ این انتقام شکل پوشیده هم دارد.... من از زندگی کارگران با خبرم؛ و این شناخت فقط از روی کتابها نیست. فعالیت کمونیستی ما در میان توده زنان و کار سیاسی ما بطور کلی، تربیت مردان را نیز به میزان قابل توجهی ایجاب می کند. ما باید دیدگاه برده دارانه را، هم از حزب و هم از میان توده ها ریشه کن کنیم. این یکی از وظایف سیاسی ماست؛ این وظیفه همانقدر عاجل و ضروری است که تشکیل نهادی از رفقای زن و مرد، که از نظر تئوریک و عملی بخوبی تربیت شده باشند و کار حزبی را در میان زنان کارگر به پیش برند.»

لنین به ستوال من درباره شرایط کنونی روسیه شوروی چنین پاسخ داد: «حکومت دیکتاتوری پرولتری و مسلماً به همراه حزب

.....

نداریم. فکرش را بکنید، این در کشوری که دهقانان هشتاد درصد جمعیت را تشکیل می دهند چه معنی دارد. کشت و زرع دهقانی کوچک با خود خانه داری فردی و اکتیاد زنان را همراه می آورد. شما از این جهت در شرایطی به مراتب بهتر از ما خواهید بود؛ به شرط اینکه پرولتاریای شما بالاخره درک کند که از نظر تاریخی زمان کسب قدرت، برای انقلاب فرا رسیده است. در ضمن، ما با وجود تمام مشکلات، نوپیدی به خود راه نمی دهیم. با افزایش مشکلات، نیروهای ما هم رشد می کنند. همچنین ضرورت عملی، ما را وادار به یافتن راههای تازه آزاد کردن توده زنان می کند. منظورم همبستگی رفیقانه کمونیستی است و نه همبستگی بورژوازی که رفمیستها موعظه می کنند؛ رفمیستهایی که شور انقلابی خود را همانند بوی سرکه ارزان از دست داده اند. همبستگی انقلابی باید با ابتکارات فردی همراه باشد؛ تا این ابتکارات به فعالیت جمعی تبدیل شده با آن ترکیب شود. تحت دیکتاتوری پرولتاریا، آزادی زنان از طریق تحقق بخشیدن به کمونیسم، در دهات نیز پیش خواهد رفت. از این جهت من از مکانیزه کردن صنعت و کشاورزی انتظار زیاد دارم. این یک طرح مهم است! مشکلات این راه، عظیم است؛ بطرز خارق العاده ای عظیم. برای غلبه بر مشکلات باید نیروهای قدرتمند نهفته در توده ها آزاد شود؛ آنها باید تعلیم یابند. میلیونها زن باید در این کار شرکت جویند.»

در ده دقیقه آخر، یک نفر دو بار زنگ زد ولی لنین به صحبت ادامه داد. بعد در حالی که برای باز کردن در می رفت فریاد زد: «دارم می آیم.»

سپس با لبخند رو به من کرد و چنین گفت:

«می دانید کلارا، می خواهم از این واقعیت که با یک زن صحبت می کردم استفاده کنم و پرحرفی زنانه را بعنوان بهانه دیر کردن، ارائه دهم. هرچند این بار این مرد بود که بیشتر حرف می زد و نه زن. بطور کلی باید گفت که شما شنونده واقعاً خوبی هستید؛ شاید همین بود که مرا تشویق کرد این همه حرف بزنم.»

لنین با این شوخی در پوشیدن پالتو به من کمک کرد.

«شما باید گرمتر از این لباس بپوشید، مسکو، اشتوتگارت نیست. شما به مراقبت نیاز دارید. سرما نخورید. خداحافظ.»

و دست مرا محکم فشرد. ■

کمونیست و اتحادیه های کارگری. هر کوششی را بعمل می آورند تا بر دیدگاه های عقب افتاده مردان و زنان فاتق آیند و بدین ترتیب روحیات کهنه و غیر کمونیستی را ریشه کن کنند. نیازی به گفتن نیست که مردان و زنان درمقابل قانون مساوی هستند. ما در همه عرصه ها به وضوح شاهد خواست صادقانه به تحقق این برابری هستیم. ما روی زنان برای شرکت در فعالیتهای اقتصادی، مدیریت، قانونگزاری و دولتی حساب می کنیم. همه رشته ها و موسسات آموزشی به روی زنان باز است؛ تا بتوانند از نظر تخصصی و اجتماعی بهتر تعلیم ببینند. ما در حال ایجاد آشپزخانه ها و بنگاههای تعمیراتی رختشوی خانه ها و بنگاههای تعمیراتی مشترک و عمومی هستیم؛ ما داریم مهد کودکها، کودکستانها، خانه کودک و موسسات آموزشی گوناگون را تاسیس می کنیم. به یک کلام، ما داریم صمیمانه ملزومات برنامه خود را به اجوا می گذاریم تا وظیفه خانه داری و آموزش از عهده خانوار فردی خارج شده و به وظیفه جامعه تبدیل شود. بدین گونه است که زن از زنجیرهای کهنه بردگی خانگی و تمامی وابستگیهایی که به شوهر خویش دارد، رها می شود؛ می تواند توانایی ها و تمایلات خود را بطور کامل در جامعه بروز دهد. کودکان، نسبت به محیط خانه، امکانات بهتری برای رشد می یابند. ما پیشرفته ترین قانون کار مربوط به زنان را در دنیا داریم و این قانون توسط نمایندگان رسمی کارگران متشکل به اجرا در می آید. ما در حال تاسیس مراکز زایمان، خانه های مادر - کودک، مراکز درمانی و بهداشتی مادران، کلاسهای آموزشی در مورد نگهداری از نوزادان و کودکان و امثالهم هستیم. ما برای کمک به زنان محتاج و بیکار به هر تلاشی دست می زنیم.»

«کاملاً می دانیم که همه اینها با توجه به احتیاجات زنان کارگر، هنوز بسیار کم است، و اینکه هنوز از رهایی واقعی آنان بسیار فاصله دارد. با وجود این، نسبت به شرایطی که در روسیه تزاری و تحت سرمایه داری وجود داشت، قدم بسیار بزرگی به جلو است. مضافاً، در مقایسه با شرایط در نقاطی که سرمایه داری هنوز سلطه بلامنازع دارد، پیشرفت بسیار زیادی است. این یک شروع خوب در جهت صحیح است، و ما بطور مستمر و با تمام توان به توسعه آن ادامه خواهیم داد. به شما هم اطمینان خاطر می دهیم؛ زیرا هر روز که می گذرد، روشنتر می شود که بدون حضور میلیونها زن، ما امکان پیشرفت

بازتکثیر دو سند تاریخی

زنان نیمی از آسمان را بر دوش دارند

اسناد زیر به مبارزات انقلابی علیه ستم بر زن و نقش زن در چین مربوط می شود که در سالهای ۱۹۴۸ و ۱۹۷۳ انتشار یافتند. سرمقاله هشت مارس ۱۹۷۳ «روزنامه مردم» به ویژه مقاله ای مهم در مبارزه درونی حزب کمونیست چین بود. یک جریان روشنفکری محافظه کار که از حمایت جناح راست حزب برخوردار بود، معتقد بود که مسئله رهایی زن در چین سوسیالیست حل شده است. جناح چپ، این ادعا را تلاش در جهت انکار مبارزه طبقاتی، و احیای سرمایه داری می یافت. فراخوانهایی در اواسط سال ۱۹۷۲ در جهت جلب توجه همگان به مسئله زن در جراید به چاپ رسید. سرمقاله هشت مارس ۱۹۷۳ بعنوان سند مهمی در ضد حمله انقلابی بکار رفت و به احیای جنبش زنان کمک کرد. *

زنان کارگر نیروی انقلابی عظیمی هستند. (۱۹۷۳)

امروز هشت مارس، روز بین المللی زنان کارگر است. جنبش شکوهمند زنان کارگر جهان است که در امر مبارزه با یکدیگر متحدند. احترامات عمیق خود را نثار زنان انقلابی همه کشورها و تبریکات صمیمانه خود را نثار زنان کارگر تمام ملیتها در کشورمان می کنیم.

زنان نیروی عظیمی در تمام جبهه های انقلاب سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیسم هستند. طی انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی، توده های زنان در مناطق شهری و روستایی (منجمله آنها که به ندرت در فعالیتهای سیاسی شرکت می کردند) نقشی فعال در مبارزات سرسختانه بین دو خط و تقبیح خط رویزیونیستی، بازی کردند. زنان تا پیش از این در چنین مقیاس و به این وسعت بسیج نشده اند؛ آگاهیهای نسبت به مبارزه طبقاتی و مبارزه بین دو خط به تدریج رو به افزایش است؛ شمار کثیری از فعالین به این نیرو پیوسته اند و بسیاری زنان برجسته با منشاء کارگری و روستایی به رهبری تشکلات مختلف چه در سطح ملی و چه در سطح محلی رسیده اند.

زنان در جنبشهای توده ای «صنعت باید از تاجپن بیاموزد» و «کشاورزی باید از تاجای بیاموزد» نقش شایسته «نیمه دیگر» را ایفا کرده اند. اکثریت عظیم زنان شهری خود را از قید خانه هایشان رها ساخته اند تا در کارهای جامعه و کارهای تولیدی شرکت کنند و در موسسات تولیدی «هفت ماه مه» کار کنند. تعداد زنان کارگر و زنان عضو حزب به نحو قابل توجهی افزایش یافته است. زنان در بسیاری مناطق روستایی نیروی کار عمده را تشکیل می دهند. بسیاری تشکلات زنان (مثل «تیمهای کاری هشت مارس»، «گروههای هشت مارس در راه آهن»، «دسته های دختران اراده آهنین» و «هنگ های زنان سرخ») به نیروی خارق العاده ای در عرصه های صنعت و کشاورزی تبدیل شده اند. زنان در عرصه های بازرگانی، مالی،



تصویر سمت راست:
زنان جوشکار

تصویر پایین:
زنان در بریکاد
تولیدی روستایی





وختام: تمرین نظامی علیه امپریالیسم آمریکا



یک زن کرد در تظاهرات ۸ مارس، روز جهانی زن

جدی برای مطالعه و بررسی بسیج شوند تا بتوانند به نقد همه جانبه جوهر خط رویزیونیستی لیوشائوچی و سایر نیرنگهای سیاسی دست یابند؛ بهتر بتوانند مارکسیسم راستین را از دروغین تشخیص دهند، و آگاهی شان را در مورد چگونگی پیشبرد خط انقلابی پرولتری بالا ببرند.

پس به پای پیشبرد کارزارهای نقد رویزیونیسم و اصلاح سبک کار، لازم است برای ارتقای سطح شور و شوق سیاسی و کاری زنان، درک بهتری در مورد اوضاع سیاسی و موقعیت سیاسی داخلی و بین المللی و موفقیتهای جدید زنان در عرصه های گوناگون به آنها ارائه شود.

زنان انقلابی نه تنها باید به انقلاب و ساختمان سوسیالیسم در کشور خود بلکه به مبارزات انقلابی مردم و زنان کلیه کشورها نیز توجه کنند. آنها باید منافع سرزمین

میان دو خط، بهره گیری از مارکسیسم لنینیسم، اندیشه مائوتسه دون در آموزش دادن توده زنان، از بین بردن بقایای نفوذ خط رویزیونیستی لیوشائوچی و سایر نیرنگهای سیاسی دو کار در میان زنان، و بسیج زنان در شرکت فعال در مبارزه میان دو طبقه، دو راه، و دو خط، بدون مد نظر قرار دادن مبارزه طبقاتی و مبارزه میان دو خط، نمی توان به امر زنان پرداخت و آن را درک کرد. بدین ترتیب، پیشبرد جنبش زنان در یک مسیر صحیح نیز غیر ممکن خواهد بود. انتقاد از رویزیونیسم و اصلاح سبک کار اکنون مهمترین وظیفه کل حزب و کشور است. پیشبرد صحیح این وظیفه کلید پیشبرد صحیح وظایف در کلیه بخشهای کاری و مناطق کشوری است. در زمینه مسائل زنان نیز اولویتهایی در دستور کار قرار دارند. توده زنان باید بطور

فرهنگی، آموزشی، بهداشتی و غیره (منجمله بعنوان تعداد زیادی از «دکترهای پا برهنه») به موفقیتهای نوینی در زمینه خدمت به خلق دست یافته اند. زنان رزمنده میلشیا در دفاع از سرزمین سوسیالیستی مادری مان ادای سهم کرده است. توفان انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی، زنان کارگر تمام ملیتها را آبدیده کرده، باعث پیشرفتهای نوین جنبش زنان در چین، و تغییرات عظیم در دیدگاه زنان شده است. رهایی زنان، بخش لاینفکی از امر رهایی پرولتاریاست. موفقیت انقلاب سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیسم بدون مشارکت فعال زنان که نیمی از جمعیت را تشکیل می دهند، غیر ممکن است. به همین سان، رهایی زنان نیز بدون پیروزی پرولتاریا غیر ممکن است. وظایف اساسی جنبش زنان عبارتند از درک مبارزه طبقاتی و مبارزه



زیمبابوه: تظاهرات علیه سنن فرهنگی شوونیستی مردسالار



نهاده اند. این خود تبارز مهم رهایی زنان چین و ششانه برتری نظام سوسیالیستی است. شماری از کادرهای زن خود را در مبارزه انقلابی دراز مدت آبدیده کرده و مجرب شده اند. آنها از جمله دارایی های پرارزش انقلاب هستند. کادرهای بیشتری از میان زنان باید آموزش ببینند تا بتوان پیشرفت توده های زنان را بهتر رهبری کرد. کادرهای رهبری در تمام سطوح باید درصد معینی از زنان را در صفوف خود جای دهند و بگذارند که این زنان در کوران مبارزات بزرگ آبدیده شوند؛ باید آنها را جسورانه وارد کار کنند؛ با صمیمیت تمام آنها را آموزش دهند، و در جهت پیشرفت هر چه سریعتر، قابلیت های شان را رشد دهند.

برای تواناتر کردن زنان جهت مشارکت در فعالیتهای سیاسی، تولیدی، کاری و

قائل می شود را نمی توان به یکباره و بطور کامل از بین برد. غفلت از آموزش کادرهای بیشتری از زنان، پرداخت دستمزد نابرابر به زنان و مردان در ازای کار برابر در مناطق روستایی، جلوگیری از استخدام زنان کارگر در برخی کارخانه ها، و وجود سنتهای فئودالی در ازدواج، همگی بازتاب آن ایده های کهن است. لازم است که مبارزه ای درازمدت علیه آنها براه یفتد و زنان، دیگر بعنوان انسانهای فرودست محسوب نشوند. زنان و مردان باید در ازای کار برابر، دستمزد برابر دریافت کنند. هیچ کارخانه ای نباید هنگام استخدام نسبت به زنان تبعیض جنسی قائل شود. ما باید سنتها و ایده های کهن در مورد ازدواج را به دور اندازیم و معیارهای نوین سوسیالیستی را به جایشان بکار گیریم.

شمار کثیری کادر از میان زنان، گام پیش

مادری و نیز تمام دنیا را مد نظر بگیرند. آنها باید انترناسیونالیسم پرولتری را بنمایش گذارند و به نوبه در امر رهایی نوع بشر سهم بگیرند.

پیروزی انقلابات دمکراتیک و سوسیالیستی در چین، مسیر گسترده ای را پیش پای زنان نهاده است. زنان و مردان از موقعیتی برابر در عرصه های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی و در زندگی خانوادگی برخوردارند. اما باید توجه داشت که چین مدت دو هزار سال تحت حاکمیت فئودالی قرار داشت؛ و طبقات استثمارگر، عقاید تبعیض گرایانه و ریشه دار خود نسبت به زنان را بر جای گذاشتند. آنها به زنان بمشابه برده و زانده برخورد می کردند. امروزه طبقات و مبارزه طبقاتی کماکان در جامعه ما وجود دارند. بقایای ایده های کهنی که نسبت به زنان تبعیض جنسی

تصمیمات کمیته مرکزی

حزب کمونیست چین:

مردم چین امپریالیسم ژاپن را پس از هشت سال مبارزه شکست دادند. اکنون دو سال و نیم است که آنها جنگ رهاییبخش خلق را به پیش می برند و به پیروزیهای بزرگ و بی نظیری دست یافته اند. رژیم ارتجاعی گومیندازن را می توان تا تقریباً یک سال دیگر سرنگون کرد. این پیروزیها با اتکاء بر رهبری صحیح حزب، مهارت های رزمی ارتش رهاییبخش خلق، و مبارزات سخت توده های مردم حاصل شده اند. زنان که نیمی از جمعیت را تشکیل می دهند، در این میان نقش بزرگی ایفاء کرده اند و به نیروی الهام بخشی در شکست دشمن و ایجاد چین نوین تبدیل شده اند. کار در میان زنان بویژه از فوریه ۱۹۴۳ به این طرف با موفقیت همراه بوده است. در آن تاریخ، کمیته مرکزی حزب بیانیه «تصمیمات کمیته مرکزی حزب کمونیست چین درباره ستمگری کار در میان زنان در کلیه مناطق پایگاهی ضد ژاپنی» را منتشر ساخت. این تصمیمات سمت صحیح پیشبرد کار در میان زنان در مناطق آزاد شده را معلوم کرد. در هر جا که این تصمیمات بعمل درآمد، تغییرات قابل توجهی در کار در میان زنان بوجود آمد. زنان روستایی در مناطق آزاد شده بیش از پیش در صنایع دستی، فعالیتهای اقتصادی مکمل، و کشاورزی، و در پشت جبهه در جهت برطرف کردن نیازهای جبهه با تمام قوا بسیج و سازماندهی شدند. و در زمینه اصلاحات ارضی، در تمام مناطق آزاد شده، زنان بیش از پیش بسیج شدند تا در امر تقسیم اراضی و از بین بردن فئودالیسم فعالانه شرکت کنند. در آن نواحی که اصلاحات ارضی اکنون بطور کامل اجرا شده است، تحولات اساسی در مناسبات طبقاتی در روستاها محسوس بوده، زمین میان زن و مرد، و پیر و جوان، تقسیم شده است؛ زنان از طرف ناحیه یا روستای خود، نماینده شده اند؛ به مقام رهبری روستا یا معاون رهبری روستا برگزیده شده و یا در سطوح بالاتر از روستا

یابند و کارشان به گونه ای پیشرفت حاصل کند که بتوانند بعنوان دستیار با کفایت کمیته های حزبی امر زنان را به پیش ببرند، و بعنوان تشکلاتی رزمنده توده های زنان را بسیج کنند. شمار معینی از کادرها باید مسئولیت یابند که امر زنان را به پیش ببرند؛ باید بیاموزند که پیشبرد این کار به نحو احسن در حقیقت به نفع انقلاب است؛ باید بر ایده غلط تحقیر چنین کاری خط بطلان کشیده شود. هنگام برنامه ریزی کارهای اصلی، توجه به مسائل زیر ضروری است: توجه به خصوصیات ویژه زنان، و اتخاذ تدابیر مناسب و اعمال سیاست بسیج زنان و مردان دوشادوش یکدیگر. صدر مائو گفت «زمانه عوض شده است. امروز زنان و مردان با هم برابرند. هر کاری را که رفقای مرد می توانند انجام دهند، رفقای زن نیز می توانند انجام دهند». صدر مائو همواره و مصرانه زنان را تشویق می کرد. زنان کشور ما باید صمیمانه ترین انتظارات رهبر کیرمان را برآورده سازند. آنها باید بلند نظر باشند؛ سخت مطالعه کنند؛ و هر روز سهم بیشتر و تازه تری در امر انقلاب سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیستی بازی کنند. ۸ مارس ۱۹۷۳

مطالعاتی، ضروری است به آنها کمک شود تا به مسائل و مقولاتی نظیر ازدواج، خانواده و آموزش کودکان از زاویه ای پرولتری برخورد کنند و نفوذ ایده های بورژوایی و فئودالی در این مورد را پس بزنند. باید به خصوصیات ویژه زنان و برطرف کردن مشکلات خاص آنها توجه شود. باید مهدکودکها، کودکستانها، و شیرخوارگاه ها به خوبی اداره شوند و به امور مربوط به زایمان و نگهداری از کودکان بطور مناسبی توجه شود. باید ازدواج دیرهنگام، و برنامه تنظیم خانواده تشویق شود. و زن و مرد باید به مشارکت در کارهای خانه ترغیب شوند. همانطور که لنین به ما آموزش داده، بسیار مهم است که «زنان را به عرصه کار تولیدی اجتماعی وارد کنیم؛ آنها را از «بردگی خانگی» رها سازیم؛ از انقیاد خرفت کننده و حقارت بار در زنجیرهای ابدی و ازلی آشپزخانه و بچه داری آزادشان کنیم».

کمیته های حزبی در تمام سطوح باید به امر زنان توجه کنند و آنها را از نظر سیاسی و اینتولویژیک، استوارانه رهبری کنند. باید برخی از اعضای این کمیته ها مسئولیت پیشبرد این کار را به عهده بگیرند. تشکلات زنان در تمام سطوح باید تحکیم

يك شكل از كارزار جمع آوری كمك مالی چنین است که

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی،

اقتدار گوناگون را فرا می خواند که

نیمی از دستمزد روزانه خود

را به این کار اختصاص دهند. اگر چه سطح دستمزدها

در کشورهای مختلف بشدت نابرابر است،

اما چنین کاری بیان تعهد به امری مشترك است

یعنی هرکس به يك نسبت

برای تامین مالی انقلاب، مایه می گذارد.

مهم نیست که در کجای شبکه تار عنکبوتی امپریالیسم

به دنیا آمده است.

برای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی کمک مالی جمع کنید!

درباره کار در میان زنان در روستاهای مناطق آزاد شده (۱۹۴۸)

به مقام کادر ارتقاء یافته اند. زنان از خود، هشیاری و شور و شوق فزاینده ای نشان می دهند. در نتیجه، تحولی اساسی در موقعیت سیاسی و اقتصادی و خانوادگی زنان، و در جامعه ایجاد شده که راه رهایی کامل آنها را گشوده است.

کل حزب، همه کادرهای درگیر در کار در میان زنان، و سایر فعالین زن باید بدانند که در حکومت دمکراتیک نوین، کل قوانین اسارتبار، تحقیرکننده و انقیاد آور جامعه کهن علیه زنان، رخت بر می بندد. قوانین نوینی که برابری دو جنس را در عرصه های سیاست، اقتصاد و جامعه تضمین می کند در نخستین دوره حکومت دمکراتیک نوین وضع شده و یا در حال وضع شدن است. اما مسئله اصلی، اجرای این قوانین است. سنت ارتجاعی ارزش دادن به مرد و حقیر شمردن زن به جامعه کهن تعلق دارد. علیرغم اینکه در حال حاضر، حقوق زنان در قانون رعایت شده، اما انواع سنتهای اسارتبار فئودالی، بویژه وابستگی اقتصادی زن به مرد و ایجاد مانع در راه ورود زنان به عرصه های مختلف کاری و حتی حقیر شمردن این اشتغال، راه را بر دستیابی سریع زنان به حقوق خویش بسته است. بنابراین برای دستیابی زنان به حقوقشان باید کار کنیم.

از آنجا که اصلاحات ارضی به انجام رسیده است، کلیه مسائل مربوط به زنان باید در انطباق با سیاستهای صحیح حکومتهای محلی و رهنمودهای مربوط به مسائلی که از دوران اصلاحات ارضی باقی مانده، حل شوند؛ تا شور و شوق آنها به شرکت در فعالیتهای تولیدی را تضمین کرده و ارتقاء دهد. احکام دولتی جهت تضمین سهم زمین برای زنان باید اجراء شوند. هنگامی که زمین به خانوار تعلق می گیرد باید تذکر داده شود که زن و مرد خانواده از حقوق مساوی نسبت به آن زمین برخوردارند. تمام افراد خانواده از حقوق دمکراتیک نسبت به مایملک مشترک برخوردارند. در صورت نیاز، باید سند زمین برای زنان بطور جداگانه صادر شود. در عین حال باید برای دوره نه چندان کوتاهی، به کار تبلیغی و آموزشی در بین دهقانان پرداخت تا زن و مرد کاملاً اهمیت محافظت از حق زمین برای زنان را بفهمند.

ما باید بطور هدفمند و گام به گام ریشه های تفکر، و فشارها و سنتهایی که از

مشارکت زنان در عرصه های سیاسی و فرهنگی و فعالیتهای اقتصادی (که مهمترینشان تولید است) جلوگیری می کنند را بخشکانیم. نباید چنین انگاریم که وقتی زنان در تولید شرکت کنند دیگر بقایای فئودالیسم در جامعه که هنوز آنها را محدود می کند، به یکباره از بین می رود و دیگر احتیاجی به کار بیشتر نیست. عمل کردن بدین شیوه غلط است؛ در حقیقت منافع ویژه زنان را نادیده می گیرد. در روند تولید، در جلسات توده ای و در تشکلات توده ای، کلیه دهقانان باید موتباً در زمینه برابری دو جنس، و نقد تفکر، فشارها و سنتهای فئودالی، آموزش ایدئولوژیک ببینند. باید به آنها متذکر شد که تمامی زنجیرهای فئودالی که بر دست و پای زنان پیچیده شده، باید پاره شوند. شمار اندکی عناصر عقب مانده کماکان بر سنتهای فئودالی پای خواهند نشست و بر زنان ستم خواهند کرد؛ با آنها باید مبارزه کرد. اما باید توجه داشت که مبارزه با آنها مبارزه ایدئولوژیک میان دهقانان است و اساساً از مبارزه طبقاتی با ملاکین فئودال متفاوت است.

در انطباق با الزامات تکامل اوضاع انقلابی کنونی، گروه بزرگی از کادرهای حزبی و غیر حزبی زنان باید آنچنان آموزش جسورانه ای ببینند که با توانایی کامل بتوانند هر مسئولیتی را بپذیرند و صفوف سایر کادرها در تشکلات زنان را در تمامی سطوح تکمیل کنند. سایر کادرهای زن و مرد که توانایی های برابری دارند نیز باید بدون هرگونه تبعیضی از این چنین آموزش و مهارت برخوردار شوند. بعلاوه به علت موقعیت ویژه کادرهای زن، باید توجه بیشتری به بالا بردن سطح سیاسی، تنوریک و فرهنگی و قابلیت های کاری آنان مبذول شود. برای کمک به حل مشکلات ویژه این کادرهای زن، شیرخوارگاهها و مهدکودکهایی باید برپا شوند، و گروه های کمک متقابل در میان کادرهای زن برای نگهداری از کودکان ایجاد شود. این کار نه تنها از بار روی دوش این کادرها خواهد کاست، بلکه نخستین گام در جهت نگهداری جامعه از کودکان خواهد بود. آموزش کادرهای زن کارگر جدید در مناطق روستایی بویژه آنها که از قبل مسئولیتهایی بعهده داشته اند، باید بهبود یابد. آنها باید صبورانه آموزش ببینند، و پیگیرانه تشویق شوند. در این زمینه باید

به بالا بردن شمار اعضای زن حزب توجه خاص نمود. در مناطق آزاد شده جدید باید به آموزش کادرهای محلی زن نیز توجه خاص نمود. کلیه سطوح مدارس و کلاسهای آموزشی حزبی که توسط حکومت برپا شده اند باید کادرهای زن را بطور نقشه مند آموزش دهند. سازمانهای حزبی و بخشهای ترویجی در کلیه سطوح باید آموزش و پرورش کادرهای زن را در برنامه کار خود بگنجانند. خود کادرهای زن نیز باید تحت رهبری و هدایت حزب بطور هدفمند و با شور و شوق کار کنند؛ محکم به کار خود بچسبند؛ و متحدتر و کاراتر شوند. آنها باید تئوری، سیاست و معلومات عمومی، و معلومات و تخصصهای تولیدی را بطور جدی فرا گیرند؛ در انتقاد و انتقاد از خود پیشگام شوند؛ بر ضعفهایی که بخاطر زن بودن نصیبشان شده فائق آیند؛ قاطعانه به دنبال پیشبرد و تقویت امر خدمت به خلق باشند. اینها شرایط پایه ای برای تبدیل شدن به یک کادر ارزشمند حزبی است.

حزب باید بیش از پیش ایدئولوژی فئودالی را که برای مرد ارزش قائل می شود و زن را پست می شمارد، چه درون و چه بیرون حزب از بین ببرد؛ باید ایده غلطی که کار در میان زنان را از سایر فعالیتهای جدا می کند و گراشی که می خواهد کار در میان زنان را به شیوه ای مجرد و انتزاعی به پیش برد، تصحیح کند. تشکلات حزبی در کلیه سطوح باید امر آموزش مارکسیسم - لنینیسم، اندیشه مانوتسه دون را تشدید کنند و آن را به هنگام پیشبرد کار در میان زنان پیش بکار بندند. آنها باید دیدگاهشان را کاملاً توده ای کنند، درکشان را از سیاست حزب در مورد جنبش زنان بالا ببرند، و بر بی قانونی و آوارشی در کار در میان زنان غلبه کنند. آنها که در این عرصه کار می کنند باید مرتباً در پی تشخیص سره از ناسره برآیند؛ مستقیم به میان توده ها نفوذ کنند؛ از انجام کارهای سخت شانه خالی نکنند؛ و با تمام فکر و احساس خود، به کمک توده زنان بشتابند و جنبش زنان را رهبری کنند و به پیش برانند.

توضیح: دو سند فوق از کتاب «کار زنان: زنان و حزب در چین انقلابی» (نوشته دلیا داوین، لندن، انتشارات کاکس اند وایمن، ۱۹۷۴) باز تکثیر شده اند. همچنین رجوع کنید به «رهائی زنان در چین» نوشته کلودی بوروایل.

شکافتن پرده های ظلمت در افغانستان

به قلم: م. ن. جام

در یک تهاجم نظامی بزرگ در ماه اوت ۱۹۹۸، طالبان موفق شد «اتلاف شمال» را از بخشهای بزرگی از کشور که قبلاً در کنترل آنها بود، بیرون براند. این عملیات با وجودی که تناسب قوا را عمیقاً تغییر داد، اما مسائل موجود کماکان فیصله نیافته است. کمی بعد امپریالیستهای آمریکایی علیه پایگاه اسامه بن لادن - یک مخالف رژیم سعودی - که در منطقه خوست افغانستان پسر میبود، دست به یک حمله هوایی زدند. امپریالیستهای آمریکایی علت این کار را تلافی بمب گذاری در سفارتخانه های خود در شرق آفریقا نامیدند. این عملیات جهت ادب کردن کودکی بود که خود ایالات متحده و بخصوص سازمان سیا ساخته و پرداخته بودند. خود آمریکائی ها بودند که اسامه بن لادن را به مقام مهمترین عامل سرباز گیری در جنگ مقاومت علیه سوسیال امپریالیستهای شوروی تبدیل کرده بودند. مقاله حاضر با وجودیکه قبل از تغییر و تحولات اخیر نگاشته شده، اما کماکان جوانب بسیاری از صحنه سیاسی امروز افغانستان را روشن می کند - جهانی برای فتح

برای بسیاری از ما، قافیه افغانستان با جنگ یکسان شده است. حتی برای آنها که در سالهای قبل از غرش کر کننده موشک ها متولد شده اند، خونریزی بیست سال گذشته جانی برای خاطرات روزهای دور باقی نگذاشته است. در سال ۱۹۷۹، سوسیال امپریالیستهای شوروی برای تحکیم مجدد موقعیت نوکران خود در مقابل اپوزیسیونی که در حال رشد بود، دست به اقدامی مرگبار زدند. آنها افغانستان را مورد تهاجم قرار داده و اشغال کردند. بعلت عدم وجود یک حزب انقلابی که بتواند خلق را در جنگ خلق علیه امپریالیسم و فئودالیسم متحد کند، عمدتاً نیروهای گوناگون فئودالی و بورژوازی بودند که مقاومت توده ها را سازماندهی و رهبری کردند. چنین نیروهایی نه می



نشونه «شعله جاوید»
ارگان حزب کمونیست افغانستان

خواستند و نه می توانستند پتانسیل توده ها را به حداکثر رها سازند و جنگی را براه بیندازند که نه فقط ارتش اشغالگر، بلکه مناسبات کهن ستمگرانه ای که بر درش توده ها سنگینی می کند را آماج قرار دهد. در عوض، این نیروها به امپریالیسم آمریکا و دولتهای ارتجاعی منطقه روی آورده و به ابزار رقابت های امپریالیستی بدل شدند.

در سال ۱۹۸۹، شوروی سرانجام مجبور به ترک افغانستان شد و یک حکومت چند پاره را بر جای گذاشت که آن نیز در سال ۱۹۹۲ سقوط کرد. تسخیر کامل کابل توسط نیروهای ائتلاف اسلامی، صرفاً بمعنای آرایش جدیدی از ارتشهای حاضر در میدان نبرد خونین افغانستان بود. نیروهایی که حکومت جدید را تشکیل می دادند از همان آغاز با درگیریهای درونی مواجه شدند و بالاخره در سال ۱۹۹۶ توسط نیروی جدید التاسیسی بنام طالبان که یک جریان تحت الحمایه آمریکا بود، از قدرت برزیر کشیده شدند. اما این بمعنای پایان برخوردهای جنگ سالاران ارتجاعی نبود.

هر گاه که منطقه ای به اشغال هر یک

از این نیروها در می آید، دست به تجاوز و کشتار جمعی و اعدام می زنند. اهالی کلیه شهرها مجبور به ترک خانه و کاشانه خود شده اند. زنان از حضور در کلیه عرصه های زندگی اجتماعی منع شده اند. در سراسر کشور، مین کاشته اند؛ زیرساخت کشور عمدتاً نابود شده، و کمبود مواد غذایی و فقدان بهداشت و خدمات اجتماعی بیداد می کند. بیست سال جنگ، افغانستان را ویران کرده است. تقریباً ۱۰ درصد از جمعیت ۱۸ میلیونی کشور جان خود را از دست داده اند؛ تعداد معلولین بیشتر از این رقم است. یک سوم جمعیت کشور در تبعید پسر می برند.

خیلی ها معتقدند که صحنه کنونی افغانستان را به هیچ وجه نمی توان به شکلی انقلابی تغییر داد. اما افغانستان نیز مانند هر پدیده دیگر، وحدتی از تضاد است و امکان تغییر انقلابی واقعی آن وجود دارد. دولتهای ارتجاعی منطقه نظیر ایران، پاکستان و عربستان سعودی، پشت این یا آن حزب اسلامی را در جنگ گرفته اند. امپریالیستهای آمریکائی، اروپای غربی و روسی برای تامین سود و قدرت خویش، از عقب مانده ترین عناصر در افغانستان پشتیبانی می کنند و به آنها اسلحه می دهند. سالیان سال رقابتهای امپریالیستی، کشمکشهای منطقه ای و تضادهای بین جنگ سالاران مختلف، شرایطی را شکل داده که اینک هیچ کدام از این نیروها قادر نیستند بطور موثر سلطه خود را اعمال کنند. آنها به توده ها بعنوان گوشت دم توپ در جنگهای بی پایانشان نیاز دارند. اما منافع اکثریت عظیم خلق، بنیاداً با ساختار نیمه فئودال، نیمه مستعمره ای که این نیروها از آن دفاع می کنند، تضاد دارد. سالهای طولانی جنگ که تحت حاکمیت اینان به پیش رفته، ماهیت واقعی

اسلام، دین غالب در افغانستان است. سنی ها اکثریت هستند که این شامل پشتونها، تاجیکها و ازبکها می شود. حدوداً ۲۰ درصد اهالی، منجمه در هزاره جات، شیعه هستند. شاخه های درونی سنی و شیعه، همچون اسماعیلیه نیز پیروانی دارند؛ اقلیتهای کوچکی از سیکها و هندوها نیز در افغانستان موجودند.

به قدرت رسیدن ائتلاف اسلامی

بعد از خروج نیروهای شوروی از افغانستان در فوریه ۱۹۸۹، نشستهای فشرده ای بین جنگ سالاران، مقامات دولتی عربستان سعودی، ایران و پاکستان و ماموران مخفی کشورهای امپریالیستی برگزار شد. تمامی آنها خواهان حل مسئله بگونه ای بودند که به بهترین نحو منافعشان را حفظ کند. حکومت طرفدار شوروی به ریاست نجیب الله، که از سال ۱۹۸۷ تا ۱۹۹۲ دوام داشت، فاقد یک پایه اجتماعی قوی بود. ارتش او قادر نبود در سراسر کشور، قدرت خویش را تحکیم کند. جبهه های اپوزیسیون، بخشهای عمده مناطق روستایی را تحت کنترل خود داشتند، اما نیروهای مسلح آنان بر اساس طایفه و ملیت تقسیم شده و فاقد یک رهبری متمرکز بودند.

مجاهدین طرفدار آمریکا (۳) که بعد از خروج نیروهای شوروی، عاجز از تسخیر و حفظ شهرهای مهم بودند، ضعیف تر از آن بودند که بتوانند به تنهایی قدرت را کسب نمایند. تحت نظارت حکومتهای منطقه، ائتلافی از برخی نیروهای اسلامی شکل گرفت و در سال ۱۹۹۲ با همکاری شوروی و نیروهای هوادارش، نجیب الله از حکومت بزیار کشیده شد. این کسب قدرت نسبتاً مسالمت آمیز صورت گرفت و نیروهای اسلامی بر آن نام «انقلاب اسلامی» نهادند.

حکومت جدید، ائتلافی بود از نیروهایی که نماینده و مدافع سیستم نیمه فئودال - نیمه مستعمره بودند. تسخیر قدرت توسط آنها با کارزار ترور علیه توده ها، بویژه زنان همراه شد تا مردم را به زور مطیع سازند. حکومت دست بسوی کمکهای خارجی دراز کرد و خواهان برگرداندن اراضی به زمینداران بزرگ شد. بعلاوه، ائتلاف حکومتی نه تنها شامل کلیه ارتشهای موجود در صحنه نبود بلکه حتی نتوانست اختلافات درونی خود را رفع کند. از همان ابتدای کار، جناح های گوناگون ائتلاف های مختلفی برپا کردند و برای کسب سهم بیشتری از قدرت، به جنگ رو آوردند. کابل و مناطق اطراف آن که در زمان اشغال شوروی از جنگ دور بود، به میدان مرکزی نبرد تبدیل شد.

را در خود گرد آورده بود، باقی ماند. در سال ۱۹۷۸ ریزشونیستهای «حزب دمکراتیک خلق افغانستان» که نماینده سرمایه بوروکراتیک - کمپرادور هوادار شوروی بود، با یک کودتا قدرت را گرفت. نقطه تمرکز این کودتا در شهرها بود. حزب دمکراتیک خلق از دو جناح تشکیل شده بود: «پرچم» و «خلق». اینان به نیابت از اشغالگران شوروی بر کشور حکمرانی می کردند. (۱) تحت حاکمیت تحت الحمایه شوروی، هزاران نفر از نیروهای دمکرات و انقلابی زندانی شدند و بقتل رسیدند؛ شکنجه به پدیده روزمره بدل شد؛ و هلیکوپترهای تسویدار روسی، روش آمریکاییها در جنگ ویتنام را در روستاها بکار بستند و مأموریتهای تعقیب و نابود کردن را به اجرا گذاشتند.

افغانستان، قالی رنگارنگی از ملتهای مختلف و اقلیتهای ملی گوناگون است. پشتونها بزرگترین اقلیت هستند که حدود ۴۰ درصد از کل اهالی را شامل می شوند و اکثراً در مناطق جنوبی و غربی زندگی می کنند. تاجیکها نیز یک اقلیت ملی بزرگ هستند. اقلیتهای ملی کرچکتر عبارتند از ازبکها، هزاره ها، ترکمنها، بلوچها، نورستانیها و گروههای کوچک دیگر. اکثر گروههای قومی در کشورهای همسایه نیز هم زبانان و هم فرهنگ های خود را دارند. زبانی که عمده مورد استفاده قرار می گیرد زبان دری است.

به لحاظ تاریخی، پشتونها ملت غالب بوده اند. تشکیل دولت مرکزی تحت سلطه بریتانیا، با رشد قدرتمند شورونیسیم همراه بود. این امر سرچشمه تضاد دائمی بین پشتونها و غیر پشتونها که اکثریت جامعه را تشکیل می دهند، بوده است. نه تنها بسیاری از زمینهای مزروعی و مراتع که به قبیله ها و طایفه های غیر پشتون تعلق داشت در اختیار پشتونها قرار گرفت، بلکه حتی بسیاری از زنان و مردان هزاره به بردگی آنها درآمدند. (برده داری بطور رسمی بعد از استقلال ملغی شده بود). «افغانی» نمودن کشور با تغییر سمبلیک نام کشور به افغانستان و تغییر اسامی جغرافیائی محلی به اسامی پشتو همراه بود. (چرا که مردم بومی، پشتونها را افغان می نامند). در بیشتر دوره های تاریخ معاصر، پشتونها مقام های عالیترتبه دولتی منجمه مقام های نظامی را در انحصار خود داشته اند. (۲)

در عین حال، طبقات حاکمه پشتون نیز وابستگیهای طایفه ای گوناگون داشته و بنسباین خودشان هم متحد نیستند. تضادهای بین این طایفه ها منبع درگیری مداوم میان احزاب اسلامی پشتون قبل و بعد از اشغال شورویها بوده است.

جنگ سالاران و اربابانشان را افشاء کرده است. دیگر مشکل بتوانند توده ها را در جنگ به خاطر منافع ارتجاعی خویش بسیج کنند. بعلاوه، در افغانستان یک حزب پیشاهنگ وجود دارد: حزب کمونیست افغانستان. این حزب که از اعضای شرکت کننده در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی است، بر مارکسیسم - لنینیسم، مائوئیسم استوار است. این عامل حیاتی می تواند تضادهای انفجاری جامعه را شتاب بخشد، به پروسه تغییر انقلابی جامعه دامن بزند و آن را رهبری کند.

برخی زمینه ها

افغانستان کشوری نیمه فئودال، نیمه مستعمره است که تا قبل از جنگ علیه شوروی، ۸۵ درصد اهالی آن در روستا کار و زندگی می کردند.

تاریخ معاصر افغانستان با استعمار بریتانیا در قرن نوزدهم آغاز می شود. به دنبال دو جنگی که میان انگلیسی ها و مردم افغانستان در گرفت، بریتانیا دست به ایجاد یک دولت مرکزی زد تا بمشابه منطقه حائل بین امپراطوری روس و هند مستعمره آن زمان عمل کند. این دولت مرکزی فئودال - مستعمراتی از طریق سرکوب وحشیانه شورشیان متعدد و به انقیاد کشیدن قبیله ها و گروه های قومی گوناگون تأسیس شد. لازم به توضیح نیست که این دولت، اقدامی در راه تغییر ساختار فئودالی کشور انجام نداد.

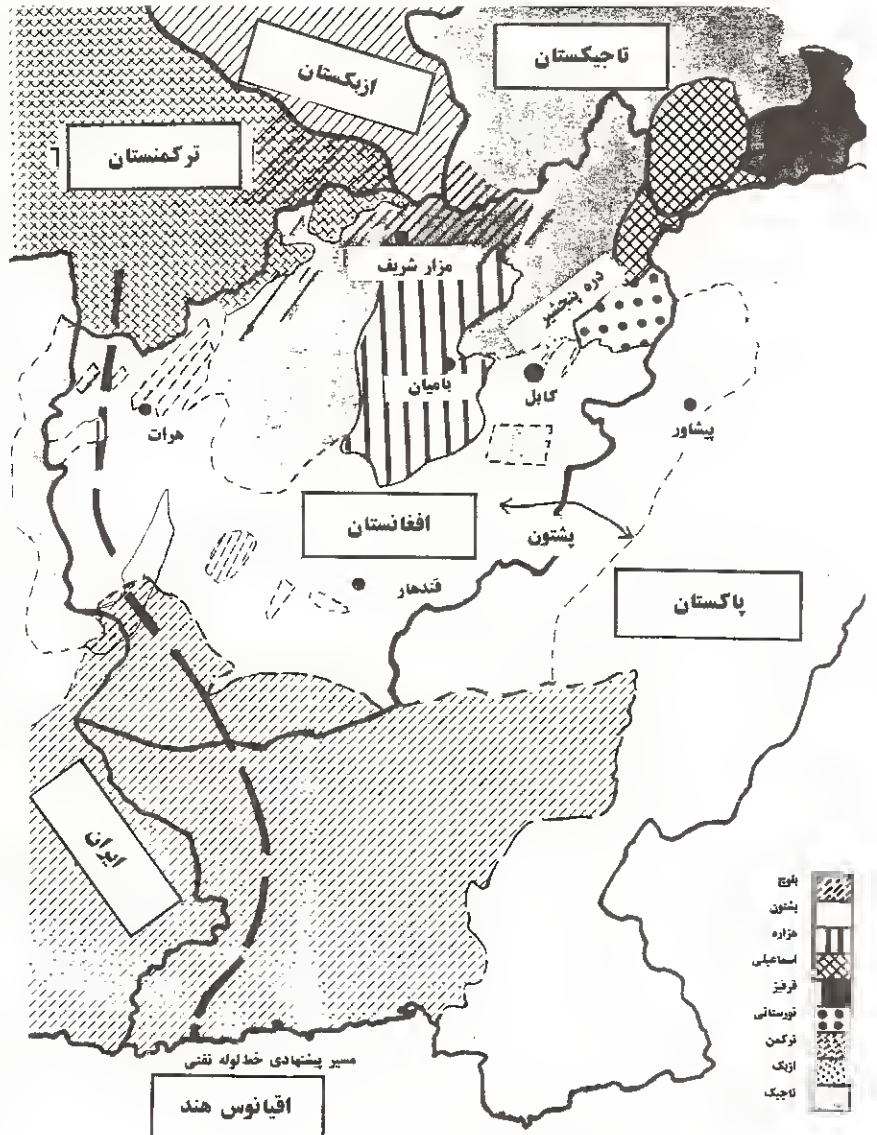
بعد از اعلام استقلال از بریتانیا توسط شاه امان الله خان در سال ۱۹۱۹، تا حدودی در به روی سرمایه خارجی گشوده شد و تلاشهای نیم بندی برای رفرفر فئودالیسم صورت گرفت. بریتانیا این کار را تایید نکرد و به حمایت از اپوزیسیون فئودالی پرداخت که بالاخره در سال ۱۹۲۹ به سقوط امان الله خان انجامید.

بعلت تضعیف کنترل بریتانیا در سالهای بعد از جنگ جهانی دوم، حکومت افغانستان در اواخر دهه ۱۹۵۰، روابط مستحکمی با حاکمان نوین شوروی برقرار نمود. یعنی با سرمایه داران نوحاشته ای که در سال ۱۹۵۶ سوسیالیسم را در شوروی سرنگون کرده بودند. طبقه کمپرادور بوروکرات که توسط سرمایه های شوروی حمایت می شد، قدرت گرفت. اما همزمان، ارتباطات با غرب نیز حفظ شد. افغانستان بار دیگر به یک منطقه حائل تبدیل شد؛ اما این بار بین شوروی و دولتهای تحت الحمایه آمریکا در منطقه که در «پیمان سنتو» گرد آمده بودند. در این دوره، حجم سرمایه گذاریهای خارجی پایین بود؛ و دولت همچنان به شکل یک بوروکراسی متمرکز که قدرتهای فئودالی محلی مختلف

شوند، با شعار حفظ امنیت راه ها و مبارزه علیه دزدان سرگردنه پا به صحنه نهادند و پرچم مبارزه علیه فساد را برداشتند. با پیوستن «طلبه ها» به مبارزه، مدارس دینی خالی شد. کمی بعد، طالبان به دروازه های کابل رسید و سرانجام در سپتامبر ۱۹۹۶، آن شهر را اشغال کرد. طالبان برخاسته از دل نیروهای بنیادگرای طرفدار آمریکا و از شاخه اسلام وهابی است. این نیرو، شووینیسیم پشتون را نمایندگی می کند. (۷)

پیشروی سریع نیروهای طالبان بخشا بخاطر همکاری یا فرار بخشهای مختلف مجاهدین بود؛ و نیز به علت این واقعیت که بخشهایی از ارتش و بوروکراسی رژیم وابسته به شوروی که بسیاری از آنها پشتون بودند به طالبان پیوستند. طالبان سرانجام در مناطق شمالی افغانستان بعد از نبردهای سخت، توسط ائتلافی که سابقا با یکدیگر در جنگ بودند، متوقف شد. این جریان که ائتلاف شمال نامیده می شود شامل «جمعیت»، «شورا»، جنبش ملی اسلامی و حزب وحدت است. در صف بندیهای کنونی، امپریالیسم آمریکا از طریق پاکستان و عربستان سعودی، طالبان را از نظر نظامی و مالی پشتیبانی می کند. (سربازان پاکستانی در جنگ به نفع طالبان دستگیر شده اند. و مقامات عالیترتبه نظامی پاکستان نیز به نیروهای طالبان کمک می کنند). محوری که از روسیه و فرانسه تشکیل شده، به همراه ایران و هند و جمهوریهای آسیای شوروی سابق از ائتلاف شمال پشتیبانی می کنند. روسها نه تنها به ائتلاف اسلحه می دهند، بلکه افسران خود که شناخت زیادی از افغانستان دارند را مجدداً بعنوان مستشار نظامی برای کمک به ائتلاف شمال به آنجا فرستاده اند. مناطق نفوذ نیروهای ارتجاعی مختلف کمابیش بر مبنای مرزهای ملیتی برقرار شده است. نیروهای طالبان عمدتاً در مناطق پشتون و همچنین در غرب و جنوب که دو سوم کشور را تشکیل می دهد، مستقرند. تا تابستان ۱۹۹۸، نیروهای ائتلاف بخشهای مهمی از مناطق تاجیک، ازبک و هزاره جات در شمال را تحت کنترل خود داشتند.

کنفرانس ۱۹۹۶ «انستیتوری صلح آمریکا» بر سر آینده افغانستان، اعلام کرد که: «منافع قدرتهای همسایه و کمپانیهای نفتی که در منطقه فعالیت دارند، در آن است که به بقای افغانستان کمک کنند.» (آنها افغانستان را کشوری می بینند که قرار است خط لوله نفت از آن عبور کند.) (۸) «اشراف قانی» از طرف بانک جهانی چنین پیشنهاد کرده که: «آنچه افغانستان نیاز دارد حکومت موقتی متشکل از



نقشه افغانستان با تفکیک نواحی محل زیست گروه های ملی مختلف

نشان داد که نمی تواند در این اتحاد، اعمال قدرت کند. حل تضادهای جنگ سالاران مختلف بسیار مشکل بود و هیچکدام به تنهایی نیروی نظامی لازم برای حفظ قدرت سراسری را نداشت. افغانستان از شمال توسط جمهوریهای آسیای مرکزی احاطه شده که بعد از سقوط بلوک شوروی به استقلال ظاهری دست یافته اند؛ و از جنوب با پاکستان هم مرز است. امپریالیستها و دولتهای ارتجاعی منطقه به فکر توسعه روابط جدید سیاسی و تجاری در این منطقه هستند و به راه حلی جهت پایان دادن به جنگ نیاز دارند.

جریان طالبان کمی بعد از مذاکرات هیئت عالیترتبه پاکستان در ترکمنستان بر سر روابط تجاری بین دو کشور که باید از مسیر افغانستان بگذرد، رو شد. نیروهای طالبان که توسط پاکستان حمایت می

بازیگران اصلی صحنه در این زمان، عبارت بودند از نیروهای اخوانی هوادار آمریکا؛ عبدالرشید دوستوم از جنبش ملی اسلامی که میلیشیای قدرتمند ازبک را پشت خود داشت که توسط روسها بوجود آمده بود؛ (۴) برهان الدین ربانی از جمعیت اسلامی و رهبر نظامی اش احمد شاه مسعود از شورای نظار که گروه فتودال کمپرادوری در منطقه تاجیک است و با فرانسه، روسیه و ایران بندهائی دارد (۵)؛ و حزب وحدت اسلامی طرفدار ایران که یک گروه بنیاد گرای شیعه در منطقه هزاره جات است. (۶)

حکومت وقت، توسط ربانی (رئیس جمهور) و مسعود (وزیر دفاع) رهبری می شد که عمدتاً تاجیکها و نیروهای غیر پشتون را در بر می گرفت. مهره اصلی آمریکا و پاکستان یعنی گلبدین حکمتیار



کارگران ترکمن
در حال جمع‌آوری
پيله‌های کرم ابریشم

چادرهایشان زندانی شدند تا مردان غریبه چهره آنها را نبینند. هرکس آداب مذهبی را بطور کامل رعایت نمی‌کرد، شدت مورد مجازات قرار می‌گرفت؛ و متهم به «کمونیست» یا «جاسوس شوروی» بودن می‌شد. افرادی بودند که بخاطر داشتن یک مجله غربی، نوشیدن کوکاکولا یا «جرمهای» مشابه، با گلوله‌های آمریکایی به قتل رسیدند. سکتاریسم جبهه مجاهدین نمی‌گذاشت که جوانان شهری به جنبش ضد شوروی بپیوندند؛ به همین علت بسیاری از آنها مجبور به ترک کشور شدند. آنهایی که به ایران رفتند به تبلیغات «اسلام مرز نمی‌شناسد» ایران باور داشتند. اما در مقابل، هدف شووینیسیم سیستماتیک ضد افغانی قرار گرفتند. در عین حال، آنها شاهد جهمی بودند که حکام اسلامی برای مردم ایران ساخته بودند. بسیاری از آنان ایران را ترک گفتند و باورهای مذهبی خویش را نیز جا گذاشتند.

حتی حین جنگ مقاومت علیه شوروی، نیروهای مختلف اسلامی علیه یکدیگر نیز می‌جنگیدند. این خونریزی‌ها که تحت پرچم اسلام صورت می‌گرفت، از چشم توده‌ها پنهان نماند. بعد از خروج شوروی از افغانستان، زمانی که ارتشهای جنگ

مقامات مذهبی را که تاریخاً با غرب بند داشتند به صف اپوزیسیون هل داد. معرفی سوسیال - امپریالیستها بمشابه «کمونیست» و بر همین اساس، وانمود کردن مبارزه ضد امپریالیستی مردم افغانستان بمشابه جنگ بین «کمونیسم» با «سربازان اله»، به تقویت احساسات عقب افتاده مذهبی در بین توده‌ها کمک کرد و باعث تقویت اتوریته فتووالها و روحانیت شد. این مسئله با پشتیبانی کامل امپریالیستها صورت گرفت که از نظر مالی خرج تبلیغات مذهبی را می‌دادند و از نظر نظامی مجاهدین را بمشابه ابزاری در رقابت با سوسیال امپریالیستهای شوروی تسلیح می‌کردند. در حقیقت کمک مالی آمریکا به این نیروها از سال ۱۹۸۰ با ۳۰ میلیون دلار در سال شروع شد و تا سال ۱۹۸۷ این کمک به ۶۳۰ میلیون دلار افزایش یافت که تا سال ۱۹۸۹ تا همین سطح باقی ماند.

اما زندگی تحت حاکمیت مذهبی چه در تبعید (در ایران و اردوگاههای پناهندگان در پاکستان که عمدتاً توسط نیروهای اسلامی کنترل می‌شدند)، چه در مناطق تحت رهبری مجاهدین در داخل کشور، تأثیرات خود را بر جای گذاشته است. زنان، سالهای متمادی در اردوگاهها و

تکنوکرات‌ها است که قادر باشد بمشابه اتوریته مرکزی عمل کرده و از سقوط کشور جلوگیری کند.» امپریالیستها شاید از تقسیم کشور در عمل، و تداوم جنگ ناخرسند باشند؛ اما رقابتهای بین آنها و همچنین تضادهای بین ارتشهای فتووال کمپرادوری مختلف که ساخته و پرداخته امپریالیستها هستند، و منافع مختلف دولتهای ارتجاعی منطقه فاکتورهای عمده ای است که باعث ادامه کشمکشها می‌شود. این مسائل شرایطی را ایجاد کرده که هیچ نیرو و یا ائتلافی تاکنون قادر به استقرار یک رژیم با ثبات نبوده و خود این مسئله می‌تواند بر بی‌نظمی در کل منطقه بیفزاید.

اسلام بمشابه چماقی علیه خلق

سالها اسلام بمشابه پرچم بسیج توده‌ها علیه شوروی تبلیغ شد و مورد استفاده قرار گرفت بود. اسلام، ریشه‌های محکمی بین مردم داشت و ایدئولوژی در دسترس بود که می‌شد توده‌ها را حول آن سازماندهی کرد. بعلاوه تلاشهای اولیه «حزب دمکراتیک خلق» در زمینه اصلاحات ارضی که با هدف تقویت بورژوازی کمپرادور و وابستگی به سوسیال - امپریالیسم انجام گرفت، فتووالها و

سالاران اسلامی وارد شهرها شدند، مغازه های مردم را غارت کرده، کارخانه ها را اوراق کرده، توده های شهری را از منابع درآمد خود محروم ساخته و مزه تلخ «حاکمیت الهی» را به آنان چشانند.

به همه اینها، باید اجرای احکام ناب بنیادگرایانه از سوی بسیاری از پیروان اسلام بخصوص طالبان را اضافه کرد. آنها اقدامات مذهبی را در ابعادی فراتر از آداب سنتی توده ها به پیش برده اند. باور توده ها به مذهب و اتوریته های مذهبی در حال شکستن است. بسیاری که هنوز به اسلام باور دارند ضد ملا شده اند؛ آنها از تبلیغات مذهبی خسته و متنفرند. اوضاع بدانجا رسیده که (بقول رفقای حزب کمونیست افغانستان) در بسیاری از جبهه های هزاره و ازبک، نیازی به تظاهر به رعایت احکام و شعائر اسلامی نیست. این تغییر مهمی در اوضاع به حساب می آید. تا همین چند سال پیش، اگر کسی جرات می کرد و از رعایت این احکام سر باز می زد، سند مرگ خود را امضاء کرده بود. حال که مرتجعین مشککتر می توانند توده ها را زیر پرچم اسلام بسیج کنند، علناً یکدیگر را بخاطر بدنام شدن اسلام سرزنش می کنند.

دین و نیز سایر باورها و آداب عقب مانده را نمی توان یک شبه جارو کرد. این کار محتاج مبارزه ای طولانی از طریق بسیج توده ها جهت سرنگونی فئودالیسم و امپریالیسم در زیرنا و روبنای جامعه و حرکت بسوی سوسیالیسم و کمونیسم است. اما ارتش اشغالگر سوسیال امپریالیستها که پرچم دروغین کمونیسم و انترناسیونالیسم را بلند کرده بود، به گیج کردن توده ها کمک کرد و باعث تقویت اسلام شد که پرچم «ملی» را بلند کرده بود. اما عملکرد احزاب اسلامی خود به شکستن توهم توده ها خدمت کرده و برای مائوئیستها زمینه مساعدتری را جهت افشای دروغهای مذهبی و ماهیت طبقاتی ستمگرانه حکومت مذهبی، و بسیج توده ها در جنگ خلق علیه حاکم اسلامی و حامیان امپریالیستشان فراهم آورده است.

مسئله ملی

در زمان اشغال شوروی، مبارزات خودبخودی توده ها بخصوص در مناطق روستایی، بخش مهمی از مقاومت بود. بخاطر عدم وجود یک نیروی انقلابی قدرتمند، این مبارزات شکل قومی و قبیله ای بخود گرفت و به شرایطی پا داد که عناصر ارتجاعی هر منطقه (و ملیت) کنترل مبارزات را در آن منطقه بدست گرفتند. بر مبنای سند مرامنامه حزب کمونیست افغانستان، در این دوره مبارزه

علیه اشغالگران بر کلیه تضادهای داخلی شدیداً تاثیر گذاشت و تضادهای ملی داخلی به نحو بارزی پدیدار نشد....

«در جریان جنگ اهرم اصلی قدرت سیاسی همچنان در دست طبقه حاکمه ملیت پشتون باقی ماند، اما مناطق وسیعی از سرزمینهای مورد سکونت ملیتهای تحت ستم در دست نیروهای محلی ملیتی افتاد و حاکمیت مستقیم طبقه حاکمه ملیت پشتون بر آن مناطق پایان یافت.»

بورژوا کمپرادورها و فئودالهای پشتون که قبل از سال ۱۹۹۲ کنترل انحصاری قدرت را از دست داده بودند و با سرنگونی نجیب الله، قدرت را تقریباً بطور کامل در حال از دست دادن می دیدند، نمایندگان خود را در میان طالبان پیدا کردند. تسخیر کابل توسط آنها با تجاوز و قتل همراه بود. هر جا که آنان پا می گذاشتند وحشیگری شوونیستی را علیه توده های غیر پشتون دامن می زدند. متأسفانه آنان با دامن زدن به شوونیسم در بین اهالی پشتون توانستند بخشی از توده ها را علیه برادران و خواهران غیر پشتون خود بسیج کنند. این جنایات به احساسات ضد پشتونی و ناسیونالیسم در بین ملل دیگر دامن زده است. جنگ سالاران و ائتلاف شمال که تا حدود زیادی اعتبار خود را در بین توده ها از دست داده اند، اینک تلاش دارند بر چنین احساساتی سوار شده و از این طریق توده ها را به صفوف خود جلب کنند و کشتی به گل نشسته خود را نجات دهند. این نیروها که از هیچ فرصتی برای فروش کشور و مردم به امپریالیستها و کشورهای ارتجاعی دریغ نکرده اند، اینک بیشرمانه مدعی آرمان های ملی شده اند. مبارزه «ملی» آنها صرفاً مبارزه بر سر قدرت با رقبای جنگ سالار اسلامی دیگر بوده و عمدتاً توده های پشتون را نشانه رفته است.

هیچکدام از دو جناح درگیر جنگ علاقه ای به اتحاد توده ها علیه امپریالیسم ندارد. هر دوی آنها برای منافع کشورهای ارتجاعی و امپریالیستی مختلف می جنگند. آنها بیشرمانه مبارزات توده ها علیه اشغالگران شوروی را لگدمال کرده و در حال حاضر با مستشاران نظامی روس یا بخشهایی از دولت سابق همکاری می کنند. ضد امپریالیسم این خائنین ملی به اینجا محدود می شود که طالبان با حرارت مداخلات روسها، فرانسویها و ایرانیها را محکوم می کند؛ و ائتلاف شمال خود را مبارزان سرسخت علیه آمریکا و پاکستان و عربستان معرفی می کند. تنها کاری که کرده اند این بوده که توده ها را در جنگ برادرکشی برای منافع

اربابان خود درگیر کرده اند. برخی روشنفکران غیر مذهبی در جنگ قدرت با یکی از احزاب اسلامی متحد شده اند. آنان که از ملیت پشتون هستند، بر این مبنا که طالبان تنها نیرویی است که قادر است به جنگ خاتمه دهد، حکومت مرکزی را تاسیس کند و کشور را متحد سازد، با طالبان متحد شده اند. برخی دیگر از روشنفکران غیر مذهبی دمکرات از ملت هزاره به پهانه «وحدت ملی» و «مبارزه ضد طالبان»، فراخوان پیوستن توده ها به مرتجعین اسلامی ائتلاف شمال را صادر کرده اند.

این همان خطی است که باعث ضربات سنگین به مبارزه علیه اشغالگری شوروی شد. کمونیسم دروغین شوروی نه تنها پرچم ملی را بدست نیروهای اسلامی داد، بلکه زمینه ای فراهم نمود تا اپورتونیسم راست در بین برخی نیروهای به اصطلاح چپ و روشنفکران رشد کند. بسیاری از آنان که به ماهیت واقعی اتحاد شوروی آگاه بودند، خلاف جریان ضد کمونیستی حرکت نکردند و تحت پوشش «اولویت مبارزه با ارتش خارجی»، نظرات واقعی خود را محتاطانه پنهان کردند. آنها پرچم «الله اکبر» را برداشتند و بجای مبارزه در مسیر رهایی واقعی، به احزاب اسلامی کمک کردند که ایده های کهن را تقویت کنند. آنها بدین طریق، نهایتاً به فئودالیسم و امپریالیسم خدمت کردند.

اوضاع کنونی مصاف های نوینی را در مقابل مائوئیستها قرار داده است. مائوئیستها با درک ریشه های ستم ملی، ناسیونالیسم ارتجاعی احزاب اسلامی را افشا می کنند و یگانه طریق خاتمه بخشیدن به این ستمگری را پی می ریزند. حزب کمونیست افغانستان معتقد است که مبارزه علیه ستم ملی (داخلی) باید بر اساس وحدت توده های زحمتکش از تمامی ملل علیه امپریالیسم و حق تعیین سرنوشت برای هر ملیتی استوار باشد. حزب کمونیست افغانستان می گوید که «شوینیسم ملی، ایدئولوژی طبقه حاکم ملت غالب است و به تمامی طبقات آن ملت تعلق ندارد. واضح است که این شوینیسم بر خرده بورژوازی، دهقانان و حتی پرولتاریا تاثیر می گذارد؛ اما بیشترین تاثیر بر بورژوازی ملی است. بنابراین طبقات ارتجاعی این ملت سعی دارند که از آنان بمشابه ابزار و پایه اجتماعی خود برای ستم بر دیگر ملل استفاده کنند. بنابراین، شوینیسم ملی و ستم علیه دیگر ملل به منافع تاریخی توده ها مربوط نیست و به ابزاری در دست طبقات حاکمه جهت تداوم کنترل آنها بر توده ها تبدیل خواهد شد.» (شعله جاوید،

حدود ۳۵ میلیون پناهنده افغانستانی در پاکستان و ۲ میلیون نفر دیگر در ایران زندگی می کردند. هزاران نفر نیز به هند و کشورهای غربی فراری شدند. بعلاوه، حدوداً بین ۲ تا ۳ میلیون نفر بعثت جنگ در مناطق داخلی کشور جابجا شده اند. بعد از خروج شوروی و سقوط حکومت نجیب الله، پناهندگان شروع به بازگشت کردند؛ اما ادامه جنگ باعث جابجایی های بیشتر در داخل شد. طی نبرد برای تصرف کابل، بسیاری از مردم شهر را ترک کرده و به مناطق دیگر رفتند. در شرایط کنونی تخمین زده می شود که حدود یک میلیون پناهنده در پاکستان و یک میلیون و نیم در ایران بسر می برند.

اگرچه پناهندگان به اقشار مختلف اجتماعی تعلق دارند، اما اکثریت آنان از مناطق روستایی بوده و حتی در زمان جنگ مقاومت برخی از آنها در فصل کشت و برداشت برای کار به افغانستان باز می گشتند.

اکثر افرادی که در پاکستان زندگی می کردند، ساکن اردوگاههای تحت کنترل مجاهدین بودند. توزیع کمکهای سازمان ملل عمدتاً از طریق مجاهدین انجام می گرفت؛ و همزمان خشن ترین قوانین اسلامی، فتوای بر مردم روا می شد. این اردوگاهها را از جامعه پاکستان جدا نگاه می داشتند. بعدها مهاجران افغانستانی اجازه کار پیدا کردند. در حال حاضر بسیاری از آنان در معادن بلوچستان پاکستان کار می کنند.

تعداد زیادی از مهاجران افغانستانی در ایران بسر می بردند. آنها یا در اردوگاهها بودند یا کارگری می کردند. اردوگاههای جمهوری اسلامی ایران بخاطر بد رفتاری با پناهندگان افغانستانی مشهور است. صدها نفر در این اردوگاهها به قتل رسیده اند. در پاکستان، بارها اعتراضاتی علیه شرایط موجود در اردوگاههای ایران صورت گرفت که در یکی از این آنها، هزاران مهاجر نسبت به شواهد غیر انسانی که توسط حکام ایران در این اردوگاهها برقرار شده، ابراز انزجار کردند.

وضع کسانی که در ایران کار میکنند نیز به هیچوجه بهتر نیست. آنها در شهرهای مختلف عمدتاً بمشابه کارگران فصلی یا دائمی در آجرپزی، ساختمان سازی و خدمات و همچنین در بخش کشاورزی کار میکنند. کار در صنایع غذایی، نظیر نانواپی ها، برای آنها ممنوع است؛ زیرا میگویند افغانستانیها کثیفند. اگر دستمزدی دریافت کنند، بسیار ناچیز است. خیلی پیش آمده که پاسداران دستمزد آنها را هنگام بازگشت، در مرز افغانستان مصادره کرده اند. جمهوری اسلامی سموم

اینک خودنمایی می کند. در یکی از حملات طالبان به مزار شریف (که آن زمان تحت کنترل ائتلاف شمال بود) زنان در مبارزه علیه آنها دست به اسلحه بردند. مواردی بوده که زنان با کارد آشپزخانه به نیروهای طالبان هجوم برده اند. اعتراضات زنان افغانی در تبعید در نشریات پاکستانی منعکس شده است. زنان جان خود را در مبارزه برای باز نگهداشتن حمامهای عمومی از دست داده اند. چندی است که مدارس مخفی جهت آموزش زنان برپا شده است.

جنگ باعث شده بود که زنان بعد از کشته شدن مرد خانه، برای تامین معیشت خود و خانواده شان به صفوف نیروهای کار پیوندند. این زنان که عمدتاً در صنایع کابل و خدمات اشتغال داشته و مزه استقلال اقتصادی را چشیده اند، از طالبان شدیداً متنفرند زیرا آنها را از کار محروم کرده اند.

باید تاکید کنیم که بدون یک جهت گیری انقلابی علیه علت واقعی ستم بر زن، مبارزه زنان می تواند به مبارزه علیه طالبان محدود شود. برخی نیروهای ارتجاعی تظاهر می کنند که طرفدار رفتار ملایمتری نسبت به زنان هستند.

حزب کمونیست افغانستان اعتقاد دارد که بدون شرکت فعال زنان در مبارزه علیه امپریالیسم و ارتجاع، پیروزی انقلاب دمکراتیک نوین، ساختمان سوسیالیسم و کمونیسم ناممکن است. بعلاوه، انقلاب دمکراتیک نوین باید خشم زنان را بمشابه نیروی قدرتمندی برای انقلاب رها سازد و ضربات مهمی بر ساختار پدرسالارانه وارد آورد. تضاد بین زن و مرد «با تضادهای طبقاتی و ملی فرق دارد و حل آن روش دیگری را می طلبد. اما وجود این تضاد، خود از جواب مهم ساختار نیمه فتودال نیمه مستعمره افغانستان است. ستم بر زنان به هیچوجه نباید بمشابه مسئله ای جانبی نگریسته شود. این ستم نه فقط فرد و حقوق اجتماعی نیمی از جامعه را سرکوب می کند، در عین حال روابط غیر انسانی که با این ستم همراه است... بمشابه عامل مهمی در حفظ و تقویت روابط نیمه فتودال و نیمه مستعمره حاکم عمل می کند.» (به نقل از مرامنامه حزب کمونیست افغانستان)

تاثیرات خط حزب کمونیست افغانستان و عملکرد آن در ارتباط با این مسئله، زمانی که بخشهایی از زنان آگاهانه تر از پیش به صحنه مبارزه گام می گذارند، آشکار می شود.

مهاجرین و پناهندگان

در روزهای اوج جنگ در دهه ۱۹۸۰،

ارگان مرکزی حزب کمونیست افغانستان (شماره ۱۶)

مبارزه ملی در کشور تحت سلطه ای مانند افغانستان، در درجه اول مبارزه ای علیه امپریالیسم و فتودالیسم است. بدون این جهت گیری پایه ای، تاکید مبارزات ملل تحت ستم بر اختلافات خواهد بود و بر وحدت اساسی توده های ملل مختلف ضربه خواهد زد. در این صورت، پرولتاریا و دهقانان یک ملت بجای اینکه بخواهند با خواهران و برادران طبقاتی شان در بین ملل دیگر وحدت کنند، با بورژوازی ملی (و حتی طبقات فتودال و کمپرادور) متحد شده و سرانجام تحت رهبری آنان قرار خواهند گرفت. بدین ترتیب، مبارزه علیه فتودالیسم و امپریالیسم از دستور کار حذف شده و ستم ملی باقی خواهد ماند. اما همانگونه که رفقای حزب کمونیست افغانستان می گویند، اگر مرکز مبارزه، «وحدت و منافع توده های زحمتکش ملل مختلف باشد، طبقات حاکم منفرد خواهند شد» و توده های زحمتکش ملت غالب در مبارزه علیه شوینیسم ملی، یک نیرو خواهند بود. بدین ترتیب، اتحاد مستحکمی شکل خواهد گرفت که قادر است بطور موثر ستم ملی را ریشه کن کند.

زنان و مقاومت در پشت حجاب

به قدرت رسیدن طالبان با حملات وحشیانه علیه زنان همراه شد. زنان را مجبور به پوشیدن حجاب کردند که از سر تا انگشت پا را می پوشاند. آنها حق کار کردن یا تحصیل را نداشتند؛ حق قدم زدن در خیابان، رفتن به دکان و یا مداوا در بیمارستان را نداشتند، مگر آنکه توسط یک مرد محرم (شوهر، برادر یا پدر) همراهی شوند. آنها حتی از حق رفتن به حمام عمومی نیز محرومند. زنان خرید و فروش می شوند؛ بعنوان غنیمت جنگی به تصرف در می آیند؛ به آنها تجاوز می کنند؛ و آنها را می کشند. در زمان اشتغال شوروی، احزاب اسلامی از شوکت زنان در جنگ علیه ارتشی که کشورشان را اشغال و خانه هایشان را بمباران کرده و عزیزان شان را می کشت، جلوگیری می کردند. فقط طالبان نیست که چنین می کند؛ دار و دسته های دیگر نیز به درجات مختلف و حتی بسیار خشونت بار به اقدامات زن ستیزانه دست می زنند. برخی نیز با این منطق که چنین اقداماتی بخشی از آداب و رسوم افغانستان و جزء عادات مردم است، همین کارها را انجام می دهند.

زنان افغانستان شدیداً با این آموزه ستمگرانه و ارباب منشانه مخالفت کرده اند. خشم انباشته طی سالهای متمادی تحمیل مردسالاری و روابط نیمه فتودالی،

تلاشهای اندکی که بعد از استقلال و نیز در سالهای اولیه رژیم طرفدار شورای جهت پس راندن فتودالیسم صورت گرفت، هدف رهایی دهقانان از یوغ فتودالیسم را دنبال نمی کرد. بلکه با هدف تقویت سرمایه داری بوروکرات، بورژوازی کمپرادور و سلطه امپریالیسم انجام شد. دهقانان چه از زاویه سیاسی و چه نظامی مسلح نشده بودند تا فتودالیسم و امپریالیسم را سرنگون کنند. بنابراین، این حکومتها در مقابل مخالفت نیروهای قدرتمند فتودالی سرنگون شدند (نظیر امان الله خان)، و یا نظیر «حزب دموکراتیک خلق» با فتودالها به سازش رسیدند. در نتیجه، دهقانان بی زمینی که به این اصلاحات امید بسته بودند، خرد را بی سلاح در برابر باندهای مسلح فتودالی یافتند. برخلاف مدافعان اسلامی فتودالیسم که وعده زندگی بهتر در بهشت را می دهند (همان بهشتی که کلیه آثار تصورات کشفشان را با خرد حمل می کند)، جنگ خلقی که مانوئیستها در تدارک آن هستند، توده ها را از همان ابتدا جهت آمادگی و اعمال حاکمیت خودشان بسیج خواهد کرد. «تنها پس از انهدام نیروهای نظامی سرکوبگر ضدانقلابی است که میتوان حاکمیت سیاسی ارتجاع را سرنگون ساخت، و تنها پس از سرنگونی حاکمیت سیاسی ارتجاع است که

پروسه سازماندهی آن «شعله ای» هائی که هنوز بر آرمانهای انقلابی صادق مانده اند، به درون حزب یا بمشابه متحدين حزب در جبهه متحد، گماكان ادامه دارد. البته حزب كمونيست افغانستان بر اهميت سازماندهي نيروهاي انقلابي جوان كه به ماركسيسم . لينينيسم . ماتونيسم بمشابه يگانه ايدئولوژي رهانيبخش اتكاء مي كنند، تاكيد دارد. حزب كمونيست افغانستان غير از مبارزه جهت تقويت حزب، در كارهاي تداركاتي براي جبهه متحد نيز درگير بوده است: «واضح است كه (يك جبهه متحد انقلابي) بر پايه وحدت كارگران . دهقانان قرار داشته و تشكيل آن اساساً بعد از شروع جنگ خلق و برقراري پايگاههاي انقلابي ممكن خواهد بود. اما اين به هيچوجه بدان معنا نيست كه در مرحله كنوني مبارزه، در تشكيل جبهه انقلابي كوشا نباشيم؛ يا به اتحادهاي موقتى و يا دائمي با نيروهاي آزاديخواه و انقلابي ملي . دمكرات و عناصرى كه عليه حاكميت ارتجاعى مذهبي هستند دست -نزييم» (به نقل از شعله جاويد، شماره ۱۸)

ریشه کن کردن کمونیستها کار آسانی نبود. کمونیستها بصورت انفرادی و یا به شکل متشکل در گروههای مختلف، نقش مهمی در جنگ مقاومت ضد شوروی بازی کردند. مبارزه سیاسی برای شکل گیری یک خط صحیح پرولتری زیر آتش بمباران شورویها و سرکوب اسلامها ادامه یافت و در اواسط دهه ۱۹۸۰، هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان تشکیل شد. در سال ۱۹۹۰ هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان با اتحادیه مارکسیست - لنینیستهای افغانستان وحدت کرد و سازمان کمونیستهای انقلابی افغانستان بوجود آمد. همین سازمان در ادامه خود در سال ۱۹۹۱، حزب کمونیست افغانستان را بنیانگذاری کرد. کمی بعد از شکل گیری این حزب، کمیته تبلیغ و ترویج مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائرتسه دون به آن پیوست. بنیانگذاری

نیروها که اخوانی (برادران اسلامی) یا مجاهدین خوانده می شدند، می رسید. «حزب اسلامی» یکی از این گروه ها بود که گلبدین حکمتیار در راس آن قرار داشت. زمانی او از نظر آمریکا، «گل سر سید» به اصطلاح رزمندگان آزادی بود. طی سالیهای اشغال افغانستان، تسلیحات بسیار و مبالغ زیادی پول، و نیز اطلاعات از کانال سازمانهای مخفی پاکستان، در اختیار وی قرار می گرفت. بعد از شکست حزب اسلامی از طالبان در سال ۱۹۹۵، این جریان به یک نیروی نسبتاً کم اهمیت تبدیل شده است.

۴) این گروه توسط سوسیال امپریالیستهای شوروی تغذیه شد و سالها به آنها خدمت کرد و دست به جنایات بیشماری زد. «میلیشای شمال» بعنوان یک نیروی زاپاس تشکیل شد تا اگر حکومت توانست بعد از خروج قوای شوروی، یا برجا بماند، منافع شوروی ها با اتکا، به میلیشیا حفظ شود. در عمل هم چنین شد. وقتی که حکومت با خطرات جدی روبرو شد، اکثریت سران آن از میلیشای شمال حمایت کرده و بدان پیوستند. رهبر این گروه، ژنرال دوستوم است که زمانی مزار شریف را پایگاه خود قرار داده بود. بسیاری از صنایع افغانستان و نیز ذخائر گاز طبیعی کشور در منطقه شمال قرار دارد.

۵) شورای نظام یک تشکیلات سیاسی. نظامی است که در واقع بخشی از «جمعیت اسلامی» می باشد. این جریان از میانه دهه ۱۹۷۰ میلادی، با امپریالیستهای غربی رابطه برقرار کرد. طی جنگ علیه شوروی، این جریان هم از پاکستان کمک می گرفت. بعداً اینها روابطشان را با ایران گسترش دادند. شورای نظام، رهبران نظامی جمعیت را هماهنگ می کند و رهبرش احمد شاه مسعود است. مقر فرماندهی او در پنجشیر است و در منطقه شمال شرقی افغانستان، یک ارتش نیرومند دارد. گفته می شود که او ارتش خود را از سال ۱۹۷۵ تشکیل داده است. مسعود که چند سال بعد از تجاوز شوروی با آنها یک قرارداد آتش بس امضاء کرد همیشه روابط مبهمی را با ارتش شوروی حفظ کرد. او نیز در سالهای ۹۱ - ۱۹۹۰ همانند سایر فرماندهان جمعیت، از کمکهای آمریکا بهره مند شد. مسعود روابط محکمی با دولت فرانسه دارد. منطقه او معدن سنگهای قیمتی نظیر زمرد و لعل و لاجورد است. بعلاوه، ناحیه بدخشان یکی از مراکز کشت خشخاش بشمار می آید. گروه احمد شاه مسعود از هر دوی اینها درآمد دارد.

۶) حزب وحدت اسلامی به رهبری کریم خلیلی، یک حزب بنیادگرای شیعه است و ترکیبی از نیروهای گوناگون را در منطقه هزاره جات در بر می گیرد. ایران این نیروها را در سال ۱۹۸۸ متحد کرد و حزب وحدت اسلامی را بنیان نهاد. آنها سالیان سال، حتی طی اشغال افغانستان، درگیر جنگهای داخلی در این منطقه بودند و برای مردم لطافت و تلفات بسیار بیار آوردند. باندهای تشکیل دهنده این حزب عمدتاً تحت رهبری زمینداران بزرگ و روحانیون قرار دارند.

۷) سرمنشاء طالبان، «حرکت انقلاب اسلامی» است؛ یعنی نخستین گروه اخوانی که در سال ۱۹۷۹ تشکیل شد. در آن موقع، این گروه با دخالت مستقیم سرویس اطلاعاتی پاکستان و

ماتوئیست است که می تواند راه برون رفت از اوضاع کنونی را برای مردم پی ریزی کند. زیرا چنین جنگی برای اولین بار، با یک برنامه و مبارزه رهاشیش همراه است که به برقراری مناسبات نوینی می انجامد؛ مناسباتی که تحت آن، توده ها قدرت سیاسی خویش را اعمال کرده و یکبار برای همیشه زنجیر سنگین و خفقان آور نیمه فئودالیسم را می گسلند.

در میدان نبردی که افغانستان خوانده می شود، همه نیروهای ارتجاعی از زبان تفنگ سخن می گویند. اما مردم هنوز از ارتش خویش بی بهره مانده اند. تا زمانی که چنان جنگی آغاز نشود، صدای انقلابیون ضعیف به گوش خواهد رسید. به عقیده حزب کمونیست افغانستان: «(این به هیچ وجه بمعنای بی ارزش شمردن سایر اشکال مبارزاتی در سطح کنونی نیست؛ زیرا با پیشبرد اصولی و موفق همین مبارزات است که می توانیم این مرحله تدارکاتی فعالیت خویش را به انجام رسانیم.» بدون شک، همانطور که تجربه کار کمونیستها در بین زنان و جوانان پرولتر نشان داده، بسیج جسورانه توده ها حول یک برنامه انقلابی و رهبری مبارزه سیاسی علیه حاکمیت ارتجاعی، برای اینکه ماتوئیستها بتوانند پرده های ظلمت را بشکافند و نیروی لازم را برای آغاز جنگ خلق گرد آورند، کاری حیاتی است.

توضیحات

۱) «خلق» ها سیاست تغییر سریع اقتصادی بنفع بخش بورژوا کمپرادور، و وابستگی هر چه سریعتر به اتحاد شوروی را به اجرا گذاشتند. «پرچی» ها سیاست آشتی جویانه تری در قبال فئودالیسم داشتند. طی نخستین سال بعد از کودتا، رهبری حکومت با جناح «خلق» بود؛ اما سیاستهای این جناح با مخالفت جدی روبرو شد. سپس شوروی ها ترتیب یک کودتا بنفع جناح «پرچم» را دادند که طی آن رهبران سرشناس «خلق» بقتل رسیدند. اصلاحات ارضی تعدیل شد و امتیازات روحانیون و رهبران طوایف اعیاء گشت. (برای اطلاع بیشتر در مورد نوکران شوروی رجوع کنید به مقاله «کمونیستهای افغانی توطئه های شوروی را افشا» می کنند).

جهانی برای فتح شماره ۹ - سال ۱۹۸۷

۲) در زبان دری، واژه «افغانی» به افراد ملیت پشتون اطلاق می شود. به همین خاطر، حزب کمونیست افغانستان هنگام نام بردن از اهالی کشور که از ملیت های گوناگونی تشکیل شده اند، به جای «افغانی» از واژه «افغانستانی» استفاده می کند.

۳) بعد از کودتای حزب دموکراتیک خلق در سال ۱۹۷۸، آمریکا به سازماندهی نیروهای فئودال و مقامات مذهبی در گروه های مسلح کمک کرد. بعد از تجاوز شوروی، مقرهای فرماندهی این گروه ها به پیشاور در پاکستان منتقل شد. بیشتر کمکهای مالی و تسلیحاتی عربستان و پاکستان به مقاومت افغانستان، به دست این

میتوان حاکمیت سیاسی توده ها را برقرار نمود. این پروسه که به اندازه جنگ خلق خصلت طولانی مدت دارد توسط آن به تحقق می پیوندد، از مناطق کوچک شروع شده و استحکام و گسترش پیدا مینماید. پس از کسب قدرت سیاسی سرتاسری توسط حزب کمونیست و متحدین سیاسی اش، سراسر کشور را دربرمی گیرد. (به نقل از مرامنامه حزب کمونیست افغانستان)

فرسودگی در نتیجه جنگ، سؤال جدی در مقابل پای کمونیستهای اصیل است. یکی از دلایل پیشروی سریع نیروهای طالبان آن بود که خود را بمثابه نیرویی که قادر است به جنگها پایان بخشد، معرفی کردند. اما واقعیت پرده های این توهم را درید. مردم دیدند که طالبان نیز در کنار نیروهای جنگ سالار گوناگون، روزگار افغانستان را تیره و تار کرد. وقایع متعاقب «انقلاب اسلامی» سال ۱۹۹۲، گواه این واقعیت است که بقول حزب کمونیست افغانستان، مشخصه حکومت مذهبی در افغانستان، جنگهای ارتجاعی بین گروههای مختلف اسلامی است. تاکنون مشکلات بزرگی در برابر جناحهای درگیر جنگ و پشتیبانان خارجی آنها وجود داشته که آنان را از رسیدن به یک توافق صلح قطعی و موفق باز داشته است. در دل هر توافقی، بی ثباتی نهفته است و بسرعت می تواند باعث یک خونریزی دیگر شود. بعلاوه، حتی اگر هر یک از این ارتشها بتوانند صلح برقرار کند، این صلحی بنفع توده ها نبوده بلکه بمعنای سکوت گورستان خواهد بود: زنان محکومند که به کار اجباری در چار دیواری خانه بپردازند؛ کارگران و دهقانان مجبورند در شرایط کمر شکن، ساعتی طولانی بردگی بکشند تا فقط شکم مشتبی روحانی و فئودال را پر کنند و همزمان شاهد مرگ فرزندان خود از سوء تغذیه باشند؛ و ببینند که ثروت از دل زمین می جوشد و همراه با تریاک و هرویین بر ثروت مرتجعین و امپریالیستها می افزاید.

خلق افغانستان قهرمانانه علیه یک ارتش امپریالیستی جنگید و در این راه قربانیان زیادی داد. اما در مقابل، هیچ چیز بدست نیاورد و فقط سلطه بیشتر امپریالیسم و فئودالیسم نصیبش شد. مردم افغانستان جنگ را می شناسند، اما تاکنون فرصتی بدست نیآورده اند تا طعم ثمرات فداکاری خویش را بچشند. آنها هرگز رهایی از زنجیر سنن و قدرتی که از گسستن این زنجیر ناشی می شود را حس نکرده اند. فقط یک جنگ خلق واقعی تحت رهبری حزب پیشاهنگ مارکسیست. لنینیست.

با توسعه بیشتر مردم را علیه

با برنامه‌های زیرپ‌دهنده «حقوق بشری» ی خود، توده‌ها را با خود همراه کنند. پرچمی را که اینها این روزها افراشته‌اند همانا پرچم منفور برنامه‌های امپریالیستی، بورژوازی و ارتجاع جهانی‌ست. این صلح حقیر دروغینی که اینها ارایه می‌دهند در واقع برای آن است تا توده‌ها را خواب کرده و هژمونی خود را به هر قیمتی که شده در سطح جهانی اعمال کنند. این صلح، صلح سرنیزه، صلح گورکنان و صلح بندگی‌ست. امپریالیسم یانکی بزرگترین تاجر اسلحه در جهان است، یک بیر کاغذی و اخاذی کن متفرغی است که مدام تنوری ارتجاعی و ورشکسته «سلاح تعیین کننده است» را تبلیغ می‌کند. بحران اقتصادی، تجاری و مالی که مداوماً سیستم امپریالیستی را به لرزه انداخته است به خوبی بر تزی که مارکس و انگلس ۱۵۰ سال پیش در مانیفست کمونیست به آن پرداختند، صحنه می‌گذارد. آنها بر آنند تا بر مقاصد خود که همانا تقسیم جهان است، پرده بپفکنند. به اصطلاح «جنگ علیه مواد مخدر» یکی دیگر از برنامه‌های فریبنده‌ی امپریالیستی‌ست که با استراتژی ضدانقلابی «جنگ کم شدت» در سطح جهان، به ویژه در کشورهای جهان سوم آنها به پیش می‌برند تا انقلاب را به زانو در آورند. این جنگ وسیله‌ای برای سرکوب ملل تحت ستم نیز هست. بری مک‌کافری (نماینده‌ی بیبل کلینتون، «تزار ضد مواد مخدر»، مترجم انگلیسی)، آن طور که آنها اعلام می‌کنند «ژنرال پیروز» ی نیست بلکه همان ژنرال شکست خورده‌ایست که با خفت و خواری از ویتنام بیرون انداخته شد. آنها برنامه‌های ضدانقلابی خود را کماکان به اجرا در می‌آورند تا هرآنچه را که بوی انقلاب می‌دهد نابود کنند.

سندی از کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو

آنچه می‌خوانید سندی‌ست که توسط کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست پرو (ح. ک. پ) در فوریه‌ی ۱۹۹۸ منتشر شده است. این سند شامل تحلیلی از شرایط جهانی و داخلی بوده و جمع‌بندی برنامه‌ی حزب را نیز در بر دارد. برنامه‌ی قبی‌ای که در این سند به آن اشاره می‌شود گزارش ۱۹۹۵ است که به نام «با پیشبرد جنگ خلق، بر موانع سر راه چیره شوید» معروف است. این گزارش در شماره‌ی ۲۲ جهانی برای فتح تجدید چاپ شده است. ح. ک. پ بخشهایی از این سند را علنی نکرده است. جهانی برای فتح

۱. با پیشبرد جنگ خلق، خلق را علیه فاشیست‌ها، کشتارگران و حراج‌کنندگان کشور متحد کنید. نقشه‌ای نوین از برنامه‌ی بزرگ «تدارک کسب قدرت را ببینید».

پایه‌های سیاسی

وضعیت جهانی

امپریالیسم غول عظیم‌الجنه‌ای‌ست که پاهایی گلین دارد و به هر حال سرنگون خواهد شد. بنابراین امپریالیسم یانکی که همچون ژاندارم جهان عمل می‌کند، بیر کاغذی‌ایست که سعی دارد موعد مرگش را با بلند کردن بیرقهای پوسیده مانند «برنامه‌های اقتصادی نتولیبیرالیسم»، «حقوق بشر» و «دموکراسی بورژوازی»، صلح سرنیزه‌ی، پراگماتیسم ایده‌آلیستی عقب‌اندازد چرا که چیز تازه‌ای برای ارائه ندارد. این بیرقهای کاغذی بر آنند تا

ساواک، و تحت نظارت کلی سازمان سیا بوجود آمد. طی دوران جنگ ضد شوروی، این گروه که عمدتاً از ملاها و طلبه تشکیل می‌شد در مناطق جنوبی کشور فعالیت داشت. در همان دوره، مدارس مذهبی که با پول دولتهای نوکر آمریکا در منطقه می‌پرورید، مثل قارچ در گوشه و کنار پاکستان سر بر می‌آورد و سیل جوانان تبعیدی افغانستانی را بسوی خود جلب می‌کرد. هسته رهبری کننده طالبان، منجمه چهره اصلی آن که محمد عمر آخوند زاده نام دارد، همگی از «طلبه»های حرکت انقلاب اسلامی بودند. ستون فقرات طالبان از ملاها و طلبه‌ها و بخشهایی از افراد ارتش و بوروکراسی رژیم پیشین تشکیل شده است. ملا عمر بعد از سقوط نجیب توسط سازمان اطلاعات پاکستان (آی سی آی) و سازمان سیا مسئول شد تا یک ماموریت «ضد مواد مخدر» را به پیش برد. و طالبان بدین شکل ایجاد شد. طالبان که از همان شاخه اسلامی غالب در عربستان پیروی می‌کند معتقد است که مردم به دو دسته تقسیم می‌شوند: خواص که شامل ملایان و طلبه‌ها هستند؛ و عوام که «گله‌ای نادانند و نیاز به شبان دارند». طینی از ژنرالها و افسران و ماموران مخفی اطلاعاتی رژیم نوکر شوروی که قبلاً از جناح «خلق» بودند اینک در صف طالبان می‌جنگند.

۸) شرکتهای نفتی، باعث و بانی بسیاری از جنایاتی هستند که امروز در افغانستان اتفاق می‌افتد. پیش بینی می‌شود که طی ۱۵ سال آتی، منطقه خزر به دومین منبع نفت و گاز جهان تبدیل خواهد شد. کشورهای تولید کننده نفت همراه با شرکتهای نظیر اکسون، شه ورون، بریتیش پترولیوم و یونوکال مبالغ عظیمی را در توسعه انرژی منطقه‌ای سرمایه‌گذاری کرده و با نگرانی در پی بهبود و توسعه شبکه صادراتی موجود هستند. اما انتخاب مسیر به مسائلی پا داده که بیشتر از آنکه جنبه مالی داشته باشند، جنبه استراتژیک دارند. بهبود شبکه موجود که از روسیه می‌گذرد بمعنای کنترل از جانب روسها خواهد بود. سیاست آمریکا در قبال ایران و مسائل استراتژیکی که عبور متمرکز منابع انرژی نفتی جهان در منطقه داغ خاورمیانه به همراه دارد، فاکتورهایی است که به زیان کشیدن خط لوله در خاک ایران عمل می‌کند. بنابراین شرکت آمریکایی یونوکال که یکی از استخراج کنندگان عمده نفت در آسیای مرکزی است تصمیم گرفت خط لوله را از افغانستان عبور دهد. در سال ۱۹۹۵ زمانی که وزیر داخله سابق پاکستان و سفیر آمریکا در آن کشور از اردوگاه‌های طالبان بازدید می‌کردند، بر سر این مسیر عبور با طالبان مذاکره داشتند. در آن وقت، کابل هنوز به تصرف طالبان در نیامده بود! منافع اقتصادی در افغانستان فقط به نفت محدود نمی‌شود. افغانستان با حدود ۲۸۰۰ تن تولید سالانه، بزرگترین تولید کننده تریاک در دنیا است. این معادل کل تولیدات منطقه «مثلث طلایی» در آسیای جنوب شرقی است. طالبان بعد از تسخیر نواحی گوناگون افغانستان کنترل مناطق کشت خشخاش را بدست گرفته و هر سال میلیونها دلار بابت مالیات بر صادرات مواد مخدر به جیب می‌زند.



جنگ خلق،

دیکتاتوری فاشیستی جلاد و وطن فروش متحد کنید!

اما انقلاب روندی تاریخی و سیاسی است و امروز بایستی بیش از هر زمان دیگری برای به رهبری رساندن مائوئیسم در انقلاب پرولتاریایی جهانی مبارزه کنیم. بایستی احزاب مسلح مارکسیست - لنینیست - مائوئیست را به وجود آورد تا بتوانند جنگ خلق را در سراسر جهان آغاز کنند. اینها لازمه‌ی پیشرفت و پیروزی انقلاب است.

شرایط سیاسی داخلی

سرمایه‌داری بوروکرات و دولت کهن که بالاجبار دچار دگرگونی می‌شوند، تنها به بهبودی گذرا و قسمی دست یافته‌اند و این تنها به نفع یک قشر کوچک از پرویی‌ها و استثمارگران خارجی بوده است. بحران عمومی‌ای که رژیم را در بر گرفته همچنان ژرفا می‌یابد و امیدی به بهبودی در افق دیده نمی‌شود. غلبه بر این بحران غیر ممکن است. به خاطر منافع همین چند نفر خون‌آشام، رژیم مجبور شده است تا در مقابل امپریالیسم زانو زند و توده‌های پرویی را در بحرانی فزاینده و عمیق فروبرد. حکومت فوجیموری و هرموزا (فرمانده ارتش)، سرسپرده‌ترین حکومتی‌ست که مردم پرو تا کنون در تاریخ خود با آن روبرو بوده‌اند. آنها جنایتکارترین و وطن‌فروش‌ترین حکام تاریخ پرو هستند. با ظاهرسازی سعی دارند به مردم بقبولانند که در زمینه‌ی کنترل تورم به پیشرفتهایی نائل آمده‌اند. بیکاری، روزانه افزایش می‌یابد، حقوق‌ها کفاف زندگی را نمی‌دهند و مالیاتها و تعرفه‌های اجباری به دولت سر به آسمان می‌زند. دامنه‌ی فقر وسیع‌تر شده و جواب دولت برای این وضع برنامه‌های فریبکارانه‌ای مانند پخش خیرات است.

بیاد داشته باشید ما در نیمه‌ی دوم دهه‌ای زندگی می‌کنیم که تعمیق بحران سرمایه‌داری بوروکراتیک در افق به خوبی مشهود است. بعضی از

نیروهای درون بورژوازی می‌گویند: «امسال و سال آینده سالهای سختی خواهند بود»، «مشکلات ما به خاطر لرزه‌های اقتصادی آسیا، قرض‌های خارجی، کم‌ارزش شدن قیمت فلزات، و فرارسیدن توفان مغرب (ال نینو) است». از مردم خواسته شده تا «برای فردایی بهتر» از خودگذشتگی نشان دهند. اما پس از گذشت هفت سال، فردایی فرا نرسیده و تحت دولت زمیندار-بوروکرات فرا نخواهد رسید. دولت در حال انجام یک کارزار عقیم‌سازی‌ست که مفهومش نسل کشی وسیع دیگری‌ست که توسط امپریالیسم یانکی از طریق «موسسه‌ی آمریکایی برای پیشرفت» تشویق شده است. فوجیموری، نوکر امپریالیسم، بر آن است تا از مشکلات توده‌ها سوء استفاده کند و به نفع خود و به سود انتخابات فرمایشی چیزی بلست بیاورد. همه‌ی این سیاستها بایستی محکوم شوند. در صورت پدیده‌ی «ال نینو»، او سعی کرد در شمال کشور اقداماتی انجام دهد تا وجهه‌ای کسب کند. اما ابعاد مشکلات چون بمبی در صورتش منفجر شد. حکومت با وجود اطلاع از وخامت آب و هوا، پیش‌بینی‌ها و تدارک لازمه را در این رابطه به عمل نیاورد، بهمین جهت مسئول است.

در رابطه با بازسازی دولت، آنطور که از ۵ آوریل ۱۹۹۲، روز کودتای فوجیموری، قولش را داده بودند، موفقیتی به دست نیاورده‌اند. تحت نظارت امپریالیسم آمریکا و با یک نقشه همه‌جانبه یک دیکتاتوری فاشیستی را بر تمامی عرصه‌های زیستی کشور گسترده‌اند و تمرکز قدرت را به حداکثر رسانده‌اند تا بتوانند «جنگ کم شدت» خود را به پیش ببرند. آنچه که در پرو می‌گذرد، دیکتاتوری فاشیستی‌ایست که تحت نام «دموکراسی» بر سر توده‌ها خراب شده است. به این دلیل این نظام فاشیستی‌ست که پارلمان را عملاً نقض می‌کند: از یک طرف پارلمان را به هیچ

گرفته به آن واقعی نمی‌گذارند و از طرف دیگر از آن برای به تصویب رساندن قوانینی که به نفع حکومت است استفاده می‌کنند. اما مهمترین قوانین را در حقیقت مقامات قره مجریه به تصویب می‌رسانند. حکومتی فاشیستی‌ست چراکه نظم قانونی لیبرال - دموکراتیک را نفی کرده و هرگاه که اراده کنند قانون اساسی را نیز زیر پا می‌گذارند. بعضی از مخالفان و کسانی از درون خود هیئت حاکمه می‌گویند که: «این یک حکومت کودتایی دانمی‌ست» «دولتی بر مبنای قانون نیست» و غیره و غیره ...

تغییرات در بخش قضایی را یک ژنرال گمنام نیروی دریایی که تحت حکومت نظامی ولاسکو در اوایل دهه ۷۰ از مقامات دولتی بود، به عهده دارد. اتفاقی نیست که هواداران رژیم فاشیستی ولاسکو در پشت پرده مسئولیتهایی را در این رژیم به عهده گرفته‌اند. انتخابات قلابی و پرتقلب وسیله‌ای شده تا بتوانند خود را در حکومت تحکیم کنند و به اصطلاح «اپوزیسیون» وسیله‌ای است برای مشروعیت دادن به بازی مسخره «دموکراسی» مآبی آنها. زیر سرنیزه رژیم، برنامه‌های تشکل اجباری توده‌ها به شکل نظامی، براه افتاده که ارتباط مستقیمی با «جنگ کم شدت» دارد؛ بر آنند تا تحت نام «کمیته‌های دفاع از خود» در شهر و روستا و روندروها (نیروهای شبه‌نظامی) توده‌ها را مجبور به شرکت در آنها کنند. دفتر رئیس‌جمهوری در ارتباط با ارگانهایی مانند COFOPRI; FONCODES; INADE که به کمیته‌های پیشرفت معروفند، سعی دارد با تمام توان از این تشکل اجباری توده‌ها، حمایت کند.

ایدئولوژی آنها، ایدئولوژی پراگماتیستی عامیانه و التقاط است و از سیاست «دروغ بزرگ» هیتلر استفاده میکنند. فاشیزم حاکم عمدتاً توسط نیروهای نظامی جنایتکار

علیه دیکتاتوری جنایتکار و

۱- زنده باد پانزدهمین سالگرد جنگ

خلق شکست ناپذیر!

۱۷ ماه مه آینده مصادف است با پانزدهمین سالگرد جنگ خلق در پرو، شعله درخشانی که علیه باد و توفان ناموافق همچنان استوار است، مشعلی که راه‌رهای واقعی خلق قهرمان و عزیز ما را بطور کنکرت نشان داد. این جنگ خلق که با خون جسان‌باختگان بیشمار حزب، ارتش خلق و توده‌ها آبیاری ششیده،

نوشته کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو

این سند کمیته مرکزی حزب کمونیست پرو (ح ک پ) مورخ مارس ۱۹۹۵ است. این سند در اواسط سال ۱۹۹۸ به طور علنی منتشر شد. این سند مکمل سندی است به نام «جنگ خلق را گسترش دهید و پیچ جاده را پشت سر گذارید». این سند قبلا در ج ب ف شماره ۲۲ درج شده است

زیرا کمیته های خلق و مناطق پایگاهی وجود دارد که قهرمانانه پابرجا ایستاده است. آنها دژهای رزمنده پیشاپیش دولت نوین هستند که در سرزمین مادری ما در حال شکستن است. راه هرچقدر هم که دشوار و پر پیچ و خم باشد ما پیروز خواهیم شد. امروز جنگ خلق کاملاً به پشت سر گذاشتن موانع و رسیدن به آینده درخشان و درسگیری از اشتباهاتی که در گذشته رخ داده، خدمت می کند. برای کسب سراسری قدرت، جنگ خلق باید بیشتر توسعه یابد.

۲- جمع بندی کاربرد برنامه «بر پیچی که در جاده پیدا شده از طریق توسعه جنگ خلق فائق آید»

نقشه «بر پیچی که در جاده پیدا شده از طریق توسعه جنگ خلق فائق آید» با موفقیت به اهداف از پیش تعیین شده خود دست یافته است. ما در حال پشت سر گذاشتن این مانع هستیم. توده ها به تدریج بار دیگر در حال فعال شدن هستند. بعضی از مرتجعین از یک «فاز تازه» سخن می گویند و اشاره می کنند که «آنها (یعنی ارتش خلق) دوباره سازماندهی شده»، «مناطق عملیاتی خود را گسترش داده»، «دوره ی عقب نشینی اشان به سر آمده است» آنچه که باید تاکید شود این است که ما با

این است که جنگ خلق را نابود کنند. اما جنگ خلق علیرغم مشکلات و عقب گردها همچنان پایدار است و پیشروی می کند. جنگ خلق، کارزارهای نظامی ارتجاعی و عملیات ضد شورشی را درهم می پیچد و علیه جنگ «کم شدت» نبرد می کند و دروغهای مبنی بر «شکست استراتژیک» را نقش بر آب می کند. راه دمکراتیک، اوضاع انقلابی که دوباره جان گرفته است، باعث مخالفت و تقبیح فزاینده رژیم فاشیستی شده است. جنگ خلق راه رهایی خلق و دستیابی به یک جامعه نوین یعنی جمهوری دمکراتیک نوین خلقی است.

بر سر جلب توده ها مبارزه جریان دارد. ارتجاع در مورد شکست جار و جنجال براه انداخت و سپس مجبور شد حرفش را پس بگیرد. آنها در مورد باصطلاح «عملیات آریس» (تعرض ضد انقلابی سال ۹۴) چنین گفتند که جنگ خلق در حال خاتمه است. اما این عملیات همانند بسیاری از عملیتهای دیگر شکست خورد. آنها قبلا عملیات تائوروس، واکر، هاتر، سونپ ۱ و ۲ و ۳ و ۴، انه ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵، هاریکین، رازوییلکا، ویسکاتان ۱ و ۲، اکسترمیناتور، گیمپ ۱ و ۲ و غیره و غیره را براه انداختند که همگی توسط جنگ خلق شکست خوردند. علیرغم همه اینها، ما پیروز خواهیم شد زیرا یک ایدئولوژی برتر یعنی مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم، اندیشه گونزالو را داریم. زیرا یک حزب کمونیست ما را رهبری میکند.

و خائن دولت میتواند اعمال قدرت کند. ارتش، ستون فقرات دولت کهنه ای ست که سرویس اطلاعات و «روندرو»های دهقانی از آن حمایت میکنند. ارتش را ژنرال هرموزا و مونتیه سینوس رهبری میکنند که از عوامل سازمان سیا هستند و از همین ارتش قبلا بخاطر وطن فروشی اخراج شده بودند. این نیروهای ارتشی در پی یک کارزار انتخاباتی برای انتخاب شدن عوامل خود هستند.

در رابطه با مسائل مرزی با اکوادور: هر دو ارتش این مسئله را مستمسک قرار داده تا بیش از پیش به قدرت دولتی بچسبند و در این مورد از «وحدت ملی» سخن به میان می آورند تا بر نقشه های غیرانسانی خود پرده بپفکنند. مردم بایستی متوجه باشند که دیکتاتوری فاشیستی بر آن است تا برای بقای خود بخش دیگری از سرزمین ما را به حراج بگذارد. در رابطه با «اسکان»، آنها نخست «سه کامل» را که عبارت است از غارت کامل، سوزاندن کامل و کشتار کامل، به کار گرفتند و گروه های شبه نظامی مسنادا را به راه انداختند تا با به کار انداختن آنها بتوانند مانعی در تماس چریکها با توده ها ایجاد کنند. اکنون به عنوان بخشی از برنامه ی «جنگ کم شدت» اسکان دوباره ی توده ها را تحت سرنیزه ارتش در مناطقی از کشور دنبال می کنند که توسط عواملشان، مسنادا، به اجرا در می آید. جریانی به راه انداخته اند که آن را «مدافعیین خلق» می خوانند؛ و این «مدافعیین» توده ها را از پشت خنجر می زنند. فوجیموری ماموری از دیکتاتوری فاشیستی است و باید افشا شود. آن کشیش خارجی که لانزیه نام دارد و جاسوس امپریالیسم است نیز باید به همراه او افشا شود. وی به کسانی عفو داده که از همان روز اول هم نباید به زندان می افتادند. اگر امروز دارند چند نفر را آزاد می کنند به خاطر آن است که می خواهند ماهیت کشتارگر خود را بپوشانند. اما عفو واقعی اینها نصیب ارتشیان، و قصابان و شکنجه گران وحشی می شود. خیالی که در سر می پروراندند و هنوز می پروراندند



وطن فروش، جنگ خلق را با استواری به پیش برید!

رویزیونیستی و تسلیم طلب اپورتونیست راست سر بلند کرده، و با بی شرمی و افسار گسیختگی بطور کامل و همه جانبه مبنای اتحاد حزب را نفی می کند.

ارتش و فوجیموری این جریان را به فرزندی پذیرفته و آن را تقویت می کنند. اینها موشوار از سوراخ خود بیرون خزیده و بر آئند تا «کنگره دوم» را بر پا دارند. و کنگره اول را رد کنند. در این باصطلاح کنگره می خواهند در مورد «مبارزه برای معاهده صلح» با کشور فروشان بر سر میز مذاکره بنشینند و به این ترتیب داستانهای دروغین مربوط به «تسلیم شدن» و «نادم شدن» صدر گونزالو که اربابان آنها ساخته اند و مورد تایید قرار دهند.

موشهای نگون بختی که نتوانستند این «سانحه شغلی» (دستگیری صدر گونزالو) را تاب بیاورند و ثابت کردند که قادر نیستند خود را فدای حزب و انقلاب کنند، خود را در ازای یک کاسه شوربا می فروشند و به طبقه و حزب خود به همین راحتی پشت می کنند! این حضرات هرگز به جایی نخواهند رسید.

این خائنین انشقاق طلبی خود را که بازتاب جوهر رویزیونیستی آنهاست، به نمایش گذارده اند؛ آنها توان مناظره و بحث جدی درون حزبی را نداشته، فرار را بر قرار ترجیح داده و بیرون از بدنه ی حزب، پرچم کهنه ی خریش را افراشته و رهبران شان همچون شترمرغهایی شرمند خود را مخفی می کنند. لازم است که اینان را به خویی شناسیم، چراکه اپورتونیسم و رویزیونیسم چه پیش از تشکیل حزب و چه در زمان حیات آن همواره وجود داشته است اما حزب هرگز چنین خائنین خرنده ای را به خود ندیده بود. اینان تا آنجا پیش رفتند که دستگیری رهبر کبیرمان صدر گونزالو و رفیق میریام و بسیاری از رفقای ارزشمند حزبی که در اوان دستگیری جان باختند را تسهیل کردند. ما ضربات وارده به حزب از ناحیه ی این افراد را بی جواب نخواهیم گذاشت. بدین وسیله به اینان ابلاغ می کنیم که همچون اربابانشان،

از گذشت ۱۵ سال که جنگ از میان کارزارها و ضد کارزارهای «محاصره و نابودسازی» که شکل عمده جنگ داخلی بوده، تکامل یافته است، امروز پیروزمندانه علیرغم فراز و فرودها و شکستهای موقت پیشروی می کنند. چنین جنگی حتما از پروسه پیروزیها و شکستها عبور می کند. اما شکستها کاملاً گذرا و قسمی بوده اند. بایستی درسهای ماتوئسه دون را درک کنیم: «اگر از زاویه ی استراتژیک به قضایا بنگریم، شکست تنها زمانی رخ می دهد که کارزار ما علیه «محاصره و سرکوب» تماماً با شکست روبرو شود. حتی آن زمان نیز، شکست قسمی و موقتی است. چرا که تنها با انهدام کامل ارتش سرخ است که دشمن پیروزی را به کف می آورد، اما این امر هرگز پیش نیامده است.» بنابراین هیاهوی رژیم، امپریالیسم و رویزیونیسم، رویایی بیش نیست و با چشم خود می بینند که چگونه جنگ خلق استمرار مانده و در حال گذر از مانع سخت و پیچیده ای است که در مسیر آن به وجود آمده بود، و بدون شک پیروز خواهد شد.

۲- پایه وحدت حزب شالوده

کلیه اعمال ماست!

با بزرگداشت جنگ خلق، مایلیم تا بر پایه های ایدئولوژیکی و سیاسی مان تاکید گذاشته و مشخص کنیم که نقطه ی عزیمت کلیه اعمال ما خط پایه ای حزب است. که شامل: ۱- ایدئولوژی ما، مارکسیسم، لنینیسم، ماتوئیسم، اندیشه ی گونزالو می باشد. ۲- برنامه ی حزب ما. ۳- خط عمومی سیاسی و در مرکز آن، خط نظامی مان است که در کنگره یکم حزب تصویب شده است. کنگره ما کنگره ای بود مبتنی بر م - ل - م، اندیشه گونزالو. این تاکید امروز بیش از هر زمان دیگری ضروری است چراکه نه تنها در سطح کشور بلکه در سطح جهانی، یک تعرض ضد انقلابی تبهکارانه که توسط امپریالیسم، ارتجاع و رویزیونیسم رهبری می شود، در جریان است. و به طور کنکرت به خاطر اینکه در رابطه با حزب ما، یک باند جدید

برای کسب قدرت سیاسی برپا شده و در این مسیر پای می فشرد تا دموکراسی واقعی را بدست آورد، در مرحله اول انقلاب جمهوری خلق پرو را بنیانگذاری کند، و در دومین مرحله به ساختن جامعه ای سوسیالیستی بپردازد.

رهبر بزرگ ما صدر گونزالو این جنگ را تدارک دید و آغاز نمود و رهبری کرد، این جنگ همواره بر حمایت توده ها متکی بوده است و به وسیله ی ارتش رهایی بخش خلق پیش برده شده و توسط حزب کمونیست پرو رهبری شده است. بعد

حربه ی «جنگ کم شدت» دشمن به طور سیستماتیک مبارزه کرده ایم و کارزارهای مختلفشان را چه به صورت پشت سر هم و یا همزمان مغلوب کرده ایم. پیشروی از طریق مبارزه سخت و استوار در جریان است. مرکز توجه ما، مبارزه است. ما از موجودیت «کمپته های خلق» و «مناطق پایگاهی» با خون دفاع کرده ایم. اختتام نقشه ما موفقیت آمیز و طنین انداز بود. بگذارید از درسهای مثبت و منفی درس بگیریم، عملیات نابود کردن عناصر انتخاب شده دشمن و عملیات خرابکاری را افزایش دهیم و کار در شهرها را تقویت کنیم.

بازسازی

حزب نقش خود را ایفا می کند. پیشرفتهای قسمی به دست آمده است... تصفیه درونی... با رویزیونیسم به عنوان خطر اصلی مبارزه می شود.

ارتش آزادی بخش خلق ستون فقرات جبهه یا دولت جدید است.

ما در زمینه ی سیاست جبهه ای خود پیشرفتهایی کرده ایم و اشتباهات مختلف گذشته را تصحیح کرده ایم. در زمینه ی در هم شکستن مسنادها، انتخاب آماج، پیشگیری از تندروی و ساختن اقتصاد نوین موفقیتهایی به دست آورده ایم.

۳- آماج (این بخش سند داخلی است)

.....

به جرم جنایاتی که مرتکب شده‌اند تنبیه خواهند شد.

در خلال پلنوم سوم کمیته مرکزی، صدر گونزالو ما را از خطر سر بلند کردن رویزیونیسم بر حذر داشت و گفت که دلایلی وجود دارند که نشان می‌دهد یک خط اپورتونیستی مخالف کسب قدرت سیاسی در حال نطفه بستن است. او می‌گفت که آغاز مبارزه مسلحانه، مستلزم مبارزه ای سخت علیه خط راست آن موقع بود. پس برای دست زدن به جهشی بزرگتر مانند کسب قدرت سیاسی حتما مبارزه ای به مراتب سخت تر ضروری خواهد بود. رخ داده‌های بعدی صحت گفته‌های او را ثابت کرد اما آنچه پیش آمد بسیار تبهکارانه بود، چراکه این خط رویزیونیستی توانایی آن را نداشت تا مواضع خود را درون حزب به بحث گذاشته، به مبارزه‌ای درون حزبی دست بزند. آنها در واقع با کمک ارتجاع و احتمالاً با داشتن کارگزاران درون حزبی، در پی دو شقه کردن حزب بودند و پس از دستگیری صدر گونزالو این طرح را عملی ساختند.

۳- شرایط فعلی و وظایف حزب

بارها ثابت شده است که انقلاب جریان عمده در جهان است اما این جریان فراز و نشیب‌های خود را دارد. پایان آن دوره‌ای که «جنگ سرد» نامیده می‌شد و ریزش سوسیال-امپریالیسم روسیه مفهومش «آغاز تازه‌ای از صلح و آرامش» آنطور که امپریالیسم، به ویژه امپریالیسم یانکی خوش دارد به توده‌ها بقبولاند و سالهاست رویزیونیستهای چینی غرغر می‌کنند نبود. در کشور ما هم ارتجاع و خط اپورتونیستی راست این خزعبلات را چاکرمنشانه تکرار می‌کنند.

واقعیت این است که ثبات اقتصادی و سیاسی در هم ریخته است. قرن بیست زمانی به پایان خود نزدیک می‌شود که دنیا در کشمکشهای نظامی و جنگهای بسیاری است. آرامش در اروپا جایی که یوگسلاوی با ۲۰۰ هزار کشته همچنان روند تجزیه را پی می‌گیرد، هم وجود ندارد. در چین، امپریالیسم روس کشتار خلق را همچنان بی‌محایا در پیش دارد. در رواندا یکی از فقیرترین کشورهای جهان، ۵۰۰ هزار نفر تنها در سه ماه جان خود را از دست دادند. مکزیک در همسایگی «ژاندارم بین‌المللی»، در بحران است و جنگ بین پرو و اکوادور در جریان است...

شرایط آنچنان است که صدر مائو و حزب کمونیست چین در دهه ۶۰ تحلیل کردند: یعنی یک بار دیگر جهان در یک بی نظمی بزرگ به سر می‌برد و یک موج تازه‌ی انقلابی در حال خیز گرفتن است و لذا احزاب کمونیست بایستی مسلح شده و نقش تاریخی خود را ایفا کنند. (مائونیسم) را به رهبری نشانده و جنگ خلق را با توجه به شرایط کشورهای خود آغاز کنند.

در رابطه با شرایط در کشور ما، گرسنگی، فقر، بیکاری، استثمار، کشتار، فروش استقلال کشور تنها موارد کمی از جنایات این رژیم دیکتاتوری هستند که نتیجه کار هرموزا، از شرکای پینوشه، است. فوجیموری : مترسکی بیش نیست.

واقعیت این است که شرایط انقلابی به نفع ماست، حتما بهتر از سال ۱۹۸۰ است، زمانی که جنگ خلق آغاز شد. این شرایط یک بار دیگر آنچه را که صدر گونزالو و حزب در خط عمومی سیاسی تدوین کردند به خوبی نشان می‌دهد. این مساله به ویژه در مورد بحران عمومی سرمایه‌داری بوروکرات و روند انحطاط حتمی آن صدق می‌کند. ما وارد نیمه دوم دهه شده‌ایم که مانند نیمه دوم دهه‌های قبلی بحرانش الزاما روزبروز ژرفا می‌یابد. این شرایط عینی نه تنها رویای باند جنایتکار حاکم را در مورد «ببرهای آسیایی» و «معجزه‌ی پرو» در هم می‌ریزد بلکه باعث بی‌آبرویی سیاست رویزیونیستها و خط اپورتونیستی راست است که می‌گویند: «سرمایه‌داری بوروکراتیک سرزنده شده است». همچون همیشه، آنها تنها ظاهر را می‌بینند و جوهر مسائل را نادیده می‌گیرند و بر آنند تا خلق را با نشان دادن چند شکوفه که بر پیکر در حال فرو پاشی این سرمایه‌داری بوروکرات روئیده، فریب بدهند.

یک وجه دیگر شرایط فعلی، انتخابات آینده است که یک بار دیگر برای ارتجاع اهمیت حیاتی پیدا کرده است. ارتجاع خود را در مقابل تناقضات فراوان می‌بیند. روند پیشبرد سه وظیفه‌ی عمده اش در باتلاق گیر کرده است و با موانع زیاد روبرو است. بنابراین در زمینه‌ی اقتصادی، علیرغم بهبودهای گذرا و ظاهری، بزرگترین بحران عمومی در تاریخ این جمهوری در حال ظهور است و این در حالی‌ست که

قادر نیستند بر رکود و تورم فائق آیند چه برسد بر بیکاری. در رابطه با بیکاری حتما خودشان نیز باور دارند که «به نحوی بیسابقه افزایش یافته است». به روشنی مشخص است که تولیدات صنعتی مرتباً سقوط می‌کند و هزینه‌های زندگی به شدت افزایش می‌یابد. در همین حال، وضعیت تولیدات کشاورزی وخیم است و با قرارداد چند میلیون دلاری‌ای که هیئت حاکمه برای واردات مواد غذایی امضاء کرده است وخیم‌تر نیز شده است. مضافاً، همچنان‌که همگان مطلعند با وجود این حکومت، بدهی‌های خارجی از ۱۹ بلیون دلار به ۲۵ بلیون رسیده است. هیئت حاکمه در رابطه با اینکه «اقتصاد در حال رشد است» تبلیغات دروغینی را به راه انداخته است. واقع امر این است که دروغ در ذات این حاکمیت نهفته است. مفهوم رشد، ساختن مدرسه نیست در حالی که شکم دانش‌آموزان خالی‌ست و بسیاری درس و تحصیل را تحت همین حاکمیت رها می‌کنند؛ رشد تعمیر راه‌ها نیست در حالیکه همین‌ها نیز با قرض‌های خارجی انجام می‌شوند و بایستی با بهره‌های زیاد به بانکهای امپریالیستی باز پرداخت شوند؛ رشد، غارت منابع دریایی پرو نیست تا جیب‌های هیئت حاکمه را متورم‌تر کند؛ رشد فروش کارخانه‌های دولتی به قیمت ارزان به نورچشمی‌ها نیست.

در مورد بازسازی دولت کهن، در اواخر ۱۹۹۰ صدر گونزالو و کمیته‌ی مرکزی حزب اشاره کردند که جنگ خلق و کارزارهای ارتجاعی ضد آن، رژیم را وادار کرده سیاست مطلق گرایی حکومت را دنبال کند. امروز، حضرات از آن به عنوان خبری تازه یاد می‌کنند و به یاد نمی‌آورند که حزب آن را سال ۱۹۹۰ مشخص کرده بود. در ۵ آوریل ۱۹۹۲، کودتایی که به انجام رسید در واقع بخشی از همین پروسه و به ویژه به خاطر مرحله‌ی تعادل استراتژیک بود که جنگ خلق به دست آورده و برنامه‌های شیطانی امپریالیسم آمریکا را نقش بر آب کرده بود. این کودتا به رهبری هرموزا انجام شد و ارتش به جنایت و خیانت ادامه داد. یک بار دیگر شاهد آن هستیم که چگونه آنها حتی قانون اساسی خود را هم زیر پا می‌گذارند و در رابطه با جنگ ارتجاعی خود علیه جنگ خلق، قوانین فاشیستی بیشتری به تصویب می‌رسانند. یک بار دیگر شاهد برگزاری

کرده اند؟ چرا هزاران دهقان را در برنامه‌های «روندروها» سازماندهی کرده‌اند؟ و چرا همچنان به دستگیری و زندانی کردن دختران و پسران خلق پرو اقدام می‌کنند؟ همه‌ی اینها به خاطر این است که جنگ خلق همچنان ادامه دارد؛ و اگرچه دچار پس‌رفت‌های موقتی و قسمی شده بود، اما با تکیه به مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم، اندیشه‌ی گونزالو، استراتژی «جنگ کم شدت» و هر استراتژی دیگر را در هم خواهد شکست. جنگ خلق پیروز خواهد شد چون حزی که آن را رهبری می‌کند بر خط سیاسی صحیحی استوار است و این خط را به جنگ خلق تزریق می‌کند، چون توده‌ها آنرا با عرق جبین و خون خویش آبیاری می‌کنند، چون این جنگ، در واقع جنگ خودشان است. به خاطر تمامی این دلایل ما تاکید می‌کنیم که ارتجاع در انجام وظیفه‌ی سوم خود همچون دو دیگر، با شکست روبرو شده است.

با یک جمع‌بندی می‌توان دید که سرمایه‌داری بوروکرات راهی برای بیرون رفت از این شرایط ندارد: ریزش آن ادامه خواهد یافت و چون دیوی زخمی عمرش به آخر خواهد رسید. امروزه برای بر سر قدرت ماندن دست به هر چیزی می‌زنند. برای تقلب در انتخابات فرمایشی، درگیری‌های مرزی با اکوادور را بهانه کرده، جوسازی می‌کنند. در رابطه با «اتحاد برای پرو» بایستی گفت، چیزی نیست مگر در خدمت بورژوازی کمپرادور. نشان به آن نشان که خاویر پرز دکرنیلاز، رئیس سابق سازمان ملل، غلام حلقه‌به گوش امپریالیسم، کارگردان آن است. بعنوان نمونه می‌توان به حمایت این مهره‌ی امپریالیسم از تصویب قطعنامه‌هایی علیه خلق‌های تحت ستم عراق و فلسطین در دوره‌ی زمامداری‌اش نام برد.

یکی از مسائلی که بایستی از دید ایدئولوژی پرولتاریایی به آن نگریسته شود مسأله‌ی مرزی کشور است، به خاطر اینکه درگیری با اکوادور یکی از درگیری‌هایی است که سالها تحت حکومت‌های مختلف، با آن برخوردی اصولی و ریشه‌ای نشده است. واقعیت اینست که نیروهای ارتش ارتجاعی هرگز از استقلال کشور پاسداری نکرده‌اند، در عوض، آنها همیشه در شکست استعداد نشان داده‌اند. در این مورد میتوان به

خواهد شد. به همین جهت رژیم نیروهای نظامیش که در مرزها مستقر بودند را بداخل کشید و در کارزارهای مکرر «محاصره و سرکوب» علیه مناطق آزاد شده و مناطق چریکی بکار گرفت. آنها در این کارزارها از توپهای ۱۲۰ میلیمتری و هلیکوپترهای توپ دار و نیز از سلاح‌های مورد استفاده در جنگ منظم نظیر توپ‌هایی با برد ۱۲ کیلومتر و بمباران هوایی استفاده کردند. در همین زمان در شهرها سرکوب را آغاز کرده و شبانه‌روز به شکار انسانها اقدام می‌کنند. صدها تن از دختران و پسران خلق را به زندانها کشانده‌اند. یک بار دیگر بر آتش کشتاری می‌دمند که نهم ماه مه ۱۹۹۲ آغاز شده بود. این شرایط نشان داد که حجم کشتار از دوره‌ی دیکتاتوری بلونده و گارسیا پرز، وسیع‌تر شده است. آنها، این کشتار را با «جنگ روانی» همراه کرده‌اند و با داستانهای دروغین، تسلیم‌طلبی را تبلیغ می‌کنند. این حیل‌ها مشخصه امپریالیسم آمریکاست. اما دسیسه‌هایشان در دسامبر ۱۹۹۳، در دوره جشنهای سده مائوتسه‌دون، کاملاً نقش بر آب شدند. برای اینکه به قدرت این بزرگداشت اشاره کنیم، باید بگوییم که فقط در لیما، ۱۶ بمب ماشینی در یک ماه منفجر شدند. علاوه بر این حیل‌ها، نیروهای شبه نظامی مسنادا را برای کنترل خلق تأسیس کرده‌اند. و از سیستم خبرچینی، تقویت نیروهای جاسوسی و «اقدامات ملی» استفاده می‌کنند.

بنابراین با نگاهی گذرا به مسائل مربوط به بازسازی ساختار دولت ارتجاعی می‌توانیم بگوییم که رژیم در انجام این وظیفه نیز، مثل خر در گل گیر کرده است. در مورد وظیفه سوم ارتجاع یعنی نابود کردن جنگ خلق، آنها طبق معمول اول به لاف زدن پرداخته و خیلی سریع پیروزی خود را اعلام کردند. آنها حتی مهلت نابودی جنگ خلق را هم تعیین کرده بودند. اما رژیم در این زمینه نیز مانند مسائل دیگر شکست خورد، زیرا جنگ خلق بلاانقطاع ادامه یافت. جنگ خلق در برابر تهاجم سراسری که پس از کودتای ۵ آوریل به راه افتاد مقاومت کرد. این کودتا که توسط آمریکا و بشابه بخشی از «جنگ با شدت کم» با هدف مقابله با مرحله تعادل استراتژیک جنگ، توسط نیروهای مسلح جنایتکار و خائن انجام می‌گیرد، آخرین تیر ترکش آنهاست. پس از آن، مداخله مستقیم نیروهای آمریکا ضروری

انتخابات فرمایشی هستیم تا قانون اساسی ارتجاعی دیگری را که تاریخ کشور تاکنون نمونه‌اش را به خود ندیده به تصویب رسانند و آن را در خدمت جنگ ارتجاعی خود به کار بندند. حتی نمایندگان جناح‌های مختلف بورژوازی بزرگ در رقابت‌های انتخاباتی اعلام می‌کنند که اگر انتخاب شوند، آن را اصلاح خواهند کرد.

این رژیم با باصطلاح «قوه قضاییه» و نظام قضاییش چه کرده است؟ این رژیم مستاصل و ترسان از پیشرفت‌های جنگ خلق، حتی اصول قضایی «جهانشمول» را نقض کرده است. و حتی از این هم فراتر رفته و حق داشتن وکیل مدافع را ملغی کرده و احکامی صادر می‌کند که قوانین حاضر را عطف به ماسبق می‌کند. اینان با تصویب قانون «حمایت لفظی از تروریسم» و غیره آزادی بیان را کاملاً لغو کرده و حبس کردگان را نیز قانونی کرده‌اند. ماجرای محاکم نظامی آنان را نیز همه می‌دانند که در آن دادستان، خود قاضی هم هست. این قضات کودن همانقدر سواد قانون دارند که یک قصاب، سواد مجسمه‌سازی. اینان به هرکس که گرفتارشان شود حکم حبس ابد می‌دهند. لگدمال کردن نظام قضایی خود رژیم آنقدر جدی است که حتی سازمان ملل یعنی کارگزار امپریالیسم و عمدتاً آمریکا، به آنها توصیه کرد وحشیگری‌هایشان را کمی تعدیل کنند.

بنابراین با نگاهی گذرا به مسائل مربوط به بازسازی ساختار دولت ارتجاعی می‌توانیم بگوییم که رژیم در انجام این وظیفه نیز، مثل خر در گل گیر کرده است. در مورد وظیفه سوم ارتجاع یعنی نابود کردن جنگ خلق، آنها طبق معمول اول به لاف زدن پرداخته و خیلی سریع پیروزی خود را اعلام کردند. آنها حتی مهلت نابودی جنگ خلق را هم تعیین کرده بودند. اما رژیم در این زمینه نیز مانند مسائل دیگر شکست خورد، زیرا جنگ خلق بلاانقطاع ادامه یافت. جنگ خلق در برابر تهاجم سراسری که پس از کودتای ۵ آوریل به راه افتاد مقاومت کرد. این کودتا که توسط آمریکا و بشابه بخشی از «جنگ با شدت کم» با هدف مقابله با مرحله تعادل استراتژیک جنگ، توسط نیروهای مسلح جنایتکار و خائن انجام می‌گیرد، آخرین تیر ترکش آنهاست. پس از آن، مداخله مستقیم نیروهای آمریکا ضروری

بعلاوه، مسئله فساد لجام گسیخته در صفوفشان را هم باید در نظر گرفت. صدها تن از افسران شامل تعدادی از دارودسته‌ی در قدرت، در فروش مواد مخدر دست داشته و حتی بعضی هاشان به دادگاه هم کشیده شده‌اند.

مشکلاتی هم بین دلچک کوچولو و زن سابقش رخ داد که بسیاری از کثافتکاریهای او را افشا نمود. با توجه به همه این مسائل میتوان افراط و تفریط پشت این ماجرا را درک کرد. اگر این حیل به کارشان نیامد به فریبی دیگر متوسل خواهند شد تا کلاه گشادی سر خلق بگذارند. اما همانگونه که در شکست خوردن تبحر دارند، این حیل به نیز کارساز نبوده است. آنها به مشکلات دامن زده و اینک راه خروجی برایشان باقی نمانده است چرا که خلق ما با هشیاری دیگر فریب ایشان را نمی خورد.

با توجه به این شرایط بایستی سخنان صدر گونزالو را به خاطر بیاوریم که در سپتامبر ۱۹۹۲ از زندان گفت: «می توان به روشنی گفت که راه دموکراتیکی به سمت رهایی خلق گشوده شده است.»

«ما به این باور داریم که قرن هجدهم درسهای مهمی را برایمان در بر داشته است. به آنها فکر کنید. اسپانیا کشورمان را مستعمره کرده بود، نتیجه‌ی آن استعمار خون آشام چه بود؟ یک بحران ژرف. و کشوری که آن روز در اختیار آنان بود حالا سرزمین مادرمان است. پرو به قسمتهای مختلفی تقسیم شده بود. بولیوی در واقع از آنجا به وجود آمده است. ما این را از چننه‌ی خود بیرون نکشیده ایم، اینها همه حقایق تاریخی اند.»

«بعد، استعمار انگلستان پیدایش شد. نتیجه‌ی کشمکشهایشان با فرانسه برای ما چه بود؟ بحران عمده‌ی دیگری که در سال ۱۸۷۰ رخ نمود. و جنگ با شیلی در نتیجه‌ی آن بحران پیش آمد. نایبستی آن را از یاد ببریم! چه اتفاقی افتاد؟ بخشی از سرزمینمان را از دست دادیم. اگرچه که قهرمانان مردم خون خود را نثار کردند، اما کشورمان مجبور شد قسمتی از تن خود را بکند و به همسایه بدهد. بایستی از این اتفاق جمع‌بندی کرده، درسها استخراج کنیم!»

«در قرن بیستم چه حوادثی پیدا شد؟ در این قرن ما در چننه امپریالیسم سقوط کردیم و به تسلط آنها درآمدیم. این حقیقت را همه باور دارند و کسی نمی تواند آن را کتمان کند. به کجا رسیده ایم؟ به بدترین شرایطی که در طول تاریخ کشور به آن دچار شده ایم. حتی

امپریالیسمی که پشت صحنه ایستاده و نیروهای ارتشی‌ای که توسط هرموزا رهبری می شوند در این کار درگیرند.

دار و دسته هرموزا از ۵ آوریل ۱۹۹۲ پستهای کلیدی را در سلسله مراتب ارتش ارتجاعی به دست آوردند. فوجیموری نیز در این فروش درگیر است چراکه او به هر حال به ساز رهبران خود می رقصد.

در مورد اکوادور، هر کسی می داند که اینها «پروتوکل ۱۹۴۲» را بارها زیر پا گذاشته اند. از سال ۱۹۸۱ در دومین دوره‌ی زمامداری بلونده اتفاقاتی را بهانه کردند تا این پروتوکل را نقض کنند.

در سال ۱۹۹۱، در دوره‌ی همین حاکمیت به اکوادور اجازه دادند تا بخشهایی از سرزمینهای پرو را تصاحب کند. در مقابل این تجاوز به امضا «موافقتنامه مردانه» دست زدند که تنها همسایه ها از آن سود بردند.

اکوادور توانست امکاناتی در رودخانه‌ی آمازون هم به دست آورد. این امر زمانی روشن شد که دیکتاتور پیشین اکوادور رودریگز بورخا زبان گشود و حقایق را افشا کرد و فوجیموری را تهدید کرد که نامه‌ای را که از او در دست دارد افشا خواهد کرد. تا امروز، فوجیموری هنوز وجود این نامه را انکار نکرده است. بدتر از این در سال ۱۹۹۲، مرزها را از نیروهایشان تخلیه کردند تا طعمه را به راحتی در اختیار ارتش همسایه قرار دهند. این نشان می دهد که ایشان تا چه پایه ترسو هستند. برای آنان هزار بار بهتر است که کشور را شقه شده ببینند اما همچنان به حکومت خسون و کشتار خود ادامه دهند.

بنابراین در ژانویه ۱۹۹۵ نیروهای ارتشی اکوادور بخشی از خاک پرو را برای مدتی اشغال کردند. و فرصتی بدست آوردند که هرگونه تلاش برای بیرون کردن خود را خنثی کنند.

چرا دیکتاتوری جلا و وطن فروش ناگهان تصمیم گرفته که به این درگیری دامن بزند؟ زیرا باند نظامی میخواست بهر قیمت که شده دوباره از طریق فوجیموری نوکر، «انتخاب» شود، اما مطمئن نبود که موفق شود. شاهد بودیم که مشکلاتشان بیشتر و عمیقتر میشد.

یادمان باشد که نتایج رفتارند، وضعشان را وخیمتر کرد. آنها علیرغم تقلب آشکاری که کردند، بطور جدی شکست خوردند. آنها بطور غیرقانونی از رای افراد ارتش و پلیس هم بهره مند شدند. دفتر انتخابات سراسری هزاران کارت هویت در اختیار این افراد قرار داده بود.

درگیری با اکوادور که یکی از درگیریهاییست که سالهاست تحت حکومتهای مختلف، با آن برخوردی اصولی و ریشه‌ای نشده است، اشاره کرد. و یا میتوان به جنگ با شیلی و از دست دادن آریکا و تاراپاک اشاره کرد و لیتیسیا را که کلمبیانی‌ها گرفتند. همیشه این توده‌ها بوده اند که از حاکمیت ارضی کشور دفاع کرده و این واقعیت را بایستی همگان به خاطر بسپارند.

فاکتوری که نباید در این درگیری‌های مرزی از نظر دور داشت این است که امپریالیسم به ویژه امپریالیسم یانکی همواره سعی کرده است در این مسائل دخالت داشته و از تضادهای موجود به نفع خود بهره بر گیرد. افسار هر دو طرف درگیر در این مسائل، از پشت صحنه در دست آنان است و هر گونه که بخواهند دلچکهای خود را به رقص می آورند. در این مورد علاوه بر اینکه امپریالیسم از طریق IMF, IDB, WB و ... تاثیر خود را بر شرایط می گذارد؛ بایستی مشاوران امپریالیسم یانکی در نیروهای ارتش را نیز به این مقوله بیفزائیم. گاه به گاه مستولین درجه بالای خود را به منطقه ارسال می کنند تا نیروهای دلچکی خود را آزمایش کنند. در همین رابطه فرماندهی از خود راضی نیروهای جنوب را در نوامبر ۱۹۹۴ به منطقه فرستادند.

سفیر امریکا در پرو نیز در مسائل داخلی کشور به راحتی تصمیم گیری می کند. الکساندر واتسون معاون وزارت داخله‌ی آمریکا نیز در همین رابطه از پرو دیدار می کند. همین شخص یک بار گفت که: «فوجیموری فروشنده‌ی خوبی ست» این گفته‌ی ایشان البته به مذاق دلچک خوش آمد و گاه و بیگاه از آن به نیکی یاد می کند.

امروزه پرو در خطر از دست دادن بخشی از سرزمین خویش است. نخست شهروندی پرو را چند دلار به فروش می گذارند؛ سپس بخشی از شمال لیما را بعنوان منطقه آزاد به کره جنوبی پیشنهاد می کنند. بعد قسمتی از سرزمینهای کشور در منطقه ایلو را به بولیوی داده و در برابر شیلی در «معاهده‌ی لیما» به شدت کوتاه آمده اند.

آنچه را که «خصوصی سازی» می نامند معنی اش این است که شرکتهای دولتی را به قیمتیهایی بسیار ارزان به حراج گذاشته اند. آنها حتی به شرکتهایی همچون نفت و برق که از نظر استراتژیک ارزشهایی دارند رحم نکرده اند. شرکت برق را به سرمایه‌های شیلیایی واگذار کردند. چه کسی این همه را انجام می دهد؟

آن برخورد کرد و آنرا از بین برد. در تحلیل نهایی، نمی توانستیم مبارزه مسلحانه را بدون مبارزه با خط اپورتونیستی راست، در آن زمان آغاز کنیم. و امروز می توانیم بگوییم که بدون مبارزه ی قاطع با تسلیم طلبی و خط رویزیونیستی و اپورتونیستی راست، نمی توان قدرت سراسری را به دست گرفت. به خوبی به این امر که علل داخلی تعیین کننده اند، واقفیم و به همین خاطر است که بایستی مشخص شود که اگر از سال ۱۹۹۲ ارتجاع توانسته است ضرباتی را بر ما وارد کند، به واسطه ی آن است که رویزیونیسم به آن کمک کرده و راهش را هموار کرده است. این یک درس مهمی است که بایستی آن را فراموش کرد. بنابراین، اگر رویزیونیسم را از ریشه برکنیم، صفوف خود را تسویه کنیم، و خط پایه ای حزب را در جریان جنگ خلق محکم بدست بگیریم، بدون شک پیروز خواهیم شد.

برخلاف آنچه که امپریالیستها و مرتجعین و خائنین می گویند، جنگ خلق هرگز لحظه ای توقف نکرده است. بزرگداشت سده ی مانو که در سراسر سال ۱۹۹۳ و بخصوص در هماهنگی با جنبش انقلابی انترناسیونالیستی برگزار شد و در پرو به شکل عملیات مسلحانه جشن گرفته شد، بسیار موثر و پر قدرت بود. ارتجاع با دروغ اینکه خیلی ها «تسلیم» شده اند به میدان آمد و بر آن شد که نقش گیرای این مبارزات را خنثی کند. از آن زمان دومین و سومین کارزار «نقشه نظامی ششم» با موفقیت در حال تکامل بوده است.

به خاطر همه ی این دلایل، کمیته ی مرکزی به حزب، جنگندگان ارتش رهاییبخش خلق، توده های حامی دولت نوین، و تمامی خلق فراخوان می دهد تا مراسم بزرگداشت پانزدهمین سال آغاز جنگ خلق را با روحیه ای رزمنده و هر چه باشکوه تر برگزار کنند.

سرانجام، در برابر انتخابات ارتجاعی آینده، تنها خط اصولی و صحیح طرد این کلاهبرداری و بکار بستن تاکتیک تحریم است.

زنده باد صدر گونزالو!

زنده باد حزب کمونیست پرو!

زنده باد کمیته های خلقی علی!

کسب قدرت سیاسی را تدارک بینید!

انتخابات نه، جنگ خلق آری!

خود کشور را تکه پاره کند. این باندهای قدرت ذره ای روحیه میهن دوستی ندارند. ما تاکید می کنیم تنها راه رهایی بخش خلق می تواند از میهن دفاع کند و آن را آزاد کند.

بنابراین در رابطه با شرایط پیچیده ی ملی و بین المللی، این پرولتاریای پرو است که باید رهبری انقلاب را به دست گیرد و آن را با رهبری داهیانهای حزب کمونیست به سر منزل مقصود برساند. حزب کمونیست پرو گردان پرولتاریا، پیشاهنگ سازمان یافته و آگاه آن است. بعضی از رهبران، کادرها، و مبارزین مردم ممکن است در این مسیر با ما نباشند و یا اینکه بعضی هاشان از دنیا رفته باشند. این دردناک است. اما وظیفه ی حزب به جلو راندن انقلاب و به پیروزی رساندن آن است. حتی اگر در نهایت گروه کوچکی و یا حتی فقط یک کمونیست باقی مانده باشد، بایستی به وظیفه ی خود عمل کنند، جدیت کنند تا توده ها را به جنبش آورده و بهترین و جواتریشان را بسیج کنند. به خاطر اینکه انقلاب از ایدئولوژی قدرتمندی برخوردار می باشد، پرولتاریا و توده ها که همه چیز را به وجود می آورند این انقلاب را به پیروزی خواهند رساند. اینها چیزهای تازه ای نیستند، بلکه حقایقی هستند که سالهاست در جنبش کمونیستی بین المللی شناخته شده اند. اما یک بار دیگر رویزیونیستها و اپورتونیستهای راست آنرا به گونه ای دیگر مطرح می کنند تا به معاملات خود دست یابند و در زیر قبای امپریالیسم و ارتجاع پنهان شوند. به همین خاطر کمیته ی مرکزی حزب کمونیست پرو یک بار دیگر تاکید می کند که حزب کمونیست پرو تحت هدایت مارکسیسم - لنینیسم - مانونیسم، اندیشه ی گونزالو، گردان رزمنده ای است که انقلاب را رهبری می کند و تضمین می کند که انقلاب در جاده صحیح بماند!

در این چارچوب است که حزب وظایفش را به پیش می برد و بر مصوبات کنگره اول، اولین، دومین و سومین پلنوم، و دو جلسه ی کاری کمیته ی مرکزی پافشاری می کند.

به خاطر اینکه مبارزه ی درونی یکی از مسائل مهم در حیات حزب است، لازم است موارد زیر را برشمردیم: خطر اصلی برای حزب و انقلاب از ناحیه ی رویزیونیسم است و به همین خاطر بایستی به شدت با

بدتر از دهه ی ۱۹۲۰. چه درسهایی را می توان از این وقایع استخراج کرد؟ یک بار دیگر ملت در خطر قرار گرفته است. یکبار دیگر جمهوری به خطر افتاده است. هر لحظه امکان سقوط این جمهوری می رود. این دورنما را باید دید. امروز شرایط اینطوری ست. همه را اینها بر سر ما آورده اند. اما یک حقیقت روشن را در برابر خود داریم. انقلاب پرو را، جنگ خلق را که شعاع درخشانش فراگستر شده، که به پیش می رود و در این مسیر همچنان ادامه خواهد یافت. چه چیزی را بدست آورده ایم؟ تعادل استراتژیک! و هر لحظه موقعیتی قوی تر پیدا می کند. این ۱۲ سال چه دست یافتهایی برآیمان داشته است؟ به توده های جهان سوم و خلق پرو نشان داده و ثابت کرده است که دولت پرو، دولت کهن، ببر کاغذی ای بیش نیست. این امر بخوبی اثبات شده است!

«حالا که وضع چنین است اجازه دهید به خطر تجزیه ی کشور توجه کنیم. می خواهند آنرا تکه تکه کنند. چه کسی می خواهد این کار را بکند؟ همچون همیشه، این کار امپریالیسم است، کار آنهایی ست که در قدرت هستند. و ما چه باید بکنیم؟ وظیفه ی امروز ما به جلو راندن جنبش رهایی خلق و ادامه آن تحت پرچم جنگ خلق است. تنها خلق و همیشه خلق بوده که از مرزهای کشور و از ملت دفاع کرده است.»

«وظیفه ی ما تشکیل جبهه ی خلق و ارتش رهاییبخش خلق است که از ارتش چریکی به وجود می آید...»

امروز ما در حال برقراری آن هستیم. اکوادور هنوز در خاک پرو به سر می برد و بایستی بیرون رانده شود. مرزهای دیگر کشور نیز در خطر قرار دارند. مردم ما بایستی هوشیار باشند.

سرزمین مادری در خطر است و تنها با اسلحه می توان از آن دفاع کرد؛ چراکه دشمنان خلق برآنند تا جنگ خلق را نابود کنند و در غیاب آن نقشه های شیطانی خود را عملی سازند. مردم ما این را به خوبی می دانند که تنها راه تأسیس جمهوری خلق پرو، پیشبرد جنگ خلق است. این امر بیش از هر زمان دیگری ضرورت یافته چراکه رژیم می خواهد کشور را به سرمایه های امپریالیستی و نورچشمی های داخلی آنها بفروشد و در خدمت منافع دار و دسته

صد و پنجاه سال از نخستین فراخوان کمونیستها می گذرد

کارگران همه کشورها متحد شوید!

اطلاعیه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

نخستین برنامه کمونیستها یعنی «مانیفست کمونیست» در سال ۱۸۴۸ منتشر شد و بمعنای واقعی قدرتهای اروپای کهن را به وحشت انداخت. از آن زمان تا کنون علم انقلاب با خیزش و جهش از دل مبارزات و تجارب انقلابی فراوان به پیش رفته و به مارکسیسم، لنینیسم، مائوئیسم تکامل یافته است. حقایق بنیادینی که مارکس و انگلس با قدرت تمام، بر صفحات این سند تاریخی «انجمن بین المللی کارگران» یا «انترناسیونال اول» جاری ساختند، همچنان معتبر است:

«کمونیستها عار دارند که نظرات و مقاصد خود را پنهان سازند. آنها آشکارا اعلام می کنند که اهدافشان فقط از طریق سرنگونی جبری کل شرایط اجتماعی موجود می تواند حاصل شود. بگذار طبقات حاکمه در مواجهه با انقلاب کمونیستی بخود بلرزند. پرولتارها بجز زنجیر بردگیشان، هیچ چیز برای از دست دادن ندارند. آنها جهانی برای فتح دارند.»

ستمیدگان و پرولترهای تمامی کشورها به تشکیل یک حزب انقلابی (یک حزب کمونیستی) و اتحاد قدرتمند سیاسی و تشکیلاتی در سطح جهانی علیه قدرتهای جهان کهنه امپریالیستی و دولتهای مرتجع وابسته به آنها نیاز عاجل دارند. این نیاز همانقدر عاجل است که ۱۵۰ سال پیش بود. امروز این یکی از وظایف عمده «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» است. جنبشی که احزاب و سازمانهای مارکسیست، لنینیست، مائوئیست سراسر جهان را گرد هم می آورد.

امروز امپریالیستها مرتباً از «جهانی شدن» و قدرت مطلق نظام خود دم میزنند. اهداف آنها اساساً همان است که عصر جدید از آغاز با آن رقم خورده است: تلاش تبهکارانه برای استخراج سود از کار مردم سراسر جهان؛ تلاشی که بر آن بیش از پیش مهر خونی «چند ملیتی ها» خورده است. در عین حال، بحران آنها هم جهانی شده و امپراتوری آنها آنقدر شکافهای عمیق دارد که دیگر نمی توان آن را بهم «چسباند».

آنها دربار «معجزه اقتصادی» کشورهایی که «ببرهای آسیا» خوانده می شوند، لاف زدند و جنجال براه انداختند. گفتند که ببینید جهان سوم چگونه تحت کنترل ما می تواند «بسرعت ثروتمند شود». اما فرو ریختن اقتصاد پوشالی کره جنوبی و سقوط شدید بازارهای سهام آسیا نشان داد که «توسعه» امپریالیستی واقعاً برای این کشورها چه به ارمغان آورده است. این وقایع از توکیو تا نیویورک را در اضطراب فرو برد و ارکان بهم پیوسته آن را بلرزه افکند. آنچه در نظام جهانی امپریالیستی در حال وقوع است، درست شبیه داستانهای مافیائی است. با این فرق که در واقعیت می گذرد. کشورهای کره جنوبی و تایلند و اندونزی و فیلیپین در پی سقوط اقتصادی مجبورند گروگان و برده تدابیر مرگبار بانک جهانی و یا صندوق بین المللی پول باشند - تدابیری که طناب وابستگی بیشتر به امپریالیسم را به دور گردن آنها محکمتر میکند. قبلاً توده های آمریکای لاتین و آفریقا نتایج این تدابیر را دیده اند. امنیت اقتصادی بهیچوجه در کار نیست. معنای این تدابیر، فلاکت و فقر بیشتر، و بیکاری و از دست رفتن زمینهای دهقانان است. و تا آنجا که به حاکمان مربوط می شود، این وضعیت به بی ثباتی سیاسی بیشتر آنها می انجامد.

تکانه‌ها و درزهای نظام، در اروپای شرقی و روسیه شکافهای عظیمی بیاب آورده است. توده های این کشورها در فاصله کوتاه، چند سال که از سقوط رژیمهای سرمایه داری دولتی می گذرد، به واقعیت هولناک سرمایه داری نوع غربی پی برده اند. امپریالیستها به لحاظ سیاسی با مشکلات فزاینده ای در امر آسیب زدانی و حمایت از نظم پوسیده اجتماعی خویش روبرویند. چرا طبقه حاکمه آمریکا که خود بزرگترین تولید کننده و مصرف کننده سلاح های کشتار همگانی است، بر سر بازرسی تسلیحاتی صحبت از بمباران کشور کوچکی مانند عراق می کند؟ بخاطر تحکیم کنترل بر خاورمیانه است که آمریکا تدارک حمله مجدد به عراق را می بیند. مگر غیر از اینست؟ آمریکا بدنبال خنثی کردن رقبای خویش است که میخواهند در عراق سرمایه گذاریهای نفتی و غیره کنند. اگر این نیست، پس چیست؟ آن هم در مورد کشوری مثل عراق که از طرف آمریکا (یا بقولی سازمان ملل) مورد مجازات قرار گرفته است. خود آمریکا میگوید که هدف، مجازات صدام است. اما این امپریالیستهای جنایتکار «باج» می خواهند. این باج، جان توده های عراقی است که آمریکا در آخرین حمله اش بیش از ۲۰۰ هزار نفر از آنان را کشتار کرد. «پدر خوانده ها» با این اقدام تبهکارانه می خواهند نشان دهند که همه کاره آنها هستند. البته یک هدف مهم در دستور کارشان قرار دارد: می گویند احتیاج داریم بمبهای جدیدمان را «امتحان» کنیم.

اینان گمان می کنند که مردم نادان و منفعل هستند؛ گمان می کنند ما نمی بینیم که همزمان با این حرفها دارند خواهران و برادران طبقاتی ما را تحت نام دفاع از دموکراسی و «صلح» منطقه کشتار می کنند؛ گمان می کنند ما نمی فهمیم که حاکمیتشان بر ترور استوار است. این واقعیت را دولت پلیسی اسرائیل که هزینه اش را آمریکا می پردازد، بطور روزمره به فلسطینیان نشان می دهد. در کشورهای باصطلاح پیشرفته ای نظیر آمریکا، تعداد زندانهای که هیئت حاکمه می سازد بیش از تعداد مدارس است. طبقه حاکمه آلمان قانون جدیدی را ارائه کرده که بر مبنای آن هر فرد خارجی در صورت دستگیری طی تظاهراتی که «توهین» به دولت محسوب شود، با خطر اخراج همیشگی روبروست.

اینان علاوه بر تشویق تاریک اندیشی مذهبی، هم در کشورهای تحت سلطه و هم در کشورهای امپریالیستی، از قوانین دموکراتیک و تکنولوژی اطلاعاتی و تسلیحاتی مدرن خود برای مرعوب کردن ما بحداکثر استفاده می کنند. می خواهند باور کنیم که امپراتوری آنها را نمی توان متزلزل ساخت؛ باور کنیم که سرنگون کردن این امپراتوری غیر ممکن است؛ می خواهند ایمان خود به مبارزه را از کف بدهیم و فلج شویم.

اما همه اینها برای میلیونها توده که از تجارب چندین نسل طبقه ما آموخته و پخته و هوشیار و آگاه شده اند، پیام متفاوتی در بر دارد. طبقه ما، نسل از پی نسل با سرنوشت تحمل ناپذیری که امپریالیسم برای اکثریت مردم جهان بیاب آورده، قهرمانانه مبارزه کرده است. تهدید و ارعاب حاکمان و عقاید ارتجاعی، مانع آفرینند. اما مبارزاتی که پی در پی اینجا و آنجا شعله می کشد، یا آتش مبارزات جدیدی که در حال افروخته شدن است، بر این قوانین اجتماعی که ماتوتسه دون بیان کرده صحنه می گذارد: «ستم به مقاومت پا می دهد»؛ «شورش کردن بر حق است»؛ این امر درست همان چیزی را با خط سرخ مورد تاکید قرار می دهد که طبقات حاکمه می کوشند پنهانش سازند: منافع مشترک کوتاه مدت و درازمدت طبقه واحد ما - یعنی پرولتاریای بین المللی - حکم می کند که فراخوان صد و پنجاه ساله مارکس و انگلس را به اجرا گذاریم: یعنی چهره جهان را از ستم و استثمار پاک کنیم.

از شیلی تا اندونزی، توده ها علیه دیکتاتورهای که تاریخ مصرفشان بسرآمده طغیان کرده اند. دست سوارتوها و پینوشه ها و اربابان امپریالیست آنها به خون توده ها آغشته است. فقدان حزب کمونیست در بسیاری نقاط باعث شده که توده ها از رهبری و توان ادامه مبارزه تا کسب رهایی محروم باشند.

جنگ خلق در پرو و نپال ادامه دارد و بر راهی پرتو می افکند که مارکس بر آن تاکید گذارد: بورژوازی قدرت را بطور مسالمت آمیز واگذار نخواهد کرد. مهمترین خصوصیت جنگ انقلابی در پرو و نپال اینست که تحت رهبری احزاب مارکسیست - لنینیست، ماتوئیست قرار دارد: حزب کمونیست پرو و حزب کمونیست نپال (ماتوئیست) که از احزاب شرکت کننده در «جنبش انقلابی اترناسیونالیستی» هستند. حزب کمونیست پرو علیرغم دشواریهای بسیار، جنگ ۱۸ ساله اش را علیه طبقه حاکمه ارتجاعی پرو و فرماندهان یانکی آنها به پیش برده است. و در نپال، ستمدگان بویژه شمار بزرگی از زنان، جنگ خلق را از آن خود می دانند و به آن یاری می رسانند. این جنگ وارد سومین سال حیات خود شده است. جنگ خلق در پرو و نپال، و جنگهای خلق دیگری که نیروهای مارکسیست - لنینیست - ماتوئیست جهان تدارکش را می بینند یا آن را به پیش می برند، یگانه راه انجام انقلاب را در برابر توده ها می نهند.

باشد تا امسال در صد و پنجاهمین سالگرد انتشار «مانیفست کمونیست» توسط بنیانگذاران کمونیسم، فراخوان «کارگران همه کشورها متحد شوید!» را در روز اول ماه - در سنت مبارزه اترناسیونالیستی پرولتری طبقه ما - هر چه راسر طنین افکن کنیم.

زنده باد جنگ خلق در پرو، نپال و سراسر جهان!

زنجیرها را بگسلید، خشم زنان را در راه انقلاب رها سازید!

احزاب مارکسیست - لنینیست - ماتوئیست متحد در «جنبش انقلابی اترناسیونالیستی» را بسازید و تقویت کنید!

با تمام قوا در جمع آوری کمک مالی برای «جنبش انقلابی اترناسیونالیستی» بکوشید!

زنده باد «جنبش انقلابی اترناسیونالیستی»!

प्रतिक्रियावादी राज्यसत्तालाई ध्वंस गर्दै
नयाँ जनवादी राज्यसत्ता स्थापना गर्ने



जनयुद्धको बाटोमा अघि बढौं

विज्ञोह जनताको अधिकार हो
जनयुद्ध जिन्दावाद
ने.क.पा. (माओवादी)

१ फागुन २०५९

حزب کمونیست نپال (مائوئیست)

دو سال خطیر در تحول انقلابی

اخبار جدیدی از نیال

در حالیکه رسانه های جهان می کوشند اخبار مربوط به تحولات عظیم نپال را پیوشانند، توان جنگ خلق چنان است که کجوت رسانه ها را در هم می شکند. در عناوین درشت روزنامه ها معمولاً گزارشاتی از درگیری در مناطق روستایی و لزوم «برقراری قوانین ضد تروریستی»، لزوم مداخله ارتش و غیره منعکس می شود؛ و همزمان صحتیهایی از شیرینی «مذاکرات صلح» با هدف مهار کردن و به انحراف کشیدن جنگ انقلابی به میان می آید.

بعد از بیانیه ای که رفیق پراچاندا در بهار ۱۹۹۸ انتشار داد، یک «بُده» (اعتصاب به زبان نپالی) توسط جبهه متحد خلق در سطح سراسری فرا خوانده شد. این جبهه یک تشکل جبهه ای متحد انقلابی است که توسط حزب کمونیست نپال (مائونیست) رهبری می شود. با توجه به اینکه جنگ خلق پایگاه خود را عمدتاً در مناطق روستایی دارد و استراتژی بسیج دهقانان بشابه نیروی عمده در محاصره

الان دوره ای است که رسانه های جهان حتی سطحی ترین اتفاقاتی که می تواند به نفع اربابان امپریالیستشان باشد را در بوق و کرنا می کنند و بنمایش می گذارند. مثلاً صدقه های عوامفریبانه ای که به قربانیان گرسنه همین نظام در آفریقا («اهداء می شود») را تبلیغ می کنند، حال آنکه اخبار داعی که در جهان جریان دارد را با تمام قوا از چشم مردم ستمدیده مخفی می دارند. بنابراین نباید تعجب کرد که چرا دستیابی به اخبار مربوط به جنگ خلقی که اینک بیش از دو سال است توسط مردم نپال برای سرنگونی همین سیستم به پیش می رود، تا این حد دشوار است. «جهانی برای فتح» افتخار دارد که در این شماره، بیانیه رفیق پراچاندا، دبیر کل حزب کمونیست نپال (مائوئیست) که پيشاهنگ جنگ خلق در آن کشور است را منتشر می کند. در این سند تحلیل از اوضاع و وظایف جنگ خلق در شرایط امروز ارائه شده است.

یگانه آلترناتیو انقلابی در نپال تثبیت کند. جنگ خلق این کار را با گذر از دل سرکوبهای بی شمار دشمن و ضدیت رویزیونیستها به انجام رسانده است. جنگ خلق در روند نابودی قدرت دولتی کهنه و ساختن یک قدرت دولتی نوین، امروز به مرحله اعمال قدرت دولتی دموکراتیک محلی رسیده است. جنگ خلق از نقطه نظر نظامی، با تأثیرات مصاف جویانه و بحث و جدلی که در حیات کشور به راه انداخته، به مرحله تکوین مناطق چریکی رسیده است. جنگ خلق بلحاظ عملی با گشودن راه بر یک ساختار دولتی نوین بشکل جبهه متحد انقلابی توده ها از طبقات، ملل و مناطق ستمدیده گوناگون که قرنهای تحت ظلم واقع شده اند، و در روند تکاملی خویش نشان داده که می تواند پایدار بماند و تا پیروزی به پیش رود. جنگ خلق بجای فرهنگ فاسد، غیر اخلاقی، قلابی و بشدت

این سند که توسط رفیق پراچاندا نوشته شده برای نخستین بار در نشریه «کارگر» ارگان حزب کمونیست نپال (مانوئیست)، شماره ۴، ماه مه ۹۸ به چاپ رسید - «جهانی برای فتح»

۱ - مقدمه

روند تحول انقلابی در جامعه نیمه فئودالی و نیمه مستعمره کنونی نپال دو سال است که از طریق جنگ خلق آغاز شده است. حزب طی این دوره دو نقشه استراتژیک آغاز و ادامه جنگ خلق را بطور موفق به اجرا گذاشته و اینک در حال پیشبرد نقشه استراتژیک سوم است. امروز جنگ خلق توانسته خود را بمثابة

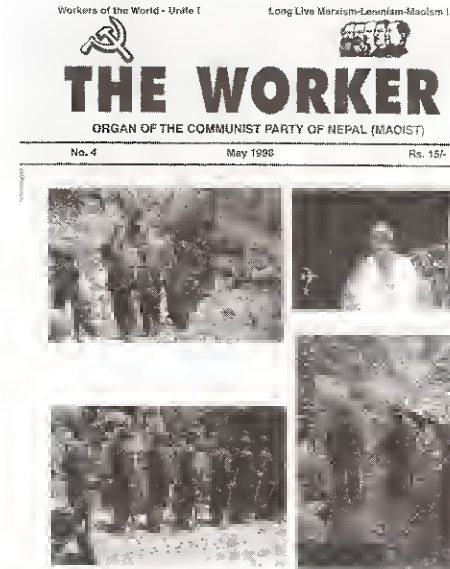
شرکت دارند) در حال ایجادند. همزمان، حکومت یک عملیات نظامی را تحت نام «کیلوسرا ۲» آغاز کرده که در آن دهها هزار نیروهای ویژه شرکت دارند. این یک تحول مهم است. حکومت نیروهایش را از ماه مه در ۲۰ بخش از ۷۵ بخش کشور مستقر کرده است. این بزرگترین عملیات نظامی در تاریخ نپال است. در دو ماهی که از شروع این عملیات می گذشت حداقل ۲۰۰ نفر در نتیجه سرکوب وحشیانه ای که ارتش در مناطق روستایی به راه انداخت کشته شدند. در یک عملیات نمونه وار، هزاران سرباز کوشیدند منطقه ای را محاصره کنند، راهها را ببندند و مانع فرار شوند. سپس آنها بطور منظم برای شکار چریکها به جستجوی خانه به خانه پرداختند. اگرچه فقط برخی گزارشات اولیه از مناطق دور افتاده نپال در دست است، اما روشن است که انقلابیون از قبل می دانستند که ارتجاع در پی شروع یک کارزار محاصره و سرکوب است. نیروهای چریکی جوان برای مقابله با محاصره دشمن، بر ریشه های عمیقی که در بیسن بقیه در صفحه ۴۵

موفق ترین عملیات تاکتونی جنگ خلق منتشر کرد. در این عملیات یک تیم سی نفره از چریکها به یک پاسگاه پلیس شبیخون زده، فرمانده آن را کشتند و سلاح و مهمات مصادره کردند. گزارشاتی در مورد روحیه پایین افراد پلیس رسیده است و گفته می شود که تعداد زیادی از آنها استعفا داده اند. مواردی نیز وجود دارد که نیروهای ارتجاعی هنگامی که از حضور گروههای بزرگ چریکها در منطقه خود باخبر می شوند، منتظر می نشینند و هیچ کاری نمی کنند تا زمانیکه مطمئن شوند چریکها منطقه را ترک کرده اند. سپس با سر و صدا به خیابان می آیند و از مردم می پرسند چه کسی جای چریکها را می داند، و فریاد می زنند که برای نبرد آماده اند.

یکی از موفقیتهای کلیدی نقشه استراتژیک سوم این بوده که در صدها روستای نپال، مقامات محلی مجبور به فرار شده اند. در نتیجه خلاء قدرتی ایجاد شده که انقلابیون از آن سود می جویند. نهادهای جدید قدرت محلی که ترکیب سه در یک خوانده می شوند (زیرا در آنها نمایندگان حزب و ارتش و توده های محلی

زمانی می زد که نزدیک به دو هزار نفر را در سراسر کشور دستگیر کرده بودند؛ و اینطور که به نظر می آید این را کافی نمی دانند!

حزب کمونیست نپال (مانوئیست) از ماه اوت ۹۷ برای به اجرا گذاشتن نقشه استراتژیک سوم تحت شعار «جنگ چریکی را به سطوح نوین تکامل دهید» بسیج شده است. در این راه، قابلیت نظامی نیروهای انقلابی به لحاظ کیفی و کمی در حال افزایش است. همانطور که در سرمقاله نشریه «کارگر»، شماره ۴ تشریح شده، جوهر این نقشه «ایجاد پایگاه برای نهادهای محلی قدرت سیاسی و ارتقاء سطح سیاسی و تشکیلاتی و فنی ارتش چریکی خلق است تا بتواند در مناطق چریکی آینده با ارتش رقیب درگیر شود». این تلاشی است که اینک در جریان است. جنگ خلق گسترش یافته و مناطق مرتفع مرکزی را از غرب تا شرق نپال تحت پوشش دارد. توده ها در صدها روستا، به اشکال نوین در جنگ خلق شرکت می جویند. این امر شامل حمایت لجستیکی و ساختن اسلحه نیز هست. هفته نامه «جانادش» اخیراً گزارشی در مورد یکی از



مناسبت پایان دو سال شکوهمند و ورود به سومین سال از نبردهای جنگ خلق، ضروری است که به بررسی مختصر تجارب گذشته بپردازیم.

۲ - دو سال جنگ خلق و شرایط دولت ارتجاعی

طبقه حاکمه ارتجاعی نپال همانند طبقات ارتجاعی در سایر نقاط جهان، در مرحله آغازین این جنگ خلق تاریخی، نقش عظیم مردم را دست کم گرفت. زیرا از دیدگاه طبقاتی مرتجعین همیشه و همه جا، نیروهای خلق «هیچ» نیستند و فقط «لاف» می زنند. طبقات ارتجاعی حاکم بر نپال نیز بر مبنای همین دیدگاه «اعلام کردند» که نیروهای خلق را طی یکی دو ماه نابود خواهند کرد. بنابراین آنها تروریسم دولتی را برقرار کردند که آمیخته ای از دستگیرهای گسترده، شکنجه، غارت و کشتار بود. توده ها و حزب و رزمندگان انقلابی با نمونه هایی تاریخی که از فداکاری و بذل جان بجا گذاشتند به تروریسم دولتی پاسخ گفتند.

نتیجه چه بود؟ نتیجه همان بود که همیشه در جنبشهای انقلابی واقعی در سراسر جهان رخ می دهد. نتیجه، اثبات بقیه در صفحه ۸۰

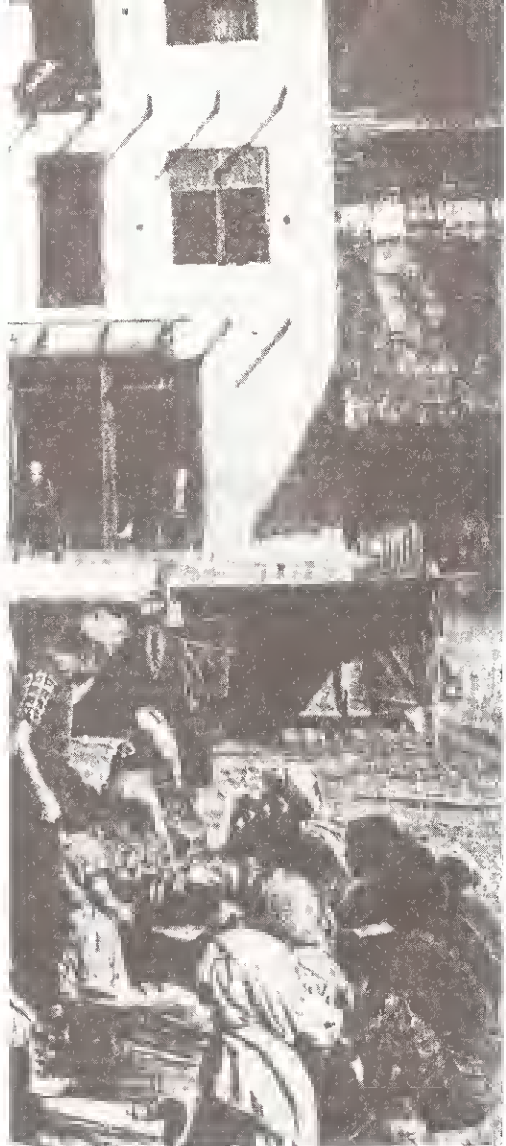
فردگرایانه و پر هرج و مرج دولت کهنه، یک فرهنگ جدید کلکتیو و برتر را بر پایه فداکاری، از خود گذشتگی و تعهد ایدئولوژیک بوجود آورده است. بطور کلی، جنگ خلق در بحبوحه روند سرکوب و مقاومت حاد طی دو سال گذشته، نقشی به یاد ماندنی در تحول انقلابی ایفا کرده است.

تا کنون ۹۰ نفر از بهترین پسران و دختران خلق نپال جان خود را در راه تحقق این پیروزی تاریخی نثار کرده اند. هزاران رزمنده انقلابی، حبس و آزار و شکنجه دهشتناک از جانب رژیم ارتجاعی را به هیچ گرفته اند. صدها هزار نفر از مردم با فداکاری و از خود گذشتگی و بذل هر آنچه دارند، به این روند تاریخی جان بخشیده اند.

راه تکامل و پیروزی انقلاب هرگز در هیچ کجای جهان، مستقیم و ساده و عادی نبوده است. قوانین دیالکتیکی تکامل در همه جا و همیشه چنین است که انقلاب با مخالفت حاد و با ضد انقلاب روبرو می شود و خود از طریق وقفه و جهش، افست و خیز، و شکست و پیروزی به پیش می رود. تجربه دو سال جنگ خلق در نپال نیز از این قاعده مستثنی نیست. امروز به

چپ: بازار هفتگی «خند - بار» در کاتماندو

پایین: (شهر علیپور - هند) نپالی های ساکن هند در تظاهراتی که به پشتیبانی از اعتصاب ماه آوریل در برابر کنسولگری نپال برپا شد.





بقیه از صفحه ۴۳

توده ها دوانده اند اکتاء می کنند. مسئله اینجاست که نیروهای دشمن محلی نیستند و بنابراین اغلب در تاریکی راه را گم می کنند. رفقای حزب کمونیست نپال (مائونیست) که از نظر ذهنی آماده و همبسته اند، برای پس راندن این حملات و به راه انداختن ضد حمله در برابر دشمن، به رهبری توده ها پرداخته اند.

در یک اطلاعیه مطبوعاتی که توسط رفیق پراچاندا در روز دهم ژوئن ۹۸ صادر شد، سیاست تروری که ارتش به اجرا گذاشته محکوم شد. در این اطلاعیه کشتار وحشیانه و انجام گسیخته توده ها تقبیح شده بود. مقامات نظامی برای مقابله با موج حمایت از جنگ خلق که در میان زنان به راه افتاده، رفتار قدیمی خود در مورد زنان را کنار گذاشته و اینک به دستگیری وسیع و حمله گسترده علیه زنان پرداخته اند. آنها قبلا نقش زنان در جنگ را موثر نمی دیدند و اغلب آنان را «غنیمت جنگی» می دانستند. طی دو ماه

گذشته، ۱۴ زن کشته شده اند که این اعتراض گروههای زنان و سایرین را برانگیخته است. در نواحی شهری مقاومت توده ای علیه سرکوب نظامی و نیز موج اعتراض گروههای مدافع حقوق بشر جریان دارد. یکی از این اعتراضات در تقبیح حملاتی بود که از جانب یکی از تنظیم کنندگان قانون اساسی نپال صورت گرفت. مبارزه اعتراضی دیگر، راهپیمایی در شهر دهلی در هند بود که محل سکونت بسیاری از مهاجران نپالی است. این راهپیمایی را انجمن متحد نپالیها در سراسر هند سازمان داد. ۸۰۰۰ نفر در دهلی گرد آمدند و به بیانیه هایی که در اعتراض به کشتار در نپال صادر می شد گوش کردند. در این تظاهرات طیف گسترده ای از شخصیتهای مدافع حقوق بشر و رهبران سیاسی، منجمله یکی از وزیران سابق حکومت نپال، رهبر مجمع مقاومت مردم سراسر هند، رئیس سابق قوه قضاییه پنجاب، و بسیاری دیگری از نپالیها و هندیها شرکت داشتند. «جهانی برای فتح»،

فتح»
 یک اطلاعیه مشترک دیگر نیز دریافت کرده که از جانب ۱۴ سازمان مدافع حقوق بشر در نپال صادر شده است. این اطلاعیه به نتایج تحقیقات در مورد مناطقی می پردازد که طی عملیات «کیلوسرا ۲» مورد حمله قرار گرفتند. این تحقیقات به روشنی نشان می دهد که سرکوب نظامی، حتی قانون اساسی خود نپال را نیز در این مناطق نقض کرده است. (متن اطلاعیه را می توانید از دفتر جهانی برای فتح در لندن تهیه کنید)
 در کشور کوچکی که یکی از فقیرترین نقاط دنیا محسوب می شود، خلق بپاخاسته، سرکوب وحشیانه و فزاینده را به مصاف طلبیده است تا سرنوشت خویش را به دست گیرد. جنگ خلق در نپال شایسته حمایت تمامی کسانی است که از دیرباز خواهان خاتمه ستم امپریالیستی بوده اند. این جنگ، فریاد رسایی است که همگان را به تشدید تلاش برای برپایی انقلاب در سراسر جهان فرا می خواند - «جهانی برای

درباره اخراج حزب کمونیست نپال (مشعل)

از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

مقاله زیر را کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در مورد اخراج حزب کمونیست نپال (مشعل) پیشنهاد کرد. "مشعل" یکی از تشکلات شرکت کننده در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بود. جنبش در نیمه اول سال ۱۹۹۸ این پیشنهاد را به تصویب رساند - جهانی برای فتح

«در ۲۶ دسامبر ۱۹۹۳ در سده مائوتسه دون، جنبش انقلابی انترناسیونالیستی با تصویب مارکسیسم، لنینیسم، مائوتسیسم (م. ل. م.) به مثابه ایدئولوژی خود یک گام تاریخی به پیش برداشت. این بحث از مدت‌ها پیش به صورت یک مباحثه پرشور درون صفوف این جنبش جریان داشت که چند سالی به طول انجامید. حزب کمونیست نپال (مشعل) در جریان این بحث بارها و آشکارا با م. ل. م. به مثابه موضع جنبش ما مخالفت کرده است.» (از نامه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به حزب کمونیست نپال (مشعل)، ۱۹۹۶) «در زمان تصویب سند زنده باد مارکسیسم، لنینیسم، مائوتسیسم! مسئله ادامه شرکت این حزب درون جنبش مورد بحث قرار گرفت. با تضمین اینکه حزب شما به بازبینی موضع خود پرداخته و مواضع اتخاذ شده توسط جنبش را مورد بحث قرار خواهد داد، تصمیم گرفتیم برای یک مهلت زمانی محدود به شما فرصت این کار را بدهیم.» (همانجا) سه سال از زمان تصویب م. ل. م. می گذرد. اینها سالهایی حیاتی و پراهمیت در جنبش کمونیستی نپال است. مبارزه ای که در دسامبر ۱۹۹۳ رو آمد سرانجام به شکل آغاز جنگ خلق توسط حزب کمونیست نپال (مائوتیست) ثمر داد. با وجود این، حزب کمونیست نپال (مشعل) همچنان بر نفی مائوتسیسم به مثابه سومین و عالیترین مرحله تکامل علم ما ادامه داد و به ضدیت با جنگ خلق برخاست. با وجود این، اختلافات جنبش ما با این حزب را نمی توان به مخالفتش با جنگ خلق تقلیل

داد. بلکه این مخالفت فشرده و نتیجه ناگزیر مسیر قهقرایی اپورتونیستی است که از مدت‌ها پیش آغاز کرده بود. اینکه که جنگ خلق صحنه سیاسی نپال را بیش از پیش روشن کرده است، مهم است که این دوره از مبارزه میان جنبش ما و حزب کمونیست نپال (مشعل) به نتیجه برسد.

درباره عصر

یک بحث کلیدی این حزب علیه م. ل. م. این است که لنینیسم، مارکسیسم عصر امپریالیسم است. و از آنجا که عصر تغییر نکرده، پس صحبت از م. ل. م. به مثابه یک مرحله جدید و بالاتر علم ما بمعنای نفی لنینیسم است. این حزب چنین می گوید: «کلیه احزاب سیاسی که از مقوله همراه کننده مائوتسیسم حمایت می کنند معترفند که عصر کنونی، عصر امپریالیسم و انقلاب سوسیالیستی است. اما هیچیک از آنها موضوع حساس عصر لنین را درک نمی کنند.» این حزب ادامه می دهد که: «تعریف اینان از مائوتسیسم به مثابه مرحله سوم آشکارا این درک را القاء می کند که لنینیسم جای خود را به مائوتسیسم داده یا توسط آن کنار زده شده است.» (قطعه نامه ای از حزب کمونیست نپال (مشعل) درباره مائوتسیسم، سپتامبر ۱۹۹۲)

این حزب موضوع عصر تکامل اجتماعی و مراحل تکاملی علم ما را با هم قاطی می کند. م. ل. م. علم انقلاب است؛ علمی زنده و در حال تکامل است. کمونیست‌ها در روند فراگیری آن، بیش از پیش درباره جامعه و طبقات و قوای محرکه آنها می آموزند؛ و اگر می خواهند در صف مقدم مبارزه انقلابی باقی بمانند، آنها باید تئوری خویش را در انطباق با شناخت جدیدی که از دل پراتیک حاصل می شود تکامل دهند. بعلاوه اوضاع تغییر می کند و تضادهای جدیدی سر بلند می کند که رهبران قبلی نمی توانستند از آنها اطلاعی داشته باشند. بنابراین آنها نمی توانستند شیوه های حل چنین تضادهایی را جلو بگذارند. هر تلاشی برای نفی نیاز ما به پیشرفت مداوم علم،

علم را از یک سلاح تیز به یک دگم تقلیل خواهد داد. این دگم، مقوله ای بلااستفاده بوده یا حتی می تواند مانعی در برخورد به پیچیدگیهای مبارزه طبقاتی محسوب شود. (این را هم بگوییم که تکامل علم همانند تکامل هر پدیده دیگری با افت و خیز صورت خواهد گرفت.) پافشاری بر اینکه لنینیسم کلیه تضادهای عصر امپریالیسم و ساختمان سوسیالیسم را پاسخ می گوید، بمعنای نادیده گرفتن واقعیت و جایگزین کردن برخی ایده های از پیش معلوم در ذهن افراد است. چنین نظری نقطه عزیمت خود را تعاریف صوری قرار می دهد. حال آنکه باید از تکاملات مادی حرکت کرد. این بحث به نتایج وقایع تکان دهنده به مثابه مسئله ای مقدر نگاه می کند و بنابراین هیچ تلاش جدی برای تکامل شناخت خود بعمل نمی آورد. اسم این دیدگاه، ایده آلیسم ذهنی گرایانه است و نه لنینیسم.

همانطور که مائو در مقاله «درباره پراتیک» خاطرنشان می کند: «در جامعه فتودالی نمی شد قوانین جامعه سرمایه داری را از پیش دانست، زیرا سرمایه داری هنوز به ظهور نرسیده بود و پراتیک مربوط به آن وجود نداشت. مارکسیسم فقط می توانست محصول جامعه سرمایه داری باشد. مارکس در عصر سرمایه داری رقابت آزاد نمی توانست از قبل برخی قوانین ویژه عصر امپریالیسم را بطور مشخص بشناسد، زیرا امپریالیسم به مثابه آخرین مرحله سرمایه داری هنوز ظهور نکرده بود و پراتیک مربوط به آن وجود نداشت. فقط لنین و استالین بودند که می توانستند این وظیفه را بدوش گیرند. علت اینکه مارکس، انگلس، لنین و استالین توانستند تئوریهای خود را تدوین کنند، از نیوچ آنها که بگذریم، این بود که آنها شخصاً در پراتیک مبارزه طبقاتی و آزمونهای علمی دوره خود شرکت جستند. اگر چنین شرطی موجود نبود، هیچ نبوغی نمی توانست به موفقیت بینجامد.» دنیا از زمان مرگ لنین وقایع تاریخی بسیاری را از سر گذرانده است. این وقایع شامل انقلاب دمکراتیک نوین و جنگ خلق در چین،

اوضاع را به طرزی درست و مشخص تحلیل کنیم و به لحاظ تاریخی مورد بررسی قرار دهیم. ما هرگاه به تعیین سیاست، برنامه و یا اشکال مبارزاتی می پردازیم باید چنین کنیم»، «آنارشیسیم، طرفداری از این نظریه که باید اوضاع و شرایط را مد نظر قرار داد را «ضد انقلابی» می خواند و تاکید خرد را بر ضرورت پیشبرد مبارزه انقلابی تحت هر شرایطی می گذارد. شیوه م - ل بر ضرورت انجام تدارک انقلابی یا پیشبرد مبارزه انقلابی تاکید دارد. م - ل آنها بر مبنای ارزیابی از شرایط، اشکال مختلف مبارزاتی اعم از قانونی یا غیر قانونی، مسالمت آمیز یا مسلحانه، پارلمانی یا غیر پارلمانی، استفاده از انتخابات یا تحریم آن را اتخاذ می کنند. آنها اوضاع را از نظر ذهنی و عینی مورد ارزیابی قرار می دهند. اما آنارشیسیم، این روش م - ل را کنار نهاده و بر ضرورت پیشبرد سیاست مبارزه انقلابی تحت هر شرایطی تاکید می کند....» از سندی تحت عنوان «دریاره حمایت جنبش انقلابی انترناسیونالیستی از باصطلاح جنگ خلق مائوئیستها»، نوشته م. ب. سینگ، رهبر حزب کمونیست نپال (مشعل)

بدون شک مائوئیستها اوضاع مشخص را مورد تجزیه و تحلیل قرار می دهند. آغاز جنگ خلق توسط آنها و حمایت از آن نیز مبتنی بر درکشان از شرایط عینی است. اما مائوئیستها این کار را با این شناخت همراه می کنند که بدون قدرت سیاسی همه چیز توهم است و «کسب قدرت توسط نیروی مسلح، تعیین تکلیف توسط جنگ، وظیفه مرکزی و غالبترین شکل انقلاب است.» (از نقل قولهای آثار مائو تسه دون - «دریاره جنگ و صلح») این رهبران حزب کمونیست نپال (مشعل) هستند که بطور التقاطی همه اشکال مبارزاتی را با هم قاطی می کنند و نمی گذارند که انقلابیون ضرورت سرنگونی مسلحانه دولت ارتجاعی را بدون تزلزل، کانون توجه خویش قرار دهند. آنها عاجز از جمع بندی تجربه مبارزه علیه دولت نپال، و منجمله از سرکوب مکرر مبارزات خلق هستند. و امروز رهبری این حزب خرد را در شرایطی می باید که مجبور است با آواز ناهنجار مخالفت با جنگ خلق همصدا شود.

نفی «قدرت کامل جنگ» و تقلیل جنگ خلق به سطح یک تاکتیک در کشورهای تحت سلطه که «بر حسب شرایط» می توان از آن استفاده کرد، نتیجه منطقی سرباز زدن از قبول م - ل - م بمثابة عالیترین مرحله ای است که علم انقلاب تاکنون بدان

اینکه این خدمات فقط نتیجه منطقی خدمات مارکس و لنین و عمدتاً استالین بوده، به آنها کم بها می دهد.... بحث شما بر پایه این نظریه غلط استوار است که مائو هیچ چیز کیفی نوینی به آنچه قبلاً توسط لنین تدوین شده بود اضافه نکرد.... و خدمات مائو با خدمات استالین همسنگ است.» بگذارید به برخی نکات مهم این مباحثه نگاه کنیم.

انقلاب دمکراتیک نوین و کسب قدرت

سیاسی

سند «دریاره مائوئیسم» بخشی تحت عنوان «انقلاب دمکراتیک نوین» دارد. در این بخش از «خدمت فوق العاده مائو» تعریف و تمجید لفظی شده است اما همزمان با ارائه نقل قولهای طولانی از لنین و استالین و کمیتن، خدمات مائو کمرنگ شده است. حزب کمونیست نپال (مشعل) در این سند چنین می گوید: «گزارش لنین به کنگره انترناسیونال سوم از اهمیت تئوریک عظیمی برخوردار بوده و در واقع اصل و اساس انقلاب دمکراتیک نوین مائو را تشکیل می دهد.» همانطور که نامه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به این حزب خاطر نشان می کند: «راهی که لنین برای روسیه امپریالیستی ترسیم نمود نمی توانست مدلی برای کشورهایی نظیر چین باشد.... استالین قاطعانه فهمید که انقلاب در چین نمی تواند مستقیماً به سوسیالیسم بینجامد، بلکه باید نخست از مرحله ای گذر کند که وظایفش در درجه اول دمکراتیک و ملی است. اما همانطور که استالین بعدها تشخیص داد، مائو برای اینکه بتواند انقلاب چین را رهبری کرده و به پیروزی برساند می بایست با برخی اشتباهات نظری استالین مخالفت می کرد. آنچه مائو با تئوری انقلاب دمکراتیک نوین و پراتیک انقلاب چین بدان دست یافت، هرگز قبل از او حاصل نشده بود.» یکی از عظیمترین خدمات مائو در جریان انقلاب چین «تکامل تئوری و پراتیک جنگ خلق بود که برای نخستین بار پرولتاریا را صاحب آموزه کامل نظامی خویش کرد. این آموزه از آموزه نظامی هر طبقه دیگری برتر است.» (از نامه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی)

این نکته کاملاً توسط حزب کمونیست نپال (مشعل) نادیده گرفته شده است. این حزب در جریان حدت یابی مبارزه دو خط و بویژه بدنبال آغاز جنگ خلق در نپال، برخی از جرات دیدگاه خود پیرامون جنگ انقلابی را بدین شکل تدوین کرد: «فلسفه م - ل خواهان آن است که ما همواره

دهها سال ساختمان سوسیالیسم در اتحاد شوروی و چین، احیاء سرمایه داری در شوروی، نبرد برای جلوگیری از این امر در چین، انقلاب فرهنگی و سرانجام احیاء سرمایه داری در چین می باشد. همه اینها مسائل جدیدی را مطرح کرد و نبردهای بی سابقه ای را در عرصه تئوری و پراتیک دامن زد. همه اینها زمینه مساعدی را برای تکامل ایدئولوژی ما به یک مرحله کیفیتاً بالاتر یعنی م - ل - م فراهم آورد. بعلاوه همه اینها قابلیت انقلابیون در نبرد بخاطر جهانی عاری از امپریالیسم و ستم را به سطحی کیفیتاً بالاتر ارتقاء داد. مائوئیسم معرف سطح عالیتر شناخت در تمامی این جبهه ها است. بدون مائوئیسم، عصر امپریالیسم همچنان بر جای خواهد ماند.

حزب کمونیست نپال (مشعل) ادعا می کند که مائوئیسم نفی لنینیسم است. اما این حزب با نفی رابطه دیالکتیکی بین هستی و شعور، با نگاه کردن به جهان از دریچه ایده آلیسم ذهنی گریافته، مدافع ایدئولوژی ای است که نه فقط با ایدئولوژی مائو فرق می کند بلکه با ایدئولوژی لنین و مارکس هم خوانایی ندارد.

بنابراین اختلافاتی که بین جنبش ما و این حزب در حیطه نامگذاری وجود دارد، بازتاب اختلافات مهمی است که در برخورد کلی ما به علم انقلاب وجود دارد. بعلاوه اینها بازتاب دیدگاههای مخالف بر سر محتوای خدمات مائو به کل شناخت و پراتیک انقلابی است.

دو دیدگاه

در برخورد به خدمات مائو

کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در چهارچوب مباحثه ایدئولوژیک با این حزب، نامه ای را به سال ۱۹۹۳ تهیه کرد. این نامه خطاب به کنگره این حزب نوشته شده بود. در این نامه با رجوع به سند «دریاره مائوئیسم» چنین آمده بود: «شما می گوید که مائو در عرصه های فلسفی، اقتصاد سیاسی و سوسیالیسم علمی خدمات عظیمی انجام داده که حائز اهمیت تاریخی است. شما در چند پاراگراف برخی از این خدمات را لیست کرده اید. در هر یک از این موارد، چنین اظهار کرده اید که این خدمات قبلاً توسط لنین هم انجام شده بود، یا اینکه استالین آنها را بهتر انجام داد. در سند شما می خوانیم که لنین مبنای تئوری مائو دریاره انقلاب دمکراتیک نوین بود. در کل سند شما، عمدتاً به تعریف و تمجید لفظی از خدمات مائو می پردازد، اما همزمان با گفتن

دست یافته است. چنین کاری انقلاب دمکراتیک نوین را غیر ضروری می کند. این انقلاب را نمی توان با راهی که حزب کمونیست نپال (مشعل) در پیش گرفته، یعنی راه مسالمت آمیز به انجام رساند. این حزب بسرعت به سمت اپورتونیسم ناب روان است، البته اگر هنوز به آن نرسیده باشد.

اخیراً از درون حزب کمونیست پرو، یک خط اپورتونیستی راست سر بلند کرد که فراخوان خاتمه جنگ خلق را داد. این خط توسط حزب کمونیست پرو محکوم و طرد شد. طرفداران خط اپورتونیستی راست در یکی از نخستین و پایه ای ترین اسنادشان که «آسومیر» نام گرفت، اشکال گوناگون مبارزاتی را همسنگ قرار داده و مطرح کردند که جنگ فقط یکی از این اشکال است و بسته به اوضاع می تواند مورد استفاده قرار گیرد. به قول آسومیر: «مبارزه طبقاتی یک جنگ عظیم و مداوم طبقاتی است که توسط رهبران سیاسی هدایت می شود. این مبارزه دو شکل دارد: غیر خونین... و خونین. هردوی اینها اشکال جنگ عظیم سیاسی هستند»، «سیاست بمعنای جنگ بدون خونریزی است، درست همانطور که جنگ بمعنای سیاست همراه با خونریزی است»، «جنگ بر حسب شرایط مشخص آغاز شده و تکامل می یابد. و زمانی که این شرایط تغییر یافت، اشکال مبارزاتی نیز باید تغییر کند». آیا منطق آسومیر بشدت شبیه به منطق حزب کمونیست نپال (مشعل) نیست؟! آنها نیز از «قانونی یا غیر قانونی، مسالمت آمیز یا مسلحانه، پارلمانی یا غیر پارلمانی، استفاده از انتخابات یا تحریم آن» صحبت می کنند. هم آسومیر و هم «مشعل» آموزه مائو درباره جنگ را نفی می کنند. مائو گفت که جنگ عالیتترین شکل مبارزه است و کسب قدرت از طریق قهر انقلابی، وظیفه مرکزی کمونیستها در همه جاست.

حزب کمونیست نپال (مشعل) با نفی جهانشمول بودن تئوری جنگ خلق مائو و تقلیل آن به یک تاکتیک صرف در شمار طیفی از راههای مسالمت آمیز و انتخاباتی، بار دیگر می کوشد عوامفریبانه خود را به لنینیسم بچسباند: «لنینیسم به مسئله مبارزه مسلحانه در ارتباط با شرایط عینی و ذهنی و اوضاع انقلابی می نگرد و قبول دارد که مبارزه مسلحانه نیز یک هنر است ... اما تفکر آثارشیستی کل اصول لنینیستی مبارزه مسلحانه را غیر انقلابی می داند. در تفکر آثارشیستی، برای اینکه مبارزه مسلحانه به راه بیفتد نیازی به پخته شدن شرایط عینی

و ذهنی نیست... چپهای افراطی در سراسر جهان همگی به چنین تعاریفی می رسند. عین همین تعاریف را می توان نزد بسیاری از احزاب حامی «مائوئیسم» هم پیدا کرد». (از مقدمه ای بر نقد تفکر چپ افراطی، نوشته م. ب. سینگ) در همانجا چنین می خوانیم: «لنین می گوید که قیام مسلحانه یک مسئله حیاتی است و هیچ کس نباید با آن بازی کند. اما «مرکز اتحاد» (منظور همان تشکیلی است که بعدها به حزب کمونیست نپال (مائوئیست) تبدیل شد) مسئله مبارزه مسلحانه را صرفاً به یک بازیچه تبدیل می کند».

در اینجا با مسئله ای دوگانه روبرو هستیم. اولاً، بکار بستن جنگ خلق در کشورهای نیمه فئودالی که تحت سلطه امپریالیسم هستند. و ثانیاً، بکار بستن جنگ خلق در کشورهای امپریالیستی (به شکل قیام مسلحانه که جنگ داخلی انقلابی بدنبال آن می آید). اینها دو پروسه متفاوت هستند. برخورد لنین به این مسئله بر قوای محرکه جنگ در کشورهای امپریالیستی متکی بود؛ یعنی در جایی که بطور عموم اوضاع انقلابی موجود نیست و فرصتهای نادری پیش می آید که باید از آنها سود جست. این مسئله مرگ و زندگی برای انجام انقلاب است. در کشورهای تحت سلطه نظیر نپال همانطور که بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بدرستی اظهار می کند: «عموماً یک اوضاع انقلابی مداوم وجود دارد». و معمولاً جنگ خلق را می توان به محض اینکه نیروهای ذهنی در موقعیت برپایی آن قرار گرفتند، آغاز کرد. ثانیاً، این نکته ای بسیار مهم است، دیدگاه لنین این نبود که از قهر انقلابی اجتناب کند؛ درست برعکس. او فعالانه حزب بلشویک را رهبری کرد تا در پیشاپیش صفوف انقلاب مسلحانه ۱۹۰۵ قرار بگیرد؛ اگرچه امکان زیادی برای پیروزی در آن انقلاب نمی دید. و در اکتبر ۱۹۱۷ این لنین بود که بی یاکانه در برابر انواع و اقسام عناصر اپورتونیست و مترزلزی که انجام قیام را به رای شوراها موکول می کردند، بپاخاست. او حزب و پرولتاریا را در برپایی قیامی رهبری کرد که چهره جهان را برای دهه های بعد تغییر داد. لنین خاطرنشان کرد که در چنین اوضاعی هیچ تضمینی برای پیروزی وجود ندارد؛ و بدون شک منتظر چنین تضمینی شدن بمعنای این است که انقلاب را به شکست بکشانیم. همانگونه که جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در سند «زنده باد مارکسیسم، لنینیسم، مائوئیسم!» می گوید: «لنین تئوری و پراتیک انقلاب

پرولتری را به سطحی کاملاً نوین ارتقاء داد. او این کار را با رهبری پرولتاریا در کسب و تحکیم قدرت سیاسی طبقه، دیکتاتوری انقلابی طبقه، به پیش برد. این کار با پیروزی انقلاب اکتبر به سال ۱۹۱۷ در روسیه سابقاً تزاری برای نخستین بار به انجام رسید».

حزب کمونیست نپال (مشعل) از نظر عینی مردم را از پیوستن به انقلاب مسلحانه دلسرد می کند، و بشروانه می کوشد رفیق لنین را به سپر بحثهای خود تبدیل کند. یعنی لنین که در سراسر زندگیش فقط برای برپایی چنان انقلابی فعالیت می کرد را به راهی خیانت آمیز منتسب کند. آیا موضع لنین زمانیکه جسورانه درباره انقلاب ۱۹۰۵ اظهار نظر می کرد کاملاً روشن نیست: «این انقلاب، تمرینی برای انقلاب مسلحانه آتی است.» و مائو نیز انقلابیون را فراخواند که شجاعانه به پیش تازند و «جنگ را از طریق جنگیدن بیاموزند». جنگ انقلابی یک هنر است. ولی اگر ما فقط به انجام سایر اشکال مبارزه بپردازیم هیچگاه نمی توانیم به این هنر مسلط شویم.

اشاره به این نکته اهمیت دارد که مخالفت حزب کمونیست نپال (مشعل) با جنگ انقلابی (به بهانه شرایط مشخص) بخشاً بر پیش داوریهای پارلمانیستی این حزب متکی است. آنها در یک اطلاعیه مطبوعاتی چنین نوشتند: «حزب ما تصمیم گرفته که از انتخابات مجلس از طریق جبهه ملی خلق استفاده کند... حزب ما در این زمینه می خواهد عدم توهم خود نسبت به تغییراتی که در نحوه رای گیری توسط سیاستهای حزب کمونیست متحده نپال (م. ل.) حاصل شده را ابراز دارد. اما در کمال صمیمیت باید بگوییم که ما همه تلاش خود را برای به سرانجام رسیدن این تغییرات به هر طریق ممکن و در هر کجا در کنار سایر احزاب به پیش خواهیم برد.» (نشریه مشعل، شماره ۳۷) و اینکه: «علیرغم ماهیت ضد کمونیستی و سازشکار حزب کمونیست متحده، ما کماکان این نیرو را میهن پرست، دمکرات و یکی از متحدان خود می دانیم... حزب ما تصمیم گرفته که به سیاست اعلام شده خود مبنی بر حمایت از حکومت تحت رهبری حزب کمونیست متحده ادامه دهد.» (اطلاعیه مطبوعاتی کمیته مرکزی مشعل، آوریل ۱۹۹۵)

حزب کمونیست نپال (مشعل) بی وقفه به مائوئیستها حمله پرده و به ما برچسب «چپ افراطی» و «آثارشیست» می زند؛ و همزمان از رویزیونیستهای حزب کمونیست

به سانتريسم متهم می کند و حتی بدون اینکه به خود زحمت باز کردن این بحث را بدهد، وی را مسئول لطمه به نظام سوسیالیستی در چین معرفی می کند. بعلاوه آنجا که حزب مشعل می خواهد به رویزیونیسم خروشچف بپردازد، دقیقاً با گفتن اینکه مانو باعث «لطمات نه چندان اندکی» به نظام سوسیالیستی شد، او و خروشچف را همسنگ می خواند. این برخورد خشم برانگیز و متفرعانه به یک رهبر بزرگ کمونیست که نوع بشر را در رسیدن به قله های دست نیافتنی رهبری کرد، آنهم از سوی افرادی که با کمال میل از رویزیونیستهای نظیر حزب کمونیست متحده حمایت می کنند، بدون شک بیانگر خواست آنها به تعمیق و تکامل هرچه بیشتر شناخت ما نیست. از سوی دیگر، این انتقاد غیر قابل توضیح و اشتباه، تکرار همان انتقادات بی پایه ای است که انور خوجه رهبر آلبانی در مورد مانو ابراز داشت و کوشید اهمیت عظیم نبرد مانوتسه دون علیه رویزیونیسم در سطح بین المللی را بپوشاند و آنرا بدنام کند. اتهامات علیه مانو که در سند سال ۱۹۹۲ مشعل ظاهر شد، در چارچوب مبارزه و بحث درون جنبش ما بر سر چگونگی ارزیابی از خدمات مانو، یک قدم مهم به عقب را از جانب این حزب منعکس می کرد؛ آنهم در زمانی که جنبش ما تدارک یک جهش مهم به پیش را می دید.

در نامه کمیته جنبش به کنگره مشعل چنین می خوانیم: «تاریخ جنبش بین المللی کمونیستی مملو از تشکیلاتهایی است که به علت عدم درک عمیق رهبرانشان از اصول و خدمات و محتوای آموزه های مانو و مبارزه اش علیه رویزیونیسم مدرن، دچار چرخشهایی بس اشتباه آمیز شده اند.» مبارزه بر سر چنین مسائل مهم ایدئولوژیکی به انقلابیون واقعی نیال کمک کرده که دست به پیشرفتهای ضروری بزنند و قادر به رهبری یک انقلاب واقعی شوند. در مقابل، رهبری مشعل تصمیم گرفته که در مرداب رویزیونیسم غوطه ور شود.

حزب مشعل بر این پایه که لنین قبلاً علیه رویزیونیسم مبارزه کرده، ارزش خدمات کیفی رفیق مانو به م. ل را زیر سؤال برده است. این امر بار دیگر نشانگر عجز مشعل در درک تنوری شناخت مارکسیستی و قوانین دیالکتیک است. مبارزه علیه بورژوازی، مبارزه ای دراز مدت است که مداوماً عناصر نوینی را به صحنه می آورد. سرمایه داری نیز در سطح جهان دچار تغییر می شود. همه بقیه در صفحه ۸۵

انقلاب قهرآمیز تعلیم می یابند. حال آنکه حزب مشعل، یک حزب رفرمیست متعارف بیش نیست. رهبران این حزب از هدایت توده ها در امر سرنگونی مسلحانه نظام ارتجاعی کهنه سر باز زده، در گوشه ای ایستاده، و رفقا و توده هایی که سلاح برداشته اند را به خاطر شجاعت و جسارتشان سرزنش می کنند.

مبارزه علیه رویزیونیسم مدرن

و انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی

«بلافاصله بعد از کودتای خروشچف، مانوتسه دون و مارکسیست. لنینیستهای درون حزب کمونیست چین شروع به تجزیه و تحلیل تحولات اتحاد شوروی و جنبش بین المللی کمونیستی کرده و علیه رویزیونیسم مدرن به مبارزه برخاستند. در سال ۱۹۶۳، «پیشهادیه درباره خط عمومی جنبش بین المللی کمونیستی» انتشار یافت که به نامه بیست و پنج نکته ای مشهور شد. این سند که در محکومیت همه جانبه و علنی رویزیونیسم صادر شد، فراخوانی برای مارکسیست. لنینیستهای واقعی سراسر جهان بود.» (بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی) رفقای چینی بدین ترتیب صلاهی نبرد را اعلام داشتند و در بحبوحه اغتشاشی که بعثت سریلند کردن رویزیونیسم در راس قدرت اتحاد شوروی بوجود آمده بود، به راهگشایی پرداختند. همانطور که بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی می گوید «سرمنشأ جنبش مارکسیست. لنینیستی معاصر در این فراخوان تاریخی و جدلهایی است که با آن همراه بود.»

اما حزب مشعل با نوعی ناخرسندی ویژه نسبت به مانو، نه فقط اهمیت این جدلها را کمرنگ می کند و آنها را صرفاً بسط درک لنین می داند، بلکه چنین ادامه می دهد: «ما نباید اشتباهی که مانو در جریان مبارزه علیه اپورتونیسم مرتکب شد را نادیده بگیریم. او به اندازه کافی قابلیت این را داشت که موضعی صحیح علیه اپورتونیسم راست اتخاذ کند، اما نتوانست اهمیت مبارزه علیه اپورتونیسم سانتريستی را بدرستی دریابد. در حالیکه لنین به حد کافی در آثار تنوریک و فعالیتهای عملی خود این نکته را روشن کرده بود. اشتباهی که صدر مانو در مورد مسئله سانتريسم مرتکب شد، بطور قطع باعث لطمه نه چندان اندکی به نظام سوسیالیستی در چین شد.» (از سند درباره مانوتیسم)

بنابراین حزب مشعل به شیوه ای آشکارا غیر مسئولانه و اپورتونیستی یکی از بزرگترین رهبران پرولتاریایی بین المللی را

متحده که مسئولیت اداره دولت خون آشام نیال را به عهده دارند و از زمان آغاز جنگ خلق در کشتار انقلابیون مستقیماً نقش بازی کرده اند، حمایت می کند. انکار جنگ خلق توسط مشعل با دنباله روی «صمیمانه» آنها از احکام پارلمانی دو روی یک سکه اند. اما خطی که حزب انقلابی در قبال انتخابات اتخاذ می کند نه فقط در کشورهای امپریالیستی، بلکه در کشورهای تحت سلطه نیز حائز اهمیت است. در این نوع کشورها، انقلابیون نمی توانند هدف کلی سرنگونی تمامیت دستگاه نیمه فئودالی و تحت سلطه امپریالیسم که دولت ارتجاعی در قلب آن قرار دارد را از نظر دور دارند. هیچگاه این نکته را نباید فراموش کرد؛ خواه دولت به شکل یک سلطنت مشروطه باشد، خواه تحت دیکتاتوری فردی یا تک حزبی باشد، خواه قیای دموکراسی پارلمانی نوع غربی را بر تن کشیده باشد. همه اینها نهایتاً اشکال متفاوت یک دیکتاتوری ارتجاعی یکسان هستند.

مانو هنگامی که برخورد کمونیستها به مسئله کسب قدرت را مشخص می کرد، چنین گفت: «قبل از آغاز جنگ هر تشکل و مبارزه ای باید در خدمت تدارک جنگ باشد... و بعد از آغاز، هر تشکل و مبارزه ای باید مستقیم یا غیر مستقیم در هماهنگی با جنگ باشد...» (مسائل جنگ و استراتژی)

کاملاً روشن است که حزب کمونیست نیال (مشعل) در حال تدارک جنگ برای سرنگونی امپریالیسم و فئودالیسم نیست. برخورد آنها به انتخابات مجلس و به جنگ در بهترین حالت بازتاب توهماتی است که نسبت به ماهیت دولت دارند. اگر یک خط بهتر وجود نداشت، اوضاع کنونی نیال می توانست شبیه به اوضاع اندونزی در روزهایی شود که کمونیستها با بورژوازی همکاری می کردند و از سازماندهی جنگ خلق باز ماندند؛ که نتیجه اش کشتار صدها هزار نفر از مردم بود. اما با حدت یابی مبارزه دو خط در جنبش نیال و ظهور حزب کمونیست نیال (مانوتیست) که در راه پرافتخار جنگ خلق گام نهاده، «مشعل» به منجلاط مخالفت علنی با انقلاب روان شده است. تلاشهای این حزب برای پوشاندن خط خود با نقاب لنینیسم، محکوم به شکست است. حزب کمونیست نیال (مشعل) عوامفریبانه جنبش ما را متهم می کند که به لنین کم بها می دهیم. اما آنها هیچگاه موفق نخواهند شد که لنین را وارونه جلوه دهند. در آثار لنین، انقلابیون بی وقفه با ضرورت



بمناسبت صد و پنجاهمین سالگرد انتشار «مانیفست حزب کمونیست»

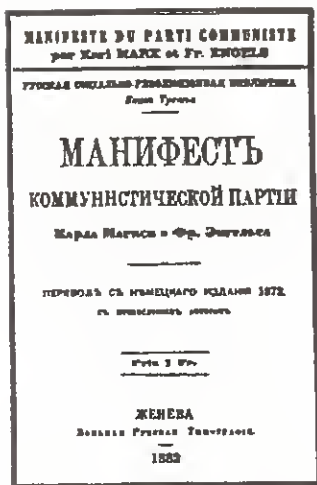
اطلاعیه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

فوریه ۱۹۹۸، مصادف با صد و پنجاهمین سالگرد انتشار «مانیفست حزب کمونیست» است. «مانیفست» بقلم مارکس و انگلس، آغاز جنبش طبقاتی پرولتاریای آگاه را رقم می زند. «مانیفست» بطرزی همه جانبه و عمیق، کارکرد سرمایه داری و نیاز پرولتاریا به سرنگونی این نظام و ساختن نظام اجتماعی نوین سوسیالیسم و کمونیسم را آشکار می سازد.

بعد از گذشت ۱۵۰ سال، ادعاینامه قدرتمندی که «مانیفست» علیه نظام سرمایه داری صادر می کند، پرتویی علمی که بر علل و نتایج استثمار و ستمگری می افکند، تصویر شورانگیز انقلابی که از جامعه نوین عاری از تقسیم بندیهای طبقاتی ارانه می دهد، و خوشبینی و اعتماد روشنی که به طبقه انقلابی و پیروزی نهایی رسالت تاریخی ابراز می دارد، کماکان ما را دچار شگفتی می کند. اثبات شده که انقلاب پرولتری در مسیر پیروزی نهایش، جریانی درازمدت و پیچیده، مملو از پیچ و خم، سرشار از پیروزیهای قسمی و شکستهای موقتی است. علم انقلابی که نخست توسط مارکس و انگلس تکوین یافت، طی ده ها سال مرحله به مرحله و در ارتباط با مبارزات میلیونها نفر به چیزی که ما مارکسیسم - لنینیسم - مائونیسم می نامیم، تکامل یافته است. امروز «مانیفست» کماکان معتبر است.

کمیته «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی»، احزاب و سازمانهای جنبش را فرا می خواند که همراه با سایر نیروهای مارکسیست - لنینیست - مائونیست، از فرصت استفاده کرده و بمناسبت صد و پنجاهمین سالگرد انتشار «مانیفست حزب کمونیست»، امر مطالعه و تبلیغ این اثر را به پیش برند؛ به تبلیغ جانانه دورنمای کمونیستی در بین توده ها بپردازند؛ و به بحث و تعمیق درک از ایدئولوژی علمی ما و رسالت تاریخی پرولتاریا یاری رسانند.

مناسبت صد و پنجاهمین سالگرد ماجرای مانیفست حزب کمونیست



مقاله‌ای از
«کارگر انقلابی»
(صدای حزب کمونیست انقلابی،
آمریکا)
شماره ۱۳۶
دسامبر ۱۹۹۷

بود؛ آموزه‌های انقلابی قدیمی که از انقلاب کبیر بورژوازی سال ۱۷۸۹ فرانسه نسخه برداری شده و با شرایط روز تطبیق یافته بود، دیگر با اوضاع خوانائی نداشت. از بعضی لحاظ، انقلابیون دوران سختی را می‌گذراندند. انقلاب کبیر فرانسه به شکست انجامیده بود. نخست، از درون به انقلاب خیانت شد؛ توسط ناپلئون بناپارت که بیش‌زمانه تاج امپراتوری بسر نهاد. سپس، فرانسه از بیرون در هم شکست؛ در سال ۱۸۱۵، قوای متحد پادشاهی‌های فنودالی اروپا، ارتش فرانسه را شکست دادند. نتیجتاً برای چند دهسال، «ائتلاف مقدس» پادشاهی‌های فاتح، مردم را تحت سلطه وحشیانه خویش گرفتند؛ شاهان و شاهزادگان دوباره بر سر کار آمدند؛ سیاستهای انقلابی ضدسلطنتی سرکوب شد؛ مرزها تحت کنترل شدید قرار گرفت؛ همه جا از جاسوس و خبرچین پر بود.

اما درست همان موقع که قدرتهای ارتجاعی، پیروز بنظر می‌رسیدند، تغییرات شدید اقتصادی از توان آنها می‌کاست و نیروهای ناراضی و قدرتمند نوینی را بوجود می‌آورد. در تکنولوژی و تولید، انقلاب شده بود. باصطلاح «سیستم کارخانه» در چند ناحیه صنعتی جدید انگلستان برپا شده بود؛ و بقیه اروپا از این مشقت خانه‌های دهشتناک تقلید میکردند. بچه‌های ۹ ساله اغلب مجبور بودند هفته‌ای ۶۰ یا حتی ۷۲ ساعت در کارخانه کار کنند. تاثیرات

مارکس و فریدریش انگلس. اسناد و مانیفستهای بیشمار دیگری که در آن دوره منتشر شده بودند، اینک بیاد فراموشی سپرده شده اند و در بایگانی کتابخانه‌ها خاک می‌خورند. اما این مانیفست زنده است؛ آن را با علاقه در گتوها، مناطق پایگاهی جنگلی، و حتی در کلاسهای درس در نقاط مختلف دنیا مطالعه می‌کنند. این مانیفست کماکان نسلهای انقلابی را پیاپی الهام می‌بخشد و تربیت می‌کند.

«مانیفست کمونیست» یک سند پایه‌ای و ژرف بینانه جنبش مدرن کمونیستی است؛ نخستین اظهاریه ایدئولوژی علمی است که اینک به مارکسیسم، لنینیسم، مانوئیسم مشهور است. به افتخار صد و پنجاهمین سالگرد انتشار «مانیفست کمونیست»، اینک ماجرای پیدایش آن را نقل می‌کنیم.

«ای شیرهای خفته برخیزید!

بیشمار و شکست ناپذیر،

به وقت خواب زنجیرتان کردند،

فرو ریزید زنجیرهایتان را شبنم وار

آنان اندک اند و شما بسیار!»

«پوسی شه لی» (تقدیم به کارگران منچستر که در سال ۱۸۱۹ با قوای حکومتی پیکار کردند) در اواسط دهه ۱۸۴۰، جنبش کمونیستی بشدت نیازمند یک مانیفست متحد کننده جدید بود. جامعه بسرعت در حال تغییر

اواسط فوریه ۱۸۴۸؛ لندن؛ چاپخانه کوچک محله «بیشاپ گیت»؛ یک جزوه کمونیستی جدید به چاپ می‌رسد. جزوه به زبان آلمانی نوشته شده و عنوان Manifest der Kommunistischen Partei بر خود دارد. سراسر اروپا شاهد توزیع گسترده مانیفست است. این در حالی است که خیزش و ناآرامی در اغلب مراکز پر جمعیت قاره اروپا جریان دارد. هسته‌های کوچک انقلابیون چشم انتظار بیانیه‌ای قدرتمندند که بتواند به فعالیتشان سمت و سو داده و توده‌های مردم را درگیر یک جنبش عمیق انقلابی کند.

این جملات که با حروف برجسته بروی کاغذ نقش بسته، آغازگر مانیفست است: «شبحی در اروپا در گشت و گذار است. شبح کمونیسم. همه نیروهای اروپای کهن برای تعقیب این شبح وارد ائتلافی مقدس شده اند... وقت آنست که کمونیستها آشکارا، در برابر جهانیان، نظرات و اهداف و تمایلات خویش را بیان دارند؛ و در مقابل افسانه شبح کمونیسم، مانیفست خود حزب را قرار دهند.»

این اثر سریعاً به زبانهای گوناگون در قاره‌های اروپا و آمریکا ترجمه می‌شود. در انگلستان بر آن نام «مانیفست کمونیست» می‌نهند. برای نخستین بار در سال ۱۸۵۰، بر یکی از نسخه‌های اولیه چاپ انگلیسی، نام مولفان که تا آن زمان ناشناخته بودند، آورده میشود: کارل

سرمایه داری بر کشاورزی، دهقانان سهم بر را به زور از زمینهایشان راند؛ و برخی از آنها به جزئی از یک طبقه شورشگر نوین یعنی پرولتاریای مدرن تبدیل شدند.

اولین نشانه های یک خیزش نوین انقلابی پدیدار شده بود. در ژوئیه ۱۸۳۰، پاریس یکباره صحنه جنگ خیابانی و سنگربندی شد. در سال ۱۸۳۱، ابریشم بافان («لیون» از کارگاه های دخمه وار خویش بیرون آمدند و چنین آواز کردند:

«آنگه که ما حاکم شویم
آنگه که حاکمیت شما پایان یابد
دنایای کهن را در تار و پود می پیچیم
بشنوید! این غرش قیام است»

دهسال بعد، «شورشهای نان» یکی پس از دیگری بوقوع می پیوست. بهمین خاطر دهه ۱۸۴۰ را «دهه گرسنگی» نامگذاری کردند. در همین دوران، رادیکالترین نیروها جنبش جدیدی براه انداخته بودند که آن را «کمونیسم» می نامیدند. آنها رویای تقسیم ثروتهای جامعه و الغای تمایزات طبقاتی را در سر داشتند. کمونیسم اولیه، آمیخته ای از اندیشه های درخشان، آرزوهای غیرعملی «تخیلی» و اقدامات متهورانه بود. برخی کمونیستهای اولیه معتقد بودند که جنبشهای اشتراکی بتدریج قادرند طرق نوین زندگی را به نوع بشر بیاموزند؛ بی آنکه نیازی به سرنگونی قهرآمیز نظم کهن باشد. دیگرانی هم بودند که فکر میکردند از طریق توطئه گری های کوچک، و بدون پیوند عمیق با توده های مردم، میتوان جامعه را تغییر داد.

هر روزی که می گذشت بی شماری این طرحها و شیوه ها بیشتر به اثبات می رسید؛ و دو انقلابی جوان آلمانی بواسطه تجزیه و تحلیلهای نافذ و جدیدشان پیروان بیشتری پیدا می کردند. کارل مارکس و فریدریش انگلس در بروکسل بهم پیوستند تا راه انقلاب کمونیستی را ترسیم کنند.

هر یک از آنها نقاط قوتی داشت که مشارکت شان را غنی تر می ساخت. کارل مارکس در سال ۱۸۱۸ زاده شد؛ او تحقیق دقیق و نقادانه ای در مورد تمامی تئوریه و فلسفه های مختلف انقلابی آن دوران انجام داد. مارکس بعنوان روزنامه نگار نشریه مترقی Rheinische Zeitung، مقالاتی در تحلیل جزء به جزء سیاستها و درگیریهای دوران خود - بویژه در مورد زندگی دهقانان حاشیه رود «راین» در آلمان

- نوشت. یکی از آشنایان مارکس جوان، وی را چنین تصویر کرد: «حق بجانب، پرشور، بی پروا، سرشار از اعتماد بنفس، و در عین حال عمیقا جدی و دانا، یک دیالکتیسین بیقرار...»

در سال ۱۸۴۳، مارکس بدنیاال ممنوعیت انتشار Rheinische Zeitung به فرانسه تبعید شد. بعدها فرانسه به مرکز فعالیتهای انقلابی در اروپا تبدیل شد. انگلس بسال ۱۸۲۰ در یک خانواده ثروتمند و سرمایه دار آلمانی متولد شد. در دوره دبیرستان ترک تحصیل کرد و مطالعه و آموزش را تنها به پیش برد. در سال ۱۸۴۲ عازم منچستر در انگلستان شد تا در کارخانه بافندگی متعلق به خانواده اش کار کند. بعدها انگلس در مورد آن روزها می گفت که ذهنش را ترانه های انقلاب فرانسه پر کرده بود و آرزوی ظهور مجدد دوران مشهور به گیوتین و ترور سرخ پاریس را در دل داشت.

او در انگلستان، پیشرفته ترین تحولات سرمایه داری را از نزدیک دید: ابزار قدرتمند تولید صنعتی، و زاغه ها و بیماریهای واگیر دار در شهرکهای جدید کارگری. انگلس به بررسی جنبش «چارتیستها» پرداخت که اولین جنبش توده ای کارگران بود. او از سرمایه داری متنفر بود و بروشنی می دید که این نظام سرعت در حال دگرگون کردن دنیای کهنه است.

مارکس و انگلس دوشادوش یکدیگر کوشیدند تا بر پایه مطالعه عمیق سیاست، اقتصاد، تاریخ و فلسفه، یک سنتز نافذ و قاطع جدید ارائه دهند. برخورد علمی آنها، کمونیسم را از محدوده تخیلات و رویاهای خوش خارج کرد و به دنیای پر تب و تاب سیاستهای عملی آورد.

سازمان کمونیستی جدید

مانیفست کمونیست جدید

«ترویج بی سر و صدا شمر داده است. هر بار که به «کلن» میروم، یا به کافه ها سر میزنم، با پیشرفتهای تازه و پیروان جدید مواجه میشوم. جلسات «کلن» اعجاب انگیز است: بتدریج گروه های پراکنده کمونیست را کشف می کنیم که کاملاً در خفا و بدون همکاری مستقیم ما ایجاد شده اند... افراد از نظر ذهنی آماده اند و پتک را باید کوبید، زیرا آهن گذاشته شده است.» از نامه فریدریش انگلس به کارل مارکس طی سفرش به آلمان (۱۸۴۵)

از سال ۱۸۴۶، مارکس و انگلس کوشیدند با گروه های گوناگون و متعدد کمونیستی که یکی پس از دیگری در اروپا ایجاد میشد، ارتباط برقرار کنند. یکی از موفق ترین این گروه ها، «انجمن عدل» در لندن بود که چند صد عضو داشت. بسیاری از تبعیدیان انقلابی آلمانی نیز از اعضای آن بودند. این گروه به آثار مارکس و انگلس و پیشنهادی که آنها در مورد سازماندهی مجدد، تحت نام «اتحادیه کمونیستی» مطرح کرده بودند، علاقه نشان می داد. مارکس در کنگره موسس حضور نداشت، اما با آنها بر سر شعار قدیمی «همه مردان، برادرند» مبارزه کرد و گفت: مردانی هستند که مایل نیستند برادرشان باشم. پس، شعار جدید نبرد «اتحادیه کمونیستی» چنین شد: «پرولترهای همه کشورها متحد شوید.»

رفیقی، مارکس و انگلس را در آن دوران چنین توصیف کرد: «مارکس هنوز جوان بود؛ تقریباً ۲۸ ساله. اما همه ما بشدت تحت تاثیرش بودیم. با اندامی متوسط، شانه های پهن، ورزیده و پر تحرک... سخنرانی هایش کوتاه و اقناعی بود و منطقی قوی داشت. مارکس بهیچوجه اهل خیالیافی نبود... فریدریش انگلس که برادر معنوی مارکس محسوب میشد... باریک بود و فرزند با موها و سبیل روشن. او بیشتر شبیه یک افسر گارد باهوش و جوان بود تا یک اهل کتاب.»

در سپتامبر ۱۸۴۷، «اتحادیه کمونیستی» جدید، پیش نویس «اصول عقیدتی کمونیستی» را تهیه کرد. این سندی تخیلی از نوع قدیم بود که بر پایه یکرشته اصول بی ربط به زندگی واقعی قرار داشت. سند از شیوه پرسش و پاسخ های مذهبی پیروی می کرد. مارکس و انگلس حاضر به تایید آن نشدند. انگلس کاری کرد که مسئولیت تهیه پیش نویس جدید به خودش واگذار شود.

در ماه اکتبر، انگلس پیش نویس را برای مارکس فرستاد و چنین پیشنهاد کرد: «بنظر من بهترین کار اینست که شکل پرسش و پاسخی را کنار بگذاریم و این سند را «مانیفست کمونیست» بنامیم. باید تا حد معینی موضوعات را بلحاظ تاریخی مطرح کنیم. شکل کنونی نمی تواند از پس این کار برآید.» انگلس پیشنهاد کرد که مانیفست به مسائل سازماندهی حزبی بپردازد. اما هشدار داد که این کار فقط



مارکس و انگلس در حال بازخوانی نسخه‌ای از روزنامه «نویه راینیشه تسایتونگ» در چاپخانه

عرض چند هفته، انقلابی که کمونیستها انتظارش را داشتند به وین و برلین گسترش یافت. طی چند ماه، حکومتها در قلب اروپا یکی پس از دیگری سسرنگون شدند. از «مانیفست» مارکس و انگلس با شور و شوق استقبال می‌شد. گرایش کوچک کمونیستی اینک به سلاحی قدرتمند دست یافته بود تا در سراسر اروپا وارد نبرد شود. «مانیفست» سریعاً از آلمانی به به انگلیسی، فرانسوی، لهستانی و دانمارکی ترجمه شد.

پلیس بلژیک که نگران شده بود مارکس را دستگیر کرد. «ینی مارکس» هم که دنبال همسرش می‌گشت دستگیر شد و به اتهام بی‌خانمان بودن به زندان رفت. آنها که از بلژیک اخراج شده بودند راهی پاریس شدند. مارکس و انگلس کمیته مرکزی «اتحادیه کمونیستی» را مجدداً سازمان دادند و باشگاه کارگران آلمانی را بنیان گذاشتند که خیلی زود تعداد اعضایش به ۴۰۰ نفر رسید. اینک همه چشم‌ها به آلمان دوخته شده بود. انگلس چنین نوشت:

همیشگی و موشکافانه اش در بروکسل آغاز کرد. کاسه صبر رفقاییش در لندن لبریز شده بود. انقلاب در «میلان» و «پالرمو» براه افتاده بود و رفقا به انتشار مانیفست جدید خویش نیاز داشتند. در ژانویه ۱۸۴۸، آنها برای مارکس مهلت تعیین کردند: اگر تا اول فوریه کار مانیفست تمام نشود، «اقدامات دیگری بعمل خواهد آمد». مارکس کارش را در اوائل فوریه ۱۸۴۸ تمام کرد و دست نویس را سریعاً به لندن فرستاد.

یک سلاح مبارزاتی

«فلاسفه فقط دنیا را تفسیر کرده‌اند. مسئله، تغییر آنست.»

کارل مارکس، ۱۸۴۵

اواسط فوریه، Manifest der Kommunistischen Partei بعنوان برنامه رسمی «اتحادیه کمونیستی» منتشر شد. چند روز بعد، در پاریس قیام شد و پادشاه فرانسه را از تخت بزیر کشید. در

«تا آن حدی به پیش رود که می‌تواند علنی انجام شود.»

مارکس و انگلس با هم به کنگره دوم «اتحادیه کمونیستی» رفتند. کنگره برای ده روز در ماه‌های نوامبر و دسامبر ۱۸۴۷ به بحث در مورد برخورد جدید و تکان دهنده مارکس و انگلس به سیاستهای کمونیستی پرداخت. پیشنهادات مارکس و انگلس پذیرفته شد.

«اتحادیه کمونیستی»، برنامه قدیمی خویش مبنی بر تهییج حول «جامعه نیکان» را کنار گذاشت و یک هدف همه‌جانبه‌تر و قاطعتر را بتصویب رساند: «سرنگونی بورژوازی، حاکمیت پرولتاریا، الغای جامعه کهنه بورژوازی که مبتنی بر تخاصم طبقاتی است، برقراری یک جامعه نوین عاری از طبقات و مالکیت خصوصی.»

یک تشکیلات کمونیستی بر مبنای خط و مشی جدید شکل گرفت؛ و مارکس مسئول به پایان رساندن مانیفست این تشکیلات شد. او این کار را با دقت و عمق

«همه چیز واقعا خیلی خوب پیش میرود، همه جا شورش برپاست...»

اوایل آوریل، مارکس و انگلس از مرز گذشتند و وارد آلمان شدند. آلمان در آن روزها از چندین دولت نیمه مستقل تشکیل میشد که تحت تسلط پادشاهی پروس قرار داشتند. آنها با خود ۱۰۰۰ نسخه از «مانیفست کمونیست» که بتازگی از لندن بدستشان رسیده بود را هم قاچاق کردند.

مارکس و انگلس فعالیتهای خود را در شهر «کلن» براه انداختند. جنبش انقلابی در آن شهر پیشرفته تر از هر نقطه دیگر آلمان بود. بعد از گذشت فقط چند ماه، تعداد اعضای شعبه محلی «اتحادیه کمونیستی» به ۸۰۰۰ نفر رسید. اما این «اتحادیه» تحت تسلط خط راست روانه ای بود که کارگران را به مطالبات دستمزدی محدود کرده و حتی از خواست سلطنت مشروطه پشتیبانی می کرد. مارکس تشکیلات انقلابی خویش را پایه ریزی کرد که بزودی جای «اتحادیه کمونیستی» در حال زوال را گرفت. مارکس و انگلس وظیفه خود را پیوند با توده های وسیع و رهبری آنها در امر انقلاب قرار دادند. انگلس بعدها چنین نوشت: «ما آنقدر با عملکرد تخیل گرایان آشنا بودیم که بدانیم فریاد بدون تکیه گاه بجائی نمی رسد.»

از اول ژوئن ۱۸۴۸، مارکس و انگلس روزنامه انقلابی *Neue Rheinische Zeitung* را منتشر کردند. این روزنامه به افشای حکومت های پادشاهی در اروپا و تعرض به آنها می پرداخت و توده ها را به یک انقلاب دمکراتیک رادیکال علیه فئودالیسم و مطلقه گری بر می انگیزخت. این روزنامه تیراژی معادل پنج هزار نسخه داشت که در آن دوره یکی از پرتیراژترین نشریات آلمان محسوب می شد.

انقلاب در پروس هرگز نتوانست سلطنت را سرنگون کند. طی سالهای ۱۸۴۸ و ۱۸۴۹ امواج مبارزات توده ای مرتباً پیا می خاست. حکومت با پیشنهاد برگزاری انتخابات، اپوزیسیون بورژوازی را با خود همراه کرد. این در حالی بود که ارتش پروس همچنان به مراکز انقلابی حمله می برد.

در ماه سپتامبر، مارکس و انگلس و چند تن از هواداران آنها توسط یک میتینگ توده ای بعنوان اعضای «کمیته امنیت عمومی» انتخاب شدند. نام این کمیته، از ارگانهای قدرت انقلابی در فرانسه که ۵۰

سال قبلتر اشراف را اعدام کرده بود، وام گرفته شده بود. روز ۲۵ سپتامبر مقامات کشور نیروهای ارتش را برای دستگیر کردن رهبران اصلی اعزام داشتند. روزنامه

Neue Rheinische Zeitung و تمامی تشکلات سیاسی مؤتلفه غیرقانونی اعلام شدند. برای دستگیری انگلس یک پوستر دیواری منتشر شده بود. او و چند تن دیگر از نویسندگان روزنامه مذکور به آن سوی مرزها گریختند و چند ماهی آفتابی نشدند.

مارکس یکی از رهبران بود، اما در مجامع توده ای بعنوان یک سخنگو مطرح نشده بود. مقامات هیچ گواهی در دست نداشتند که او را به «توطئه گری» ربط دهند. بنابراین زمانی که دیگران مجبور به ترک کشور شدند، مارکس در کلن باقی ماند و تقریباً دست تنها انتشار مجدد *Neue Rheinische Zeitung* را در مقابل چشم مقامات نظامی بعهده گرفت. چندی نگذشت که مارکس را به دادگاه کشیدند. هیئت منصفه بعد از اینکه مارکس یک دفاعیه همه جانبه سیاسی ارائه داد و جمعیت بیشماری نیز در سالتن دادگاه تهدید می کردند که بزور وی را آزاد خواهند کرد، مارکس را تبرئه نمود.

در ماه دسامبر، مارکس به یک نتیجه گیری رادیکال جدید رسید: بورژوازی ثابت کرده که از رهبری انقلاب جهت سرنگونی فئودالیسم و رژیم های پادشاهی ناتوان است. اگر طبقه کارگر جنبش را رهبری نکند، جنبش شکست خواهد خورد.

روز دوم مارس، سربازان قداره بند پروس به خانه مارکس ریختند. آنها از مارکس خواستند که یکی از نویسندگان را تحویل دهد، وگرنه «بد می بیند». مارکس پاسخ داد که تهدیدهایشان «مطلقاً هیچ اثری بر وی ندارد». سربازان ناگهان متوجه شدند که مارکس تپانچه ای در جیب دارد. آنها سراسیمه خانه را ترک کردند. انگلس بعدها ارتش پروس را مسخره می کرد و می گفت که پادگان آنها هشت هزار مسلح داشت؛ در حالی که «دژ» روزنامه ما فقط مسلح به چند میله سربی، چند خشاب مرکب و کلاه های سرخ حروفچینان بود.

از اواخر بهار ۱۸۴۹، ارتش پروس سلطه خود بر جلگه راین را محکمتر کرد و مردم در مقابلش دست به ضد حمله زدند. انگلس در سنگرها حاضر بود و نزدیک شهر محل تولد خود یعنی «البرلند» می

جنگید. روز ۹ ماه مه، رئیس پلیس حکمی برای مارکس فرستاد که از او خواسته شده بود در عرض ۲۴ ساعت کشور را ترک کند. مدارک قانونی مارکس باطل شده بود و بدین ترتیب او یک خارجی بی مدرک محسوب می شد. رئیس پلیس وی را محکوم کرد که «بیشزمانه از میهمان نوازی ما سوء استفاده کرده است» زیرا فراخوان «ابراز مخالفت با حکومت موجود، سرنگونی قهرآمیز حکومت، و برقراری یک جمهوری اجتماعی» را صادر کرده است.

روزنامه *Neue Rheinische Zeitung* بعلمت اینکه همه اعضای هیئت تحریریه آن یا در تبعید بودند یا در زندان، نمی توانست انتشار یابد. مارکس در روز ۱۸ ماه مه آخرین شماره این روزنامه را منحصر با مرکب سرخ چاپ کرد. مقامات می کوشیدند سرکوب تبهکارانه شان را با بهانه های پر زرق و برق بپوشانند. مارکس در آخرین شماره روزنامه، مقامات را چنین بیاد تمسخر گرفت: «عبارات عوامفریبانه که بزور دنبال توجیه می گردند به چه دردی میخورند؟ ما نیز بیرحمیم و بهیچوجه از شما طلب لطف نمی کنیم. زمانی که نوبت ما برسد، برای اعمال ترور علیه تان عذرخواهی نمی کنیم.» از این شماره روزنامه که سریعاً بعنوان «شماره سرخ» مشهور شد، بیست هزار نسخه بچاپ رسید. تا سالها بعد نسخه های این شماره در بین کارگران انقلابی اروپا و شمال آمریکا دست بدست می گشت؛ و اغلب «مانیفست کمونیست» نیز همراه آن توزیع می شد.

با پیشروی ضد انقلاب، مارکس و انگلس در حاشیه راین بسمت جنوب عقب نشینی کردند. مارکس که دیگر نمی توانست بدون مدرک در آنجا زندگی کند به پاریس رفت و تحت یک نام جعلی در آنجا سکنی گزید و درگیر مبارزه شد.

انگلس در آلمان باقی ماند و به مبارزه مسلحانه علیه ارتش در حال پیشروی پروس پیوست. او در چهار نبرد شرکت کرد، تا سرانجام مجبور شد بسمت مرز سوئیس عقب نشینی کند. انگلس طی نامه ای به «ینی مارکس» چنین نوشت: «صفیر گلوله ها مسئله کم اهمیتی است»، او با غرور گفت که اینک دیگر هیچکس نمی تواند بگوید کمونیستها در روز نبردهای سنگین در میدان نبودند.

وقایع ماه مه، خاتمه یک دوره از انقلاب

یکی از آنها را «آلبرت پارسونز» تهیه کرده بود. او از رهبران کارگران انقلابی شیکاگو بود که بعدها به چهره برجسته وقایع ماه مه در «هی مارکت» تبدیل شد. در سال ۱۸۸۲، ترجمه جدید روسی مانیفست برای تربیت نسلی از مارکسیستها منتشر شد که تدارک ایجاد حزب بلشویک لنینی را دیدند.

۷۰ سال بعد از نگارش «مانیفست»، یعنی در سال ۱۹۱۷، پرولتاریای انقلابی برای نخستین بار قدرت را در روسیه بدست گرفت و حفظ کرد. این پیروزی تاریخی در عمل بسیاری از ایده های کلیدی «مانیفست» را به اثبات رساند. در عین حال، ایجاد قدرت دولتی نوین باعث شد که برای نخستین بار آثار مارکسیستی در سراسر جهان بطور گسترده انتشار یابند. یکصد سال بعد از نگارش «مانیفست کمونیست»، مائوتسه دون رهبر کمونیستها در آستانه کسب قدرت سراسری در چین نوشت: «توپیهای انقلاب اکتبر، مارکسیسم، لنینیسم را برای ما به ارمغان آورد.»

طی قرن بیستم، «مانیفست کمونیست» تقریباً به همه زبانهای دنیا ترجمه شده و میلیونها نفر در مسیر کسب رهایی، آن را مشتاقانه مطالعه کرده اند. طی ۱۵۰ سال، «مانیفست کمونیست» مخفیانه توزیع شده، تحت تعقیب قرار گرفته، ممنوع اعلام شده، یا مورد تقدیر قرار گرفته است. این اثر، نمونه زنده ایده هائی است که واقعیت مادی را دگرگون می کنند. این اثر، بمعنای واقعی تاریخ بشر را شکل داده و بر زندگی صدها میلیون نفر تاثیر گذاشته است. تاثیر «مانیفست» گواهی است بر قدرت آن ایدئولوژی علمی که راهنمای مبارزه انقلابی پرولتاریا در راه رهایی نوع بشر است. اینک به پایان قرن بیستم نزدیک می شویم؛ اما عبارات پایانی «مانیفست کمونیست» کماکان بنیان اعتقاد تمامی کسانی است که از ستم بیزارند:

«کمونیستها عار دارند که مقاصد و نظریات خویش را پنهان سازند. آنها آشکارا اعلام می کنند که تنها از طریق واژگون ساختن همه نظام اجتماعی موجود، از راه جبر، وصول به هدف هایشان میسر است. بگذار طبقات حاکمه در مقابل انقلاب کمونیستی بر خود بلرزند. پرولتارها در این میان چیزی جز زنجیر خود را از دست نمی دهند؛ ولی جهانی را بدست خواهند آورد.»

کارگران همه کشورها، متحد شوید!

گنجینه ای از تجارب نوین انقلابی گرد آمده که باید از آنها جمع بندی شود. تا با این کار، شناخت کمونیستها بطور کیفی گسترش و تعمیق یابد.

با وجود این، کنه این سند برجسته، تازگی و قدرتمندی خویش را طی ۱۵۰ سال حفظ کرده و همچنان بیان حقیقت است. شیوه دیالکتیک ماتریالیستی، نتیجه گیری های ژرف اندیشانه درباره امکان محور طبقات، و تحلیل از رسالت تاریخی طبقه نواخته پرولتر، کنه «مانیفست کمونیست» است.

مارکس و انگلس در «مانیفست کمونیست» خاطر نشان کردند که: «انقلاب کمونیستی، رادیکالترین گسست از مناسبات سنتی مالکیت است؛ بنابراین هیچ جای تعجب نیست که تکوین آن، رادیکالترین گسست از ایده های سنتی را شامل می شود.»

سه سال بعد، متعاقب سال ۱۸۴۸، کارل مارکس مجدداً به این موضوع پرداخت و چنین جمع بندی کرد که کمونیسم «اعلام ادامه دار بودن انقلاب است؛ اعلام اینکه دیکتاتوری طبقاتی پرولتاریا نقطه گذار ضروری به محور تمایزات طبقاتی بطور کلی، به محور کلیه مناسبات تولیدی که شالوده آن تمایزاتند، به محور کلیه مناسبات اجتماعی که منطبق بر این مناسبات تولیدی هستند، و به دگرگون کردن کلیه ایده هائی است که از این مناسبات اجتماعی نتیجه می شوند.»

این دو مقوله مارکسیستی که مائوئیستها از آنها بعنوان «دو گسست رادیکال» و «چهار کلیت» یاد می کنند، همچنان نکته مرکزی شناخت ما از تغییرات عمیقی است که پروسه جهانی انقلاب کمونیستی را رقم می زنند.

در سال ۱۸۶۹، ترجمه روسی «مانیفست کمونیست» توسط «باکونین» در سوئیس منتشر شد. این ترجمه به درون مرزهای پادشاهی تزاری قاچاق شد. در سال ۱۸۷۱، زمانی که طبقه کارگر برای نخستین بار قدرت را کسب کرد و برای چند ماه، کمون پاریس را برپا داشت، «مانیفست کمونیست» به راهنمای نسل نوین انقلابی در سراسر اروپا و آمریکای شمالی تبدیل شد. دیگر، بسیاری از کمونیستها خود را «مارکسیست» می خواندند.

طی دهه ۱۸۷۰، ترجمه های مختلفی از «مانیفست» در ایالات متحده منتشر شد.

آلمان را رقم زد. سرکوب حکومتی چند سال ادامه یافت. یک شاعر انقلابی روزهای را توصیف کرد که مردم دائماً در خانه هایشان با شنیدن شلیک جوخه های مرگ - بهنگام اعدام انقلابیون - تکان می خوردند. افرادی که نزد آنها «مانیفست کمونیست» پیدا میشد را در جا دستگیر می کردند.

مانیفستی برای یک جنبش نوین جهانی

مارکس و انگلس دوباره در انگلستان بهم پیوستند و در آنجا برای ایجاد دوباره تشکیلات کمونیستی و طراحی یک ارگان انقلابی جدید فعالیت کردند. در آن زمان مارکس ۳۱ ساله بود و انگلس هنوز ۳۰ سال هم نداشت.

مارکس از پراتیک فشرده انقلابی سالهای ۱۸۴۸ و ۱۸۴۹ بسیار آموخته بود. او در مورد انقلابات پرولتاری چنین نوشت: «آنها مدام از خود انتقاد می کنند؛ پی در پی حرکت خود را متوقف می کنند و به آنچه ظاهراً انجام یافته، باز می گردند تا بار دیگر آن را از سر بگیرند. خصلت نیم بند و جوانب ضعف و فقر تلاشهای اولیه خود را بیاد استهزاء می گیرند، دشمن خود را گوئی فقط برای آن بر زمین می کوبند که از زمین نیروی تازه بگیرد و بار دیگر غول آسا علیه آنها قد برافرازد، در برابر هیولای مبهم اهداف خویش آنقدر پس می نشینند که سرانجام وضعی پدید آید که هرگونه راه بازگشت آنها را قطع کند و زندگی، خود با بانگ صولتند اعلام دارد که: *Hic Rhodus, hic salta!* «گل همینجاست! همینجا برفص!»

بعد از سال ۱۸۴۸، کمونیسم دیگر یک «شیخ» نبود، بلکه یک جنبش واقعی و با رگ و ریشه بین المللی بود. «مانیفست کمونیست» ممتازترین و بانفوذترین سند این جنبش محسوب می شد. انگلس بعدها نوشت که مانیفست، «راه و رسم عمل» را برای کمونیستها به پیش گذاشت تا در نبرد «بمشابه یک ارتش واحد تحت یک پرچم واحد» حرکت کنند.

از آنجا که «مانیفست» حاوی یک تحلیل ماتریالیستی بود و یک سنتز زنده را ارائه میداد، و قتیکه چند سال بعد مارکس و انگلس به آن نگاه میکردند برخی بخشهای این سند را کهنه می یافتند. طی ۱۵۰ سال اخیر، دنیا تغییرات بسیاری کرده است.

سندی از حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست - لنینیست)

مائوئیسم

زنده است، می جنگد، پیروز می شود و به پیروزی ادامه می دهد!

مقاله زیر برای نخستین بار در «هالکین گونلوگو» نشریه حزب کمونیست ترکیه (مارکسیست - لنینیست) (شماره های نیمه اول و دوم سپتامبر ۱۹۷۷) چاپ شد.

ما در سپتامبر ۱۹۷۶ جسم مائوتسه دون را از دست دادیم. اما مائوئیسم هنوز زنده است و در مقام رهبری پرولتاریا و مردم ستمدیده دنیا نبرد را به پیش می برد. بزرگداشت مائو به معنای دفاع از مائوئیسم و بکار بست آن است. اصل برای هر فرد مائونیست اینست؛ وگرنه کمونیست نیست و پیروزی را هم نمی تواند بدست بیاورد. بعد از مرگ مائو، مشکلاتی که پیش پای جنبش انقلابی پرولتری در سطح جهانی، جنبش بین المللی کمونیستی و انقلابی قرار گرفته، اهمیت رهبری مائو را به ما نشان داده است. افرادی نظیر انور خوجه که بعد از مرگ مائو به انتقاد از وی پرداختند (و تا وقتی که زنده بود حتی یک کلمه در نقد وی به زبان نیاوردند) در واقع مداح خروشچف شدند. تاریخ، ماهیت واقعی اینان و نیز اهمیت رهبری مائوئیسم را به ما نشان می دهد.

مائوئیسم، ضد امپریالیسم و نوکرائش و علیه هر شکلی از ارتجاع در دنیا است. مائوئیسم بالاترین مرحله در مبارزه بخاطر کمونیسم است. تحولات دنیا بر خصلت علمی مائوئیسم مهر تایید می نهد. اینکه ما کشورهای سوسیالیستی خویش را از کف داده ایم، خود تاییدی بر این تحلیل علمی مائونیستی است که سوسیالیسم

یعنی مبارزه بین دو راه و دو طبقه. و در دوران سوسیالیسم روشن نیست که کدام طبقه بر دیگری پیروز خواهد شد. به همین علت، مائوئیسم پرچم پرولتاریای بین المللی در نبرد بخاطر کمونیسم است. انقلاب فرهنگی نقطه عزیمت مبارزه بین المللی در راه کمونیسم است. این انقلاب تعیین می کند که دفاع از کمونیسم واقعی است یا نه. اگرچه اشکال مبارزه در کشورهای مختلف با هم فرق می کند اما مضمون یکی است. در حال حاضر نسلی از کمونیستها در صحنه است که با درک و بکار بست شیوه علمی مائوئیسم علیه ریزیونیزم و اپورتونیسم مبارزه کرده است. روشن است که هرکس باید چه قبل و چه بعد از کسب قدرت این را بفهمد که انقلاب باید تحت دیکتاتوری پرولتاریا ادامه یابد. مدافعان این تنوری که گویا تحت سوسیالیسم نه طبقات موجودند و نه بورژوازی، ورشکسته اند. ما دیده ایم که حتی مالکیت سوسیالیستی بر نیروهای مولده هم نتوانسته این مسئله که بالاخره چه طبقه ای پیروز خواهد شد را حل کند. در سراسر دوران سوسیالیسم، که معنایش مبارزه برای گذار از سوسیالیسم به کمونیسم است، پایه ای برای احیای سرمایه داری وجود دارد؛ اگرچه پرولتاریا در قدرت است. بورژوازی و پایه بازتولید آن همچنان موجودند.

تحت سوسیالیسم اگرچه مناسبات مالکیت عمومی به میزان زیادی پیشرفت کرده، اما

بعلت موجودیت حزب و دولت، و وضعیت مناسبات تولیدی، نمی توان قبل از دستیابی به کمونیسم در مقیاس جهانی این مناسبات را بطور کامل برقرار کرد. تا زمانی که حزب و دولت مالکیت عمومی را کنترل می کنند، هنوز راه درازی تا مالکیت عمومی به معنای واقعی باقی می ماند. علیرغم خواست ما، این یک واقعیت ناگزیر است.

بورژوازی نوحاسته در سوسیالیسم عمدتاً در حزب و دولت متمرکز می شود و قدرتش را از تضادهای سوسیالیسم می گیرد. بورژوا بوروکراتهای نوحاسته ای نظیر خروشچف که پشت نقاب سوسیالیستی پنهان شده بودند، این واقعیت را به ما نشان داده اند.

اینک هرکس می تواند خطر احیای سرمایه داری را به چشم ببیند؛ ورشکستگی تنوری عدم وجود بورژوازی در سوسیالیسم را مشاهده کند. روشن است که خطر عمده از جانب بورژوازی نوحاسته ای است که از دل حزب و دولت سر بلند می کند. خلاصه کنیم، دولت ابزار حاکمیت یک طبقه بر طبقه ای دیگر است. این حتی در سوسیالیسم و تحت قدرت پرولتری نیز صدق می کند. متأسفانه، تنوری سوسیالیسم بی طبقه، نافی تنوری لنینیستی دولت بوده و مطرح می کند که وظیفه دولت پرولتری صرفاً دفاع در برابر امپریالیستها و حملات خارجی علیه کشور سوسیالیستی است. این واقعیتی است که دفاع از کشور سوسیالیستی در برابر

مبارزه طبقاتی، مبارزه بین دو راه و مبارزه سیاسی و اقتصادی و اجتماعی نیازمند انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی است. سوسیالیسم نقش حزب و دولت و خطرانی که با اینها همراه است را به ما نشان داد؛ اهمیت خط ایدئولوژیک و سیاسی و ضرورت وجود پیشاهنگ برای عملی کردن تحولات انقلابی را به ما نشان داد.

مائوئیستها بر نقش توده ها در انجام انقلاب تاکید می گذارند؛ مائوئیستها علیه اشتباهات کسانی که نقش توده ها را به عرصه تولید محدود می کنند، و خود را متخصص امور سیاسی و اقتصادی می دانند، مبارزه می کنند. اصل و جوهر ماتریالیسم دیالکتیک علیه کسانی است که فقط یک درک مکانیکی از مناسبات شعور و ماده، و تبدیل ماده به شعور و شعور به ماده دارند. به همین علت، مائوئیسم علیه کسانی است که فقط بشیوه ماتریالیسم عامیانه، مناسبات بین روینا و زیرینای اقتصادی و بین اقتصاد و سیاست را می فهمند. مائوئیسم خط سوسیالیسم بی طبقه و حزب و جامعه یکدست را نقد می کند. مائوئیسم در عمل ریشه های تضادهایی که بین پیشاهنگ و توده ها، بین کار فکری و کار یدی، بین شهری و روستائی وجود دارد و قوانین و مسائل بورژوائی است که در جامعه کارکرد دارد را توضیح داده است. مائو در آثاری نظیر «درباره ده مناسبات بزرگ» و «نقد اقتصاد شوروی»، رویزونیستهای که مناسبات بین صنایع سنگین، کشاورزی و صنایع سبک، بین برنامه ریزی مرکزی و ابتکار عمل محلی، و اهمیت نقش پیشاهنگ در رهبری توده های وسیع را نمی فهمیدند را در عمل نقد و افشا کرد. خلاصه اینکه، علم ما از طریق مائوئیسم در عرصه های اقتصاد، فلسفه و سوسیالیسم علمی به مرحله ای به لحاظ کیفی بالاتر رسیده است. مائو نه دنباله رو توده ها بود؛ و نه اینکه در مقابلشان می ایستاد و به آنها دستور می داد. او برخلاف لیبرال ها، نافی نقش پیشاهنگ نبود؛ مثل بوروکراتها فرمان صادر نمی کرد؛ مائو مدافع اقتصاد بازار آزاد که نافی نقش رهبری متحد مرکزی است نبود. مائو نمونه مشخصی از مناسبات دیالکتیکی بین تمرکز و عدم تمرکز بود. او بطور ریشه ای به نقد تمرکز بوروکراتیک و آنارکو سندیکالیسم پرداخت. او جوانب پیچیده سیاسی و اجتماعی و اقتصادی سوسیالیسم را دید. او در عین حال که از ضرورت صنایع سنگین می گفت، فراموش

کماکان تضاد رهبری کننده - رهبری شونده (بین حزب و توده ها) را با خود حمل می کند. اگر می خواهیم از قدرت پرولتری به مثابه ابزاری برای پیشروی بسوی کمونیسم استفاده کنیم، بدون چون و چرا به خط ایدئولوژیک و سیاسی مائوئیستی احتیاج داریم. حزب و قدرت پرولتری، از تقسیم کار کهن نتیجه می شوند. اگرچه حزب نماینده منافع پرولتاریا و زحمتکشان است و به مثابه ابزار رهبری توده ها در راه کسب قدرت، نقشی تعیین کننده بازی میکند، اما رهبری کماکان تضاد بین حزب و دولت از یکسو و توده های وسیع خلق از سوی دیگر را هدایت می کند. تضاد بین کار فکری و کار یدی، بین رهبری کننده و رهبری شونده، بین شهر و روستا، واقعیت سوسیالیسم را به مثابه یک جامعه در حال گذار در سراسر دوران مابین سرمایه داری و کمونیسم، تشکیل می دهد. این تضادها اتفاقی نبوده بلکه پایه های اقتصادی و اجتماعی دارند. این پایه از خودبستگی نیز هست. به همین علت، قدرت پرولتری یک جنبه بورژوائی هم دارد. طی تحولات انقلابی در عرصه های اقتصادی و سیاسی و فرهنگی، خط ایدئولوژیک و سیاسی مائوئیستی برای تغییر این جنبه بورژوائی، مهم و ضروری است.

انقلاب فرهنگی پرچم مبارزه ما علیه هر نوع بورژوائی است. بر مبنای نگرش انقلاب فرهنگی، می توان مردم را در نبرد علیه بورژوائی و بوروکراسی او رهبری کرد؛ توده ها را در نظارت و اداره حزب و دولت رهبری کرد؛ آنها را قادر ساخت که تحت رهبری پیشاهنگ به بحث و سازماندهی در میان خود بپردازند؛ بر مبنای نگرش انقلاب فرهنگی می توان یک فضای زنده ایدئولوژیک و سیاسی بوجود آورد که در آن تحت رهبری مائوئیستی، تجارب درک و جذب شوند و ابتکار عمل عظیمی پدید آید. یک رهبری پیشاهنگ نیازمند علمی است که بتواند دید مردم را نسبت به راه صحیح روشن کند. با دیدگاه انقلاب فرهنگی، حزب و دولت که بازمانده از جامعه طبقاتی هستند، می توانند به توده های وسیع خدمت کنند. بوروکراسی، ابتکار عمل توده ها را خفه می کند؛ اما پیشاهنگ پرولتری اهرمی است که زنجیرها را می شکند. رهبری کردن مردم به معنی فرمان صادر کردن نیست، بلکه متحد کردن مبارزات آنها برای دستیابی به هدف است. سوسیالیسم بـمـثـابـه یک جامعه در حال گذار، توسط انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی و مائوئیسم نشان داد که

تجاوز امپریالیستی یک وظیفه دولت پرولتری است؛ اما وظیفه عمده آن حل تضادهای جامعه سوسیالیستی، خاصه تضادهای آنتاگونیستی است که می تواند اشکال و شیوه های گوناگون به خود بگیرد. به همین خاطر، قدرت پرولتری ابزاری برای ادامه انقلاب پرولتری است. تحت قدرت بورژوائی نخواستی ای که توانش را از جوانه های سرمایه داری در خاک سوسیالیسم گرفته، مسیر حرکت بسوی کمونیسم ۱۸۰ درجه منحرف خواهد شد. بعلاوه، خطر از جانب بورژوائی قدیمی و سرنگون شده ای که کماکان موجودیت دارد هم مطرح است. تنها ضامن اینکه قدرت ستمدیدگان به نفع کمونیسم مورد استفاده قرار گیرد، خط مشی مائوئیستی است. تحت سوسیالیسم، اصل «بهر کس به اندازه کارش» کماکان نوعی اقتصاد بورژوائی است، و گذر به اصل «بهر کس به اندازه نیازش» و زوال دولت، نیازمند قدرت و خط مشی مائوئیستی است. بدین طریق است که حق کنترل مستقیم ستمدیدگان تامین می شود و به اجراء در می آید. دولت و حق بورژوائی نیز همانند مشکلات دیگر، از طبیعت سوسیالیسم به مثابه یک جامعه در حال گذار نتیجه می شود. تحت سوسیالیسم ما نباید وظایف مربوط به نابودی جامعه طبقاتی و قرار دادن دولت در موزه عتیقه ها را تا زمانی که اصل «از هرکس به اندازه توانایش» بهرکس به اندازه نیازش» برقرار شود، به تعویق بیندازیم. ما نمی توانیم این وظایف را کنار بگذاریم و بگوئیم مربوط به حالا نیست. آیا رهبری انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی این را بما نیاموخته است؟ بورژوائی چنین چیزی را نمی خواهد؛ ولی ما که قرار نیست پاسخگوی خواسته های او باشیم.

با دفن به اصطلاح سوسیالیستها، سوسیال امپریالیستها، سوسیال فاشیستها و بورژوا دمکراتها هم به خاک سپرده شدند. خدا رحمتشان کند! ضدیت خط رویزونیستی با مائوئیسم را می فهمیم. ولی نمی فهمیم چرا انقلابیون و دمکراتها در این مرداب ایدئولوژیک رویزونیستی گرفتار شده اند! ما وظیفه نجات آنها را بدوش می گیریم. اما آنها خودشان هم باید خواهان درمان باشند. همانگونه که مارکس خاطر نشان کرد، هیچکس نمی تواند به کسانی که نمی خواهند از تجارب و اشتباهاتشان درس بگیرند، کمک کند.

برای فهم پایه و اساس شیوه علمی و درک واقعیت، نخست باید تردیدها و تعصبات را کنار گذاشت. نگاهی به علم پرولتری این واقعیت را به ما نشان می دهد. تحت رهبری پرولتری، قدرت پرولتری

نمی کرد که ضرورت صنایع سبک را هم گوشزد کند. این خط در چین چند صد میلیونی باعث هرج و مرج نشد. فقط توسط خط مائوئیستی بود که توده ها توانستند در امر شرکت در تولید رهبری شوند و زحمتکشان توانستند فعالانه در رهبری جامعه و نظارت و اداره کامل بر حزب و دولت شرکت جویند.

مشی مائو در مورد ارتش خلق این بود که چنین ارتشی باید یک ارتش پر تحرک و پویا باشد و در تولید شرکت جوید و وظایف انقلابی را به پیش برد. ارتش خلق نباید یک ارتش بوروکراتیک باشد که نسبت به منافع خلق بی تفاوت است. او می دانست که وجود ارتش یک ضرورت است، اما هدف نیست. رهبری مائو نافی نیاز به ارتش نبود اما همزمان به سازماندهی میلیشای خلق می پرداخت.

تحت رهبری انقلاب کبیر فرهنگی

پرولتاریایی، مائوئیسم را بزرگ می داریم!

هر دمکراسی، یک قدرت طبقاتی است. هر قدرتی، یک دمکراسی است. هیچ دمکراسی وجود ندارد که ورای قدرت طبقاتی باشد. معنی این حرف اینست که هر دولتی، یک ابزار دیکتاتوری طبقه ای که نمایندگیش را می کند علیه سایر طبقات است. بعقیده ما، روشن است که دمکراسی پرولتری نماینده کیست؛ بر چه کسی حکم می راند و چه اهدافی را به پیش می برد. این دمکراسی زحمتکشان است. هدف تحت رهبری مائو، کسب قدرت، نظارت و اداره قدرت، و تضمین قدرت و ادامه انقلاب است. این یک دیکتاتوری همه جانبه بر بورژوازی است. این سلاحی برای دستیابی به هدف نهایی کمونیسم است. مهمترین مسئله اینست که چه کسی نهادهای قدرت را که وسیله رسیدن به کمونیسم است، در دوران سوسیالیسم کنترل می کند؟ وجود رهبری مائوئیستی برای متحول کردن جامعه در جهت کمونیسم و ارائه منافع و حقوق خلق، حائز کمال اهمیت است. اگر ایورتونیسم و ریزونیسم کنترل و رهبری را بدست بگیرند، در همه زمینه ها باعث عقبگرد خواهند شد و سرمایه داری را احیاء خواهند کرد. هدف ما برقراری قدرت پرولتری است؛ اما این کار بخودی خود و بدون یک پیشاهنگ پرولتری انجام نخواهد شد. کسانی که پیشاهنگ و توده ها را در مقابل یکدیگر قرار می دهند، رهبری پیشاهنگ مائوئیست را نفی کرده و از یک فلسفه ماتریالیستی عامیانه و شیوه اقتصاد سیاسی عامیانه استفاده می کنند.

لیبرال های به اصطلاح «چپ» که می کوشند به خاطر جنایات بورژوازی جدیدی که در کشورهای سوسیالیستی سابق شکل گرفت، علم ما را محکوم کنند، افرادی رذل و عامی گرا هستند. آنها بویژه به نقش حزب کمونیست تحت دیکتاتوری پرولتاریا حمله می کنند؛ یعنی چیزی که ما نمی توانیم از آن دست بکشیم. جهان بینی آنها نمی گذارد که تضادهای جامعه سوسیالیستی که یک دوره گذار بین سرمایه داری و کمونیسم است را ببینند. به علت همین دیدگاه خودبخودی، آنها به محاسبه سود و زیانهای علم ما می پردازند و به آنجا می رسند که بگویند، کمونیسم مرده و شکست خورده است.

بما وجود این، کمونیستها مسلما اشتباهاتی داشته اند. زمانی که مائو تضادهای جامعه سوسیالیستی را توضیح می داد، درسهایی را از اشتباهات سوسیالیستها و دیگران بر سر این موضوع بیرون کشید. او نشان داد که انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی راه ادامه انقلاب تا کمونیسم است. او پایه شکل گیری یک بورژوازی نوخاسته تحت سوسیالیسم را توضیح داد. او نشان داد که چگونه عادات و ایده ها و سنت ها باعث انحطاط توده ها شده، و راه حل قضیه، پایداری بر پیشبرد انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی است؛ زیرا بورژوازی می تواند درون نهادهای قدرت پرولتری به حیات خود ادامه دهد و کنترل اعمال کند. به همین علت، انقلابی کردن کل عرصه روبنا در قدرت دولتی و جامعه ضروری است. آیا بدون حزب، می توانیم انقلاب کنیم؟ اهمیت نقش پیشاهنگ، خود را در رهبری مردم برای انجام انقلاب بر اساس یک خط صحیح نشان می دهد. به اصطلاح «چپ» لیبرال از اشتباهات و نقاط ضعف کمونیستها (مثلا اینکه بحد کافی نقش توده ها یا رابطه ماتریالیستی دیالکتیکی بین پیشاهنگ و توده ها را نفهمیده بودند) استفاده می کنند، تا در نقش توده ها اغراق کرده و نقش پیشاهنگ را نادیده بگیرند. به یک کلام، انقلاب با این تئوری نمی تواند به پیش برود زیرا کانون توجه این تئوری فقط توده ها هستند. ابتکار عمل توده های انقلابی با وجود پیشاهنگ ضدیستی ندارد. برعکس، به آن نیاز دارد. سنتزی که باید حاصل شود اینست که وحدت پیشاهنگ کمونیست و توده ها بدست آید؛ نه اینکه این دو در مقابل هم قرار داده شوند. شکل مهم است اما نمی توان آن را بالاتر از محتوا قرار داد. مگر خروشچف از مالکیت خلق در شکل شورائی

استفاده نکرد؟ بله؛ شکل مهم است اما عامل کلیدی، محتوا است. ریزونیستهای خروشچفی یا دن سیائو پینگ می توانند از این یا آن شکل استفاده کنند. یعنی اگر خط مائوئیستی و رهبری پیشاهنگ موجود نباشد، شکل بتنهایی نمی تواند نماینده و ضامن منافع مردم باشد. تحت عنوان مبارزه با بوروکراسی، نمی توان نافی نقش پیشاهنگ شد. در غیر اینصورت، این کار به قدرت گیری بورژوازی می انجامد. به اصطلاح «چپ» لیبرال از مثال کمون پاریس استفاده می کند، اما این استفاده از همان نقاط ضعفهایی است که باید رفع شوند. یکی از این ضعفها، فقدان یک پیشاهنگ کمونیستی بود. کسانی که پرچم نقاط ضعف کمون را بلند می کنند و آن را به مثابه یک تئوری مقدس ارائه می دهند، از ما دعوت می کنند که بدون چراغ وارد تونل شویم! اما مائوئیسم خورشید راه ماست و میراث علمی ما را ارائه می دهد. مائوئیسم نشان می دهد که چگونه باید از طریق برپائی کمون خلق تحت رهبری حزب از کمون پاریس دفاع کرد؛ چگونه باید قدرت را به شیوه کمیته های انقلابی اعمال کرد؛ چگونه مردم را عملا در جریان شرکت در تولید و غیره رهبری کرد.

مدافعان آنارشیزم صرفا افراد خرافاتی هستند که نمی توانند از سیستم موجود گسست کنند؛ برعکس مردم را از نظر تئوریک و عملی به این سیستم وابسته نگاه می دارند.

ما در گذشته و حال از کمون پاریس به مثابه یک شاخص و راهنما دفاع کرده ایم؛ اما نه به شیوه آنارشیزمها. امروز دیگر گفتن اینکه ما کمونیسم را قبول داریم کافی نیست؛ فقط دفاع از دیکتاتوری پرولتاریا و قبول آن کافی نیست؛ ما باید در عین حال مدافع ادامه مبارزه طبقاتی تحت دیکتاتوری پرولتاریا باشیم. فهم و درک و بکار بست این موضوع در عمل، همانگونه که در نمونه ادامه انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی دیدیم، اهمیت بسیار دارد. مسلما دیکتاتوری فقط به معنی اعمال قهر نیست. شکل دیکتاتوری پرولتاریا و اینکه هیچ حقی (مثلا در انتخابات و غیره) به بورژوازی داده خواهد شد یا نه، کاملا وابسته به شرایط مشخص است. ما باید تفاوت هایی که در شکل و نه در محتوا، بین نمونه های شوروی و چین وجود داشته را بفهمیم. علت این تفاوتها، تفاوت در شرایط مشخص بوده است.

اصل ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری

بگیرد، مبارزه کردند. برای تغییر عقاید توده ها، نمی توانیم از مبارزه ایدئولوژیک اجتناب کنیم. می دانیم که فرهنگ مسلط در تمامی جوامع، فرهنگ طبقه مسلط است. انقلاب فرهنگی به معنی گسست از عادات و سنت های کهن بوده و کلید این کار محسوب می شود. بعقیده رویزیونیستها، انقلاب فرهنگی ترور مطلق بود. امپریالیستها و نوکرائشان ادعا می کنند که انقلاب علیه مردم بود. مخدوش نشدن صف دوست و دشمن در جریان انقلاب، اهمیت بسیار دارد. برای اینکه بتوان دشمن را واقعا شکست داد، اتحاد با دوستان و در عین حال مبارزه با اشتباهات آنها و بکار بست خط طبقه ما اهمیت دارد. این یک مسئله اصولی است. استفاده از خشونت علیه مردم یک جنایت است و در انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چنین کاری انجام نشد. هر مانع یا سدی از برابر شور و شوق و ابتکارات انقلابی مردم کنار زده شد، و انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی عالیترین مثال از دمکراسی توده ای در تاریخ انقلاب پرولتری بود. کادریهای انقلاب فرهنگی انتخابی بوده و تحت نظارت قرار داشتند، و توده ها می توانستند آنها را از مقامشان عزل کنند. همانطور که قبلا توضیح دادیم، سرنگون کردن افراد یک وسیله است، نه هدف. حتی در مورد رویزیونیستها هم دیدیم که این به معنی تغییر جهان بینی آنها و تجدید تربیتشان بود؛ به معنی درگیر کردنشان در کار تولیدی بود؛ به معنی این بود که تحت نظارت توده ها قرار گیرند.

در مورد توده ها و افرادی که مرتکب اشتباه شده اند، خیلی مهم است که فرهنگ مائوئیستی یعنی درمان بیماری برای نجات بیمار، و استفاده از بروز اشتباهات آنها به مشابه فرصتی برای تربیت آنها، در پیش گرفته شود. بعقیده مائوئیستها ما باید به خود به مشابه یک پزشک نگاه کنیم؛ مگر در مورد بیمارانی که قابل علاج نیستند و نمی توان کمکی به پیشرفتشان کرد. آیا پزشک حق دارد به یک بیمار شلیک کند؟ چنین پزشکی وظیفه خود را نمی شناسد و احمقی بیش نیست. این وظیفه چیست؟ کشف بیماری و سپس درمان مناسب. این واقعیتی است که برخی سکتاریستها که برای اعمال اتوریته خود از زور استفاده می کنند، به مائو انتقاد می کنند که یک لیبرال است. با وجود این، مائو هرگز از مبارزه با اشتباهات جلوگیری نکرد. برعکس، مائو از روش وحدت - مبارزه - وحدت، چه در حزب

علیه پلیس را محکوم کرد. (این اقدام چپ های لیبرال از نظر ایدئولوژیک، درست مثل محکوم کردن انقلاب فرهنگی در چین بود). مائو در جواب کسانی که شورش توده ها را محکوم می کردند چنین گفت: انقلاب مجلس مهمانی نیست. مسلما در یک دوره انقلابی، اینطور نیست که هیچگونه عمل افراطی انجام نگیرد. اینهم نیست که ما وظیفه تربیت توده ها را بر دوش نداریم. اما مسائل اینجا و آنجا را نمی توان عامل عمده یا جوهر شورش توده ها دانست.

این یک جنایت است که به جای ضربه زدن به مرتجعین، جلوی این ضربات گرفته شود. طی دوران انقلاب فرهنگی، سرنگون کردن رهروان سرمایه داری یک وسیله بود، اما هدف نبود. هدف، تغییر جهان بینی مردم و به پیش راندن امر کمونیسم بود. حتی لیوشائو چی و دن سیائو پین که آماج عمده انقلاب فرهنگی بودند را هم نکشتند. این خود چهره دروغینی که از انقلاب فرهنگی به نمایش می گذارند و آن را بشدت خشن و خونبار معرفی می کنند را برملا می سازد. برای کمونیستها رابطه بین اهداف و ابزار دستیابی به آنها، یک مسئله اصولی است و باید برای کسانی که به این امر واقف نیستند، مسئله را روشن کرد. ما باید همچنان توضیح دهیم که دشمن و مخالفانی داریم. اما ما یک دشمن شخصی نداریم. به همین خاطر، حتی درون صفوف خودمان هم نمی توانیم مبارزه طبقاتی را به مبارزه شخصی تبدیل کنیم. ما نمی توانیم آنچه خلاف اهدافمان است را قبول کنیم. برای مثال، برخورد غیر انسانی با دیگران، شکنجه، نابودی محیط زیست، کار مالی که علیه منافع ستمدیدگان و پرولتاریا باشد، تجارت مواد مخدر، همگی جزء وظایف بورژوازی است. خلاصه کنیم، استثمارگران برای ادامه حیات رژیم خود، این فلسفه پراگماتیستی ارتجاعی را در پیش می گیرند که از هر وسیله ای برای تداوم حاکمیت باید استفاده کرد. نسل انقلاب فرهنگی هیچگاه مطرح نکرد که حزب و قدرت بالاتر از هر چیز قرار دارد. آنها از حزب و قدرت دولتی برای رهایی توده های ستمدیده و تهدیدست استفاده کردند. آنها حزب و قدرت دولتی را بمثابة سلاحی برای دستیابی به یک جامعه بی طبقه در جهت دگرگون ساختن جهان مورد استفاده قرار دادند. منافع خلق همیشه و در هر کجا، اصل راهنما است. کمونیستها علیه فلسفه پراگماتیستی دن سیائو پین که می گفت مهم نیست گربه سیاه است یا سفید، مهم اینست که موش

پرولتاریا را نمی توان نفی کرد. همانطور که تجارب قبل نشان داده، بقایای سرمایه داری تحت سوسیالیسم یک پدیده مشخص است. به قول مائو، جانی که جaro نرسد، گرد و خاک باقی می ماند و خود بخود ناپدید نخواهد شد. بنابراین فقط درک مبارزه طبقاتی کافی نیست. ما باید نیاز به دیکتاتوری پرولتاریا و پیشبرد آن را در عمل، در چارچوب پیشبرد انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا قبول کنیم. در غیر این صورت، آموزه یا تئوری دیکتاتوری پرولتاریا تحریف خواهد شد.

افراد بسیاری هستند که از نظر تشکیلاتی به حزب کمونیست و قدرت پرولتاری می پیوندند، اما از عادات جامعه کهن نیرو می گیرند و از نظر ایدئولوژیک، با پرولتاریا نیستند. این افراد، خاصه در دوران سوسیالیسم، از این نیرو بویژه در سطوح رهبری حزب برای منافع خود استفاده می کنند؛ و در عین حال پرچم سرخ را همچنان در دست دارند.

بنابراین ما نمی توانیم از دیکتاتوری برای جلوگیری از بورژوازی کهن و نوحاسته دست بکشیم. انقلاب، حق و وظیفه ماست. شورش علیه مرتجعین بر حق است. اما اگر از این حق علیه توده ها استفاده شود، یعنی آن را تحریف کرده ایم.

حملات زیادی به انقلاب فرهنگی می شود. بسیار طبیعی است که مرتجعین به این انقلاب عظیم سیاسی تحت رهبری مائو حمله کنند. این انقلاب، وحشت مرگ را به جان بزرگ اربابان جهنم انداخت؛ چه انتظاری از انقلاب فرهنگی داشتند؟ آیا می شد جنبش فرهنگی انقلابی را از برخورد به بورژوازی که مواضع قدرت را در دولت پرولتری غصب کرده بود، باز داشت؟! شورش علیه مرتجعین، وظیفه انقلابی ماست. و انقلاب فرهنگی راه این کار را به ما آموخته است. ضجه های «چپ» لیبرال به معنی حمایت از حمله امپریالیستها و نوکران آنها به انقلاب فرهنگی است. آنها به انقلاب فرهنگی حمله می کنند، چرا که بورژوازی نوحاسته را از طریق رهبری توده های انقلابی توسط مائوئیسم در هم شکست. تعجب نمی کنیم که روند چپ لیبرال جدید به انقلاب دشنام می دهد و محتوای انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی را تحریف می کند. دهقانان فقیر در چین که علیه فنودال های بزرگ و قدرت آنها شورش کرده بودند، از سوی مخالفانشان یاغی و بی سر و پا معرفی می شدند. یا برای مثال، در تظاهرات اول ماه مه سال ۱۹۹۶ در استانبول، رهبر اتحادیه کارگری چپ لیبرال، شورش کارگران

دیدگاه اروپا مرکز بینانه توضیح می دهند، ابلهانی «متمدن» هستند. آنها با این تئوری، تا زنده اند هیچ انقلابی را به چشم نخواهند دید!

درون این سیستم، تدریج گرایان رفرمیست به الگویی تبدیل شده اند که از طریق آنها می شود فهمید که چگونه می توان انقلابی نبود. منظورمان همین «چپ لیبرال نو» است، که برای «نظم نوین جهانی» تبلیغات می کند و انتظار دارد که با حمایت و استقبال امپریالیستها روبرو شود. رفرمیسم مبارکشان باشد! برای ما خط یعنی راهنمای عمل؛ و عمل عمده است. بنابراین، شیوه لنینیستی یعنی:

- وحدت تئوری و عمل
- محتوای عمل، اساس است و نه شعارها
- توده ها باید تحت رهبری پرولتاریا آماده شوند و برای انقلاب بپا خیزند
- شخص باید جرات کند و از تجارب، اشتباهات کوچک و بزرگش بیاموزد
- باید همیشه در راه کمونیسم پیشروی کرد

ما بطور ریشه ای مخالف احزاب انترناسیونال دوم هستیم و از مفهوم لنینیستی حزب دفاع می کنیم. اما نمی توانیم به اینجا محدود شویم. ما درک مائوئیستی از حزب را پذیرفته ایم و این به معنای گشودن دروازه ای نوین است.

از طریق این درک و این خط است که ما علیه درک حزب «یکدست» و جامعه «یکدست» مبارزه می کنیم. ما از طریق مبارزه، وحدت، مبارزه، اقناع و تغییر، می توانیم این خط را درون حزب و توده ها ارائه دهیم؛ و از این طریق است که مبارزه بین دو راه و بین خطوط صحیح و غلط را می توان درک کرد. هرگز نمی توان به پیروزی مطلقا کامل در حزب و جامعه دست پیدا کرد؛ و بدون مبارزه، نمی توان قدرتمند شد. باید این را بفهمیم. بعلاوه، ما می توانیم با عزم و وحدت عمل خویش، فعالیت در حزب و تحت سوسیالیسم را هماهنگ کنیم. حزب، فدراسیونی از حکام و اربابان نیست! درک از حزب مائوئیستی بر وحدت میان حزب و توده ها استوار است و معنی اش اینست که مردم را قادر سازیم به حرکتی پیشرو دست بزنند و جامعه را در مسیری به پیش برند که دیگر نیازی به حزب یا دولت در میان نباشد.

مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم

راهنمای ماست!

مائوتسه دون از میراث رفقا مارکس، انگلس، لنین و استالین دفاع کرد و تحت

جنگ خلق و انقلاب دمکراتیک نوین خلق با پیشبرد این وظایف در راه قدرت دمکراتیک نوین، رابطه ای دیالکتیکی دارد. وقتی می گزینیم وظیفه جنگ خلق فقط نظامی نبوده بلکه وظیفه ای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی هم هست، منظورمان همین است. رابطه بین جنگ و سیاست این واقعیت را توضیح می دهد. جنگ انقلابی ابزاری برای ادامه سیاستهای انقلابی است. ما باید سریعاً نقاط ضعف و ناتوانی های خود را رفع کنیم. طی دوران تدارک انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی، شعاری که جلو گذاشته شد مبارزه با «چهار کهنه» بود. باید از این شعار بیاموزیم و آن را در شرایط مشخص خود بکار بندیم. نقاط ضعف و مشکلات با آینده پیروزمند و درخشان، یک وحدت اضداد را تشکیل می دهند. زمانی که اینها را درست تحلیل کنیم می توانیم رفشان کنیم. نباید مثل کسانی رفتار کنیم که فقط مشکلات و دشواریها را می بینند، اما راه حل را سازمان نمی دهند، آینده درخشان را پی ریزی نمی کنند. و نباید مثل کسانی رفتار کنیم که خیلی مغرور و متفرعن هستند و توجهی به نقاط ضعف خود ندارند. انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی نمی تواند بپذیرد که مشکلی بدون راه حل باشد. برای ما این نکته کاملاً روشن است و می دانیم که چه باید کرد و چه نباید کرد. اینک به بحث در مورد این نکته می پردازیم.

مواجهه با حملات

حملات لیبرالی علیه پرولتاریا و زحمتکشان که از سلاح کائوتسکی و برنشتین شلیک می شد، گلوله های نم کشیده بود. این حملات، تف سر بالا بود. لیبرال ها دمکراسی مجرد را می ستایند و به زحمتکشان قدرتمند تحت رهبری پرولتاریا دشنام می دهند، و همزمان برای محدودیت هائی که علیه طبقات بورژوا اعمال می شود، اشک می ریزند. امروز بیشتر از دیروز ضرورت ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا را می دانیم. می دانیم که احزاب انترناسیونال دوم چه لطماتی ببار آوردند. دیدگاه اروپا مرکز بینانه آنها از تئوری نیروهای مصلوبه سرچشمه می گرفت؛ می گفتند در کشورهای که طبقه کارگر اکثریت اهالی را تشکیل نمی دهد، پرولتاریا نباید برای کسب قدرت تلاش کند. محترمانه گفته باشیم، این پیشنهاد ارزانی خودشان باد! کسانی که احیای سرمایه داری در کشورهای سوسیالیستی سابق را با این

و چه در جامعه، و مبارزه با اشتباهات برای رسیدن به سطح بالاتری از وحدت، استفاده کرد. بوروکراتهای مغرور و گردن کلفت نمی توانند درک کنند که چرا مائو به ۹۵ درصد اهالی اعتماد داشت و آنها را خوب و صادق می دانست. بوروکراتهای متفرعن هرگز توجهی به سرچشمه اشتباهات و شرایط واقعی توده ها ندارند. کسانی که فکر می کنند هرگز اشتباه نمی کنند و کسانی که بشدت در پی دستیابی به قدرتی خدای گونه هستند، به دشمنان مردم تبدیل می شوند و خطی تعرضی علیه توده ها در پیش می گیرند. بطور کلی، اشتباهات عمده از جانب آنهاست. لین پیانو یک نمونه مشخص و متعارف از این افراد بود. او یک باند تبهکار درست کرد که ظاهراً برای ادامه انقلاب فرهنگی علیه دن سیانو پین تشکیل شده بود اما کارشان در واقع بنفع نیروهای دن سیانو پین تمام شد. لین پیانو یک «سوپر مائوئیست» بود! او شعار همه چیز را برویید و بسوزانید را بلند کرد! او به توطئه چینی و اعمال ناصادقانه دست زد تا مبارزه برای قدرت شخصی خویش را به پیش برد.

ما از علم خود برای حل تضادهای درون حزب و جامعه استفاده می کنیم. چه باید کرد و چه نباید کرد: مارکسیسم را بکار بندید، نه روزیونیسم را؛ متحد شوید، انشعاب نکنید؛ توطئه چینی نکنید بلکه رو راست و صادق باشید. همانطور که مارکس در مورد خصلت مالکیت خصوصی گفت، همیشه خجول و جبون است زیرا روح ندارد.

درباره سیاست

کسانی که هیچ برخوردی به سابقه و آثار خود ندارند، نمی توانند بیاموزند و درس بگیرند. نشنیده آید که می گویند فلسفه به آن سادگی که مائو در «درباره تضاد» و «درباره پراتیک» و سایر آثار فلسفی اش توضیح داده نیست؟ آثار مائوئیست بزرگ، ابراهیم کایاکایا، در مانیفست سال ۱۹۷۲ که گزارش از منطقه کوره چیک و مقالات مربوط به جنبش کارگران، دهقانان را در بر می گیرد، نمونه مشخص و مهمی ارائه می دهد که می توان از آن آموخت.

توده ها را نمی توان با جهت گیری های مجرد رهبری کرد. قدرت فقط می تواند از طریق مبارزه آگاهانه با افراد برای کسب قدرت بدست آید. ما نمی توانیم از رهبری مردم بر مبنای یک خط صحیح در جریان مبارزه طبقاتی سر باز بزنیم. جنگ انقلابی یک نمونه عملی از انجام این کار است.

طبقات موجودند و بنابراین مبارزه طبقاتی نیز باید ادامه یابد. مبارزه طبقاتی از خارج نمی آید بلکه مبتنی بر واقعیات درون جامعه سوسیالیستی است. قبل از مائو امکان تجزیه و تحلیل صحیح این مسائل موجود نبود. شناخت وابسته به شرایط اجتماعی است؛ و نمی توان آن را به طریقی مستقیم الخط درک کرد. رابطه بین ماده و شعور را نمی توان و نباید به طریق ماتریالیستی مکانیکی فهمید. زیرا در واقعیت آنها با هم ارتباط دیالکتیکی دارند.

دنیاله روان انترناسیونال دوم، علیه مائوئیسم (و همه درسهایی که از تحول سوسیالیستی گرفته شده و علم ما را به مرحله ای عالیتر ارتقاء داده) موضع گیری می کنند؛ آنها با به اصطلاح «مارکسیسم» به جنگ مائوئیسم می روند. علم ما از طریق این تجارب، بنحوی عظیم تکامل یافته اما علیرغم این واقعیات، ریزینیسم نمی خواهد آن را درک کند.

حتی بعد از استقرار مالکیت سوسیالیستی بر ابزار تولید، هنوز امکان بازگشت به سرمایه داری وجود دارد. تاریخ اثبات کرده که مائوئیسم صحیح است و سایر دیدگاه ها که چنین بازگشتی را ناممکن می دانستند، غلط هستند. چه کسی می تواند با این نظریه که احیای سرمایه داری امکانپذیر است، مخالفت کند؟ تاریخ، شاهی برای مائوئیسم علمی است؛ نه برای ابلهان «متمدنی» که با پیشداوری، انقلابات در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره که نیروی محرکه انقلاب در سراسر جهان هستند را نادیده می گیرند.

تاریخ درستی حرف کسانی که می گویند سوسیالیسم در یک کشور امکان پذیر نیست را اثبات نکرده است. بلکه درستی رهبری لنین، استالین و مائو که انقلاب را پیروزمندانه به پیش بردند، و درستی علم مارکسیسم، لنینیسم، مائوئیسم را به اثبات رسانده است.

کودتای خروشچف در اتحاد شوروی و غصب قدرت توسط نوکرانش در اروپای شرقی، و نیز مشکلات دیگری که در چین پیش آمد و مائو آنها را توضیح داده، نشان می دهد که:

۱) سوسیالیسم یک جامعه در حال گذار است؛ و ایستا و ساکن نیست. حتی بعد از تحول سوسیالیستی و استقرار مناسبات مالکیت سوسیالیستی، مشکلات بی وقفه سر بلند می کنند. این دو گام یعنی تحول سوسیالیستی و استقرار مناسبات مالکیت سوسیالیستی، برای کنار زدن نیروهای استثمارگر از مالکیت بر ابزارتولید اهمیت

تواند آفریده شود. این درست خلاف حرکت کسانی است که گرفتار و مسحور تئوری نیروهای مولده شده اند؛ و نیز خلاف حرکت کسانی است که بجای انسان، سلاح را تعیین کننده می دانند. و این راه ما را روشن می کند.

بقول مائو «باد شرق بر باد غرب پیروز خواهد شد.» او واقعیت مشخص دنیای کنونی را توضیح داد و با کسانی که از قبول اینکه کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره «مرکز توفان» در انقلاب جهانی هستند، مخالفت کرد. به پرو، ترکیه، فیلیپین، نپال و نمونه های دیگر نگاه کنید... آیا شواهد بیشتری لازم است!

این درک به اصطلاح سوسیالیستی اروپا مرکز بینانه که مبارزه انقلابی پرولتری جهانی را تحریف می کند، به معنای جلوگیری از انقلاب سوسیالیستی در کشورهای امپریالیستی و یا سرمایه داری نیز هست.

انقلاب فرهنگی در گذار سوسیالیستی از سرمایه داری به کمونیسم، ابزار ادامه انقلاب و دیکتاتوری پر بورژوازی است. تحت رهبری پیشاهنگ مائوئیست، این انقلاب پرچم خط توده های انقلابی است که پایه ابتکارات انقلابی توده ها محسوب می شود. کسانی که ماشین و تکنولوژی را در مقام فرماندهی قرار می دهند طبیعتاً نمی توانند مائو را درک کنند و خط قرار دادن سیاست در مقام فرماندهی را رد می کنند. خط مائوئیستی برای کسانی که می خواهند بسوی کمونیسم پیشروی کنند یک ضرورت است. از سوی دیگر، حتی کسانی که خواهان سوسیالیسم هستند ولی هنوز به این درک دست نیافته اند، بسیار محتمل است که بر نابرابریهای باقیمانده بین مردم در سوسیالیسم تکیه زنند و به یک بورژوازی «جدید» تبدیل شوند و امر احیای سرمایه داری را رهبری کنند. لنین مارکسیسم واقعی را علیه کسانی که در آن دوره از خط انترناسیونال دوم دفاع می کردند و چهره اکونومیستی خود را با نقاب «مارکسیستی» می پوشاندند، ارائه داد. خط لنین، آتش انقلاب پرولتری را در قرن امپریالیسم و انقلاب پرولتری فروزان کرد. انقلاب کبیر اکتبر که راه انقلاب پرولتری را در این قرن گشود، تئوری ریزینیستی نیروهای مولده که از سوی انترناسیونال دوم طرح شده بود را در هم کوبید. این میراث و انقلاب فرهنگی که جهشی کیفی در علم ماست، ما را قادر به درک عمیق مسائل انقلاب می کند.

انقلاب فرهنگی به ما نشان داده که طی دوره مابین سرمایه داری و کمونیسم،

رهبری وی بود که تجربه انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی نشان داد که علم ما به مرحله ای نوین و عالیتر ارتقاء یافته است. ریزینیستها که علم پرولتری ما یعنی پایه جهانشمول برای کمونیسم جهانی را نمی فهمند، انقلاب فرهنگی را تحریف می کنند؛ بدین صورت که آن را فقط به اوضاع چین قابل انطباق می دانند.

مائو در همان حال که از ضرورت خاص کردن مارکسیسم در شرایط چین می گفت، اشاره کرد که ما باید به ایدئولوژی و علم جهانشمول خود اتکاء کنیم و آن را در شرایط مشخص خودمان بکار ببندیم. بخاطر عدم تعادلی که در این دنیای امپریالیستی وجود دارد، یعنی تمایز ملل ستمگر و ستمدیده و عوامل دیگر، شکل مبارزه پرولتری در کشورهای مختلف بر حسب شرایط متفاوت، گوناگون است.

مارکسیسم به «مسائل مشخص، پاسخ های مشخص» می دهد. مارکسیسم، علم عمل است و ایده ایستهایی که می کوشند علم ما را واژگونه کنند بناگیز شکست می خورند زیرا علم ما پیشاپیش خود را در عمل به اثبات رسانده است.

ابراهیم کاپیاکایا، مائوئیست و رهبر بزرگ پرولتاریا و خلقهای ستمدیده در ترکیه و کردستان، مارکسیسم، لنینیسم، مائوئیسم را در شرایط مشخص ما بکار بست و راه ما را با نور سرخ خویش روشن کرد.

رفیق مائوتسه دون، رهبر جنبش بین المللی کمونیستی که غصب قدرت در اتحاد شوروی توسط بورژوازی «جدید» را مورد تجزیه و تحلیل قرار داد، سلاح بسیار برائی را برای ما ساخته و پرداخته است. انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی، رفیعترین قله علم ماست. بدون این درک، نمی توان یک انقلابی پرولتر بود.

«قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید». ما با این شعار مائوتسه دون می بینیم که اگرچه اشکال کسب قدرت متفاوت است، اما قهر انقلابی یک ضرورت جهانشمول است. شکل قهر انقلابی ضروری در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره، جنگ خلق است. این یکی از سنگ بناهای خط مشی انقلابی است. امپریالیسم و نوکرانش که می خواهند با تئوری و عمل خود مانع انقلاب شوند، جنگ خلق را آماج عمده خویش قرار داده به آن حمله می برند. همین واقعیت به تنهایی به ما ضرورت جنگ خلق را بروشنی نشان می دهد!

از طریق استراتژی جنگ خلق مائو، تحت رهبری حزب کمونیست، هر معجزه ای می

بسیار دارد. اما این به معنای حل تمامی مسائل مناسبات تولیدی نیست. هنوز تضادهایی در روابط بین تولید کنندگان، مثلا بین رهبری کنندگان و رهبری شوندگان وجود دارد....

بنابراین، اگرچه مالکیت خلق گام مهمی است که باید برداشته شود، اما هنوز این از کنترل واقعی جامعه (توسط کل مردم) فاصله دارد. این واقعیت سوسیالیسم است؛ حتی زمانی که چنین گام های ریشه ای مهمی را به پیش برداشته است. در جامعه سوسیالیستی طور دیگری نمی تواند باشد. رفتار طبقه کهن (یعنی بورژوازی) که در هم شکسته شده و خطر غصب قدرت از جانب وی را هر فرد معمولی هم می تواند بفهمد. اما خطرات عمده و حملات مذبذبه از جانب بورژوازی «جدیدی» است که از تضادهای درون جامعه سوسیالیستی تغذیه کرده است. بورژوازی «جدید» در دولت و حزب لانه می کند. خروشچف، برژنف و دن سیاتو پین، نمونه های مشخص و واقعی این بورژوازی هستند. حالا مایلیم ستوال کنیم که:

اولا، کدامیک از این دو خط صحیح است؟ خطی که اعلام می کند خطرات عمده از جانب بورژوازی «جدید» است که در راه سرمایه داری گام می نهد؟ یا خطی که ادعا می کند خطرات عمده فقط از جانب تجاوز امپریالیستی و طبقه حاکمه سرنگون شده است؟ کدامیک از این دو خط به اثبات رسیده است؟ درستی مانوئیسیم به اثبات رسیده است. و در مورد کسانی که هنوز به سلاح رویزیونیستی خود چسبیده اند، چه می توانیم بگوئیم جز اینکه خط رویزیونیستی را باید به فرق سرشان کوبید! ثانیا، خط رویزیونیستی از خط «سوسیالیسمی» که در آن بورژوازی وجود ندارد» دفاع می کند. از این بحث می کنند که هیچ تضادی بین بورژوازی و پرولتاریا در سوسیالیسم وجود ندارد. آنها نمی خواهند بفهمند که چگونه این مبارزه در حزب و دولت به پیش می رود؛ زیرا آنها نمی خواهند هویت خود را بشناسند. آنها بورژوازی را صرفا به شکل بورژوازی «قدیمی» تصویر می کنند که کلاه مخصوص صاحب کارخانه ها را بر سر دارد! برادران طبقاتی آنها، رویزیونیستهای مدرن، دیکتاتورهای بوروکرات نمی گویند که چه کسی پیروز بدر آمد. ولی ما می گوئیم: مانوئیسیم پیروز شد.

ثالثا، سالیان سال ما توضیح داده ایم که دیکتاتوری های بورژوا بوروکرات از علم ما به مثابه نقابی برای به گمراهی کشاندن توده ها استفاده کرده اند. اما رویزیونیستها

این را نفهمیدند. آنها کماکان می گویند که این کشورها سوسیالیستی هستند. اما مانوئیسیم پیروز شد زیرا رویزیونیستهای مدرن نقاب خود را برداشته و امروز تحت پرچم بازار آزاد، یعنی سرمایه داری کلاسیک، جمع شده اند.

۲. همچنین ما سالیان سال توضیح دادیم که مسائل سوسیالیسم، با تقسیم کار کهنه اش، بقایای نابرابری و از خود بیگانگی اش، تضادهای بین کار فکری و کار یدی، شهر و روستا، و غیره، بقایای جامعه کهن هستند. ما این را هم توضیح دادیم که چگونه می توانیم این تضادها را محدود کنیم. بنابراین ما بارها نقش کلیدی خط ایدئولوژیک و سیاسی، ضرورت کنترل قدرت، و اهمیت ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا را توضیح دادیم. چه کسی پیروز شد؟ آنها که می گفتند طبقه کهن سرنگون شده و مسئله خاتمه یافته است؟ یا مانوئیسیم؟ تکرار می کنیم؛ روشن است که مانوئیسیم پیروز شده است.

همانطور که قبلا گفتیم، اصل سازمانده توزیع تحت سوسیالیسم یعنی از هرکس به اندازه توانانش، بهرکس به اندازه کارش، هنوز درون یک برابری ظاهری حاوی نابرابری است. دولت از طریق اعمال کنترل بر این مسئله که از حد و حدود حقوق باید تبعیت شود یا نه، جنبه ای بورژوازی در خود دارد. این در مورد اقتصاد هم صدق می کند. یعنی یکی از وجوه تشکیل دهنده این دولت، بورژوازی است. در هر حالت از این امر گریزی نیست. بنابراین تضمین ادامه بی وقفه انقلاب که از خصلت پرولتری قدرت سیاسی دفاع می کند، امری ضروری است. با این کار از رشد جنبه بورژوازی دولت و اقتصاد در جهتی نادرست جلوگیری می شود و نمی گذارد که این جنبه نقش پلی را بازی کند که به احیای سرمایه داری می انجامد. قدرت سیاسی، سلاحی برای ادامه انقلاب است. این سلاحی است که توده ها را بسوی کمونیسم رهبری می کند. قدرت پرولتری، طبقات را سازش نمی دهد. وظیفه ما انقلاب فرهنگی است که در چین به پیش رفت و به مدت دهسال از احیای سرمایه داری جلوگیری کرد. با چه چیزی؟

با مانوئیسیم!... ولی حتی در روزهای پیروزی انقلاب فرهنگی، ما کماکان گفتیم که هنوز روشن نیست که چه کسی بر دیگری پیروز خواهد شد. بنابراین تاریخ بار دیگر پیروزی مانوئیسیم را اثبات کرده است.

۳. این «سوسیالیسم طاس کبابی» بود که شکست خورد. ولی از آنجا که افراد عادی

ماهیت آن را نمی شناختند، در عکس العمل به آن علیه سوسیالیسم واقعی نیز عمل کردند.

رهبری مانوئیسیتی پرچم تمامی ستمیدگان در مبارزه برای تغییر جهان در راه رسیدن به جهان بی طبقه است. بریژه امروز، یعنی زمانی که اکونومیسم در کشورهای امپریالیستی زیر پرچم امپریالیسم خزیده، و سرنوشت سوسیال شوونیستها تسلیم شدن به امپریالیسم است. مانوئیسیم چه؟...چه کسی به آینده روشن جهان خوشامد می گوید؟ آیا «مونزور» و «آیاکوچو» در کوهستان آند، سنگرهای عمده نیستند؟ انقلاب فرهنگی برخلاف خط اکونومیستی، برای تغییر جهان مبارزه می کند. توده ها تحت رهبری خط صحیح، نیروی هستند که قادرند هر مشکلی را حل کنند. این جوهر مشی توده ای مانوئیسیتی است.

متافیزیسین ها که چهره خود را با نقاب ماتریالیسم دیالکتیکی پوشانده اند، در واقع کاملا ضد آن حرکت می کنند. جوهر ماتریالیسم دیالکتیک، وحدت اضداد در طبیعت و جامعه است. ایده آلیستهای فلسفی که این جوهر را تحریف کرده اند از درک اینکه پدیده ها «بطور زنده و مشروط در حرکتند» یا از درک «وحدت اضداد» بسیار فاصله دارند. به همین علت، تفکر آنها به مشاهده قدرت تاکتیکی قوای ارتجاعی محدود شده و قادر نیستند برتری استراتژیک ستمیدگان را ببینند. طی دوران انترناسیونال دوم، در یک اوضاع «نسبتا بی سر و صدا»، آنها اعلام کردند که انقلاب یک شبخ تخیلی است.

خط کاپاکایا، پشاهنگ ماست!

کاپاکایا یک مانوئیسیت بزرگ بود. ت کا پ (م ل) که محصول انقلاب فرهنگی و رهبر بنیانگذارش کاپاکایا بود، درک خود از مارکسیسم، لنینیسم، مانوئیسیم را تعمیق کرده و آن را در عمل به پیش برده است. به همین علت، مانیفست ت کا پ (م ل) شامل برنامه کوتاه مدت انقلاب دمکراتیک و برنامه درازمدت دستیابی به کمونیسم، توانسته هر چه رساتر طنین افکن شود. بدون دفاع از مانوئیسیم نمی توان از کاپاکایا دفاع کرد. دفاع از هر خط دیگری، به معنای دفاع دروغین از کاپاکایا است.

برخی افراد به خاطر ماتریالیسم عامیانه و درک پوزیتیویستی، اکونومیستی خود از مناسبات اقتصادی، سیاسی نمی توانند بفهمند که چرا پشاهنگ پرولتر انقلابی محصولی از انقلاب فرهنگی است.

این واقعیت که مبارزه طبقاتی به لحاظ

عینی از جامعه طبقاتی بر می خیزد، جای بحث ندارد. مبارزه طبقاتی به اراده هیچکس وابسته نیست؛ بلکه نتیجه ای از تقسیم نوع بشر به طبقات است. شکل گیری پرولتاریا نتیجه یک مرحله خاص از تکامل جامعه بشری است که در آن پرولتاریا به گورکن بورژوازی تبدیل می شود. هدف مبارزه طبقاتی آگاهانه پرولتری ما شامل محو نهائی پرولتاریا (همراه با تمامی طبقات دیگر) از صحنه تاریخ است. وجود یک طبقه پرولتر، موجودیت عینی احزاب پرولتری را هم توضیح می دهد. حزب پرولتاریا نمی تواند بطور خودبخودی از دل مبارزه پرولتری تشکیل شود؛ بلکه نتیجه مبارزه آگاهانه پرولتری انقلابی است. حزب سلاح آگاهانه پرولتاریای انقلابی است. پرولتاریا با این سلاح، می تواند مبارزه خویش را با خطی صحیح هدایت کند و می تواند آینده جهان را با علم مارکسیسم، لنینیسم، مائوئیسم مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد، بفهمد، تغییر دهد و روشنائی بخشد.

جنبش ۱۵ و ۱۶ ژوئن شرایط عینی را برای جهش در امر آگاهی بوجود آورد. چرا سازمانهای ارتش رهاپیش خلق ترکیه و حزب رهاپیش خلق ترکیه درسهای ضروری را بیرون نکشیدند و به سنتز مارکسیسم، لنینیسم، مائوئیسم نرسیدند؟ پاسخ این سوال را باید در نگرش آنان جست. کاپیاکایا یک مائوئیست بود زیرا دیدگاهی مائوئیستی داشت. شرایط عینی مساعد، یک امتیاز محسوب می شد. اما در صورتیکه کاپیاکایا انقلاب فرهنگی را درک نمی کرد، علیرغم شرایط مساعد نمی توانست مانیفست سال ۱۹۷۲ یا برنامه کوتاه مدت و درازمدت را خلق کند. بسیاری درسهای مفید وجود داشته که علم ما را اثبات کرده و به جهش در زمینه عمل انجامیده است. برای نمونه، درسهای احیای سرمایه داری و ضرورت ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا. پس چرا هنوز این نیروها قادر به درک مائوئیسم نیستند؟ بخاطر نگرش آنهاست.

ما با علم خود که با انقلاب فرهنگی تحت رهبری مائوئیستی به مرحله ای نوین و به لحاظ کیفی عالیتر ارتقاء یافته، و با رهبری کاپیاکایا، به یک خط نوین و به لحاظ کیفی عالیتر در ترکیه و کردستان دست پیدا کرده ایم. قبل از کاپیاکایا، ایدئولوژی رسمی دولت ترکیه، یعنی کمالیسم، از سوی نیروهای که خود را دمکراتهای انقلابی یا به اصطلاح «کمونیست» می خواندند، بعنوان یک میراث مترقی به رسمیت شناخته شده بود.

بعلاوه، جنبش سرکوبگرانه کمالیستی را بعنوان یک «جنبش مترقی که بنیادگرانی ارتجاعی را در هم می شکند» برسمیت شناخته بودند. علیرغم عملیات رادیکال و مهم ارتش رهاپیش خلق و حزب رهاپیش خلق ترکیه در سال ۱۹۷۱، آنها نتوانستند به درک صحیحی دست یابند و تحلیل درستی از خصلت جمهوری ترکیه و ارتش آن بعمل آوردند؛ و این ناشی از نگرش آنها بود. در عرصه بین المللی، در نبرد میان مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم، آنها خط میانه را اتخاذ کردند. این یک نقطه ضعف دیگر آنها بود. این جنبش، دیکتاتوری رویزیونیستی مدرن بورژوازی «جدید» را سوسیالیستی به حساب آورد. اما پراتیک، اهمیت خط کاپیاکایا را نشان داد؛ فهم مسئله برای کسی که بخواهد آن را بفهمد ساده است. کسانی نظیر حزب کارگران و دهقانان انقلابی ترکیه که عاشق ایدئولوژی کمالیستی و ارتش کمالیستی هستند، علیرغم جمله پراکنی هایشان هیچ وجه تشابهی با مائو ندارند. خط آنها رفرمیستی، پارلمنتاریستی و «چپ» دولتی است. این خط، انقلاب دمکراتیک نوین مائوئیستی، جنگ خلق و سایر آموزشهای مائو را تحریف می کند. کاپیاکایا این خط و ماهیتش را در همان سال ۱۹۷۱ تشخیص داد. بعد از مرگ مصطفی صبحی، حزب کمونیست ترکیه رویزیونیست شد و سپس به نوکر سوسیال امپریالیسم شوروی تبدیل شد. همه این مسائل به ما اهمیت خط کاپیاکایا را نشان می دهد که یک جهش کیفی به پیش در راه انقلاب در ترکیه و کردستان ترکیه بود. حالا ما سوال می کنیم:

۴. آیا قبل از کاپیاکایا موضوع بقیه در مورد دولت و ارتش و انقلاب صحیح بود؟ از آنجا که ماهیت سازمانهای نظیر ارتش رهاپیش خلق و حزب رهاپیش خلق ترکیه قبلا افشاء شده، در اینجا اشاره مجدد به آن را لازم نمی دانیم. اولاً، چرا آنها از کودتاهای ۲۷ مه و ۱۹۱۷ خوششان آمد و برایش هورا کشیدند؟ ثانیاً، سیاست آنها مبنی بر اتحاد درون یک ائتلاف غیر نظامی - نظامی با فرماندهی ارتش کمالیستی را چگونه می توان توضیح داد؟ ثالثاً، معنای برخورد به دولت و ارتش ترکیه بر مبنای میراث کمالیستی چیست؟ ۵. آیا هیچکس هست که استراتژی جنگ خلق برای انقلاب در ترکیه و کردستان ترکیه را درک کرده باشد؟ این پرسش را حتی در مورد مبارزه مسلحانه سال ۱۹۷۱ علیه مسالمت جوئی هم طرح می کنیم. جنگ خلق، خط پیروزی است که از نظر علمی در عمل به اثبات رسیده، اگر چه هنوز برخی بر سرش بحث دارند. آیا هیچکس قبل از کاپیاکایا انقلاب دمکراتیک نوین، قدرت دمکراتیک نوین خلق و این سلاح های استراتژیک یعنی حزب و ارتش و جبهه متحد را بر اساس مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم درک کرده بود؟

ما سوال می کنیم: اولاً، آیا در قیاس با آموزه انقلابی مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم، هیچ جایی برای کودتاهای، نقشه ها و عملکرد ارتش می تواند در میان باشد؟ ثانیاً، آیا پرولتاریا می تواند از این یا آن باند درون دولت و ارتش بورژوازی حمایت کند؟ یا بدتر از این، از ستادهای کمالیستی حمایت کند و در کنارشان بایستد؟

ثالثاً، آیا در چارچوب سیاست پرولتاریا مبنی بر اتحاد با تمام کسانی که خواهان در هم شکستن سیستم موجود هستند، آیا همزمان می توان با ارتش این سیستم ائتلاف کرد؟

۶. آیا هیچکس قبل از کاپیاکایا خصلت اردوگاه سوسیال امپریالیستی را فهمیده بود و علیه آن موضع انقلابی پرولتری گرفته بود؟ این سئوالات بعدها می توانند مورد بحث قرار گیرند. اما بعقیده ما همین حد برای کسانی که خواهان دیدن واقعیات هستند، کافیت. واقعیت اینست که با کاپیاکایا، یک دوره به لحاظ کیفی عالیتر مقاومت در ترکیه و کردستان ترکیه آغاز شده است ■

۳. آیا به اصطلاح «چپ» با خطاهایی که در مورد مسئله کمالیسم، مسئله ملی کرد و سایر مسائل مربوط به اقلیتها داشت می توانست بعد کافی بر شوینیسم خود فائق آید؟

تندر خشم خلق بر فراز اندونزی!

اطلاعیه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

۱۸ ژوئن ۱۹۹۸



سوهارتو، این دیکتاتور تحت الحمایه آمریکا، سرانجام در پی امواج قیام توده ها که سراسر مجمع الجزایر اندونزی را در بر گرفت، سرنگون شد. ظهور و سقوط حکومت ۳۲ ساله سوهارتو با کشتار و سرکوب خونین رقم خورد. ستمدیدگان جهان از شکست مفتضحانه وی شادمان گشته اند.

طی چند ماه گذشته، امپریالیستهای غربی و نوکرانشان قدم به یک بحران عمیق اقتصادی در شرق آسیا گذارده اند. از تایلند تا کره جنوبی، از مالزی تا اندونزی، رژیم های کمپرادور منطقه برنامه های پلید ریاضت کشی را به دستور صندوق بین المللی پول اعمال کرده اند. رژیم



تصویر مقابل:
جوانان شادمان
می‌روند
مجلس را اشغال
کنند

تصویر صفحه قبل:
تظاهرات توده‌ها
علیه
حکومت سوهارتو

سوهارتو همانند بسیاری دیگر، قیمت‌ها را افزایش داد، از خدمات حکومتی کاست و راه غارت هر چه بیشتر کشور را برای خارجیان گشود. ارزها سقوط کرد؛ بیکاری اوج گرفت. در نتیجه، فلاکت توده‌ها بنحوی خشن و بی حد و حصر تشدید یافت. این در حالی بود که تلاش رژیم‌های حاکم و اربابان غربی آنها برای تضمین ثروت اندوزی‌هایشان ادامه داشت.

توده‌های اندونزی سر به شورش برداشته و در برابر یکی از پلیدترین قوای سرکوبگر جهان قد علم کردند. ارتش اندونزی که توسط آمریکا و متحدان امپریالیستش تربیت و تسلیح شده، کوشید تا به روال همیشگی با چکمه‌های آهنین وارد عمل شود و شورش را سرکوب کند. اما زمانی که جوانان حلبی‌آبادها و صدها هزار توده دیگر به دانشجویان پیوستند، تلاش نیروهای مسلح ناکام ماند. رژیم از انحصار خویش بر رسانه‌ها و سایر بنگاه‌ها استفاده کرد تا گرد و خاک پیاپی کند و خشم مردم را از روی مراکز واقعی قدرت ارتجاعی بسوی اهالی چینی تبار منحرف سازد. اما نیروهای پیشرویی که در بین توده‌ها حضور داشتند از عقب نشینی سر باز زدند؛ حرکت پشتیبانی جدیدی را سازمان دادند و بطور مشخص طایفه سوهارتو، و نیز مظاهر سلطه غرب را آماج قرار دادند.

به موازات پیشروی امواج فیام در کشور، امپریالیست‌ها تا حد امکان تلاش کردند از سوهارتو فاصله بگیرند؛ این درست همان کاری بود که سال پیش در مورد موبوتو دیکتاتور زئیر کردند. رسانه‌های غرب، سرمایه داری باند بازانه سوهارتو را افشاء کردند، روابط مرموز اقتصادی خانواده وی را برملا ساختند، و از میلیاردها دلاری که بزور از مردم اندونزی ربوده بود گفتند. و مردم باید بدانند که همین‌ها سوهارتو را سر کار آوردند و تا آنجا که می شد حمایتش کردند. سوهارتو یک هیولا بود؛ اما درست همانند موبوتو، دوالیه در هائیتی و بسیاری دیگر، یک هیولای نوکر امپریالیسم بود.

قدرت سوهارتو بر اجساد نیم میلیون اندونزیایی استوار شد. بسیاری از آنها کمونیست‌ها و دیگرانی بودند که جرات کرده و آرزوی یک اندونزی مستقل از امپریالیسم غرب را در سر می پروراندند؛ بسیاری از آنها دهقانانی بودند که خواست زمین داشتند. سوهارتو، مردم را بیرحمانه

سلاخی کرد و صدها هزار تن را نیز به زندان فرستاد. این یکی از خونین ترین کشتارها بعد از جنگ جهانی دوم بحساب می آمد. اما مطبوعات ارتجاعی در مورد این جنایت پلید، لب از لب نگشودند. جای تعجب نیست که آمریکا، از به قدرت رسیدن سوهارتو استقبال کرد. مجله لیبرال «تایم» از این امر بعنوان «بهترین خبری که طی این سالها از آسیا بگوش غرب رسیده» یاد کرد.

کودتای ۱۹۶۵ سوهارتو بخشی از اقدامات کلی امپریالیستها و مرتجعین برای فرونشاندن موج اوج یابنده انقلاب و رهائی ملی در دهه ۱۹۶۰ بود. دهقانان ویتنامی ماشین نظامی بظاهر شکست ناپذیر آمریکا را زیر ضرب برده بودند؛ شعله های قیام در سراسر آسیا و جهان سوم زیانه می کشید و از پشتیبانی سنگر انقلابی چین مائو بهره مند بود. امپریالیستها در اندونزی که یک منبع مهم نفت بوده و از حیث جمعیت چهارمین کشور دنیا و اولین کشور اسلامی محسوب می شود، به یک نوکر دست به سینه احتیاج داشتند. سوهارتو توسط آمریکا و سایر امپریالیستها انتخاب شد، تعلیم یافت و مسلح شد تا این نقش را ایفاء کند.

کودتای سوهارتو از اشتباهات جدی انقلابیون اندونزی بهره جست. رهبری حزب کمونیست اندونزی کوشید تا در مباحثه عظیمی که بین خط انقلابی مائوتسه دون و خط تسلیم طلبانه و خیانتکارانه شوروی ها در جنبش بین المللی کمونیستی براف افاده بود، «وضع وسط» اختیار کند. این حزب آموزه های لنینیستی در مورد اینکه دولت، دیکتاتوری یک طبقه بر طبقات دیگر است را نفی کرد و در مقابل اظهار داشت که پرزیدنت سوکارنو «وجه مردمی» حکومت اندونزی است. عروسک خیمه شب بازی امپریالیستها یعنی سوهارتو و دار و دسته اش صدها هزار نفر را به خاک و خون کشیدند؛ و راه کشتار را رویزیونسم هموار کرد.

رهبری حزب بجای اینکه راه جنگ خلق را در پیش بگیرد، دستان خلق را بست. حزب چند صد هزار نفره ای که قدرتمند بنظر می رسید در هم شکست و کارگران و دهقانان انقلابی و اعضای انقلابی حزب نتوانستند دست به یک مقاومت موثر بزنند. این درس تلخ، بار دیگر حقیقت پایه ای نهفته در حکم قدرتمند مائوتسه دون را اعلام می دارد که: «قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید» و «بدون ارتش خلق، خلق هیچ چیز ندارد».

در سال ۱۹۷۵، رژیم سوهارتو در حالی که هنوز خون خلق از دستانش جاری بود، دست به جنایتی دیگر زد؛ به «تیمور شرقی» تجاوز کرد و آنجا را اشغال نمود. قوای مسلح اندونزی، ۲۰ هزار نفر (یعنی یک سوم اهالی تیمور) را کشتند. به نسبت سرانه، این بزرگترین کشتار از زمان کشتار یهودیان در جنگ جهانی دوم بحساب می آید. حتی امروز هم ۶۰ هزار ارتشی و پلیس و جاسوس در «تیمور» شرقی مستقر هستند. یعنی برای هر ۱۰ نفر تیموری، یک نیروی سرکوبگر اختصاص داده اند. با وجود این، مردم تیمور شرقی همچنان شجاعانه نبرد می کنند؛ مبارزه آنان بخش لاینفکی از خیزشی بود که به سرنگونی سوهارتو انجامید.

امروز امپریالیستها و طبقه حاکم اندونزی به اضطراب مانور می دهند تا خشم خلق را منحرف کرده و قلب نهادهای ارتجاعی حاکم بر کشور، بویژه ارتش، را حفاظت کنند. همین چند ماه پیش بود که اینان گمان می کردند با کش دادن و ادامه دار کردن حمایت از سوهارتو می توانند وی را نجات دهند. ارتش اندونزی بویژه «کوپاسوس» های کلاه قرمز منفور را آمریکا تربیت کرده است. تونی بلر و حکومت جدید حزب کارگر در انگلستان به امضای قراردادها و تامین تسلیحاتی رژیم ادامه می دهند. حتی در بهار امسال، ارتش استرالیا و ارتش اندونزی تمرین مشترک داشتند. با وجود همه اینها، زمانی که قیام، موج از پی موج اندونزی را در بر گرفت، مرتجعین و حامیان امپریالیست آنها مجبور شدند کوتاه بیایند؛ تا آنجا که شخص دیکتاتور مجبور شد گورش را گم کند.

این یک پیروزی بزرگ بحساب می آمد؛ چرا که برای خلق اندونزی، سوهارتو بدون شک یک استثمارگر و ستمکار بزرگ بود. اما او بزرگترین استثمارگر و ستمکار نبود. اگر خانواده سوهارتو میلیاردها دلار را به تاراج بردند، امپریالیستهای غربی پشتیبان وی ده ها میلیارد به جیب زده اند. دم و دستگاه سوهارتو صرفا شعبه محلی ماشین جهانخوار گسترده ای بود که تمامی بخشهای حیات اقتصادی اندونزی را به کام خویش فرو برده و ثروت و کار مردم را میمکد. سوهارتو و خانواده اش به «آقای ۱۰ درصدی» مشهور شدند. اما به یک معنی، آنها فقط «۱۰ درصدی» بودند. یعنی سهم اصلی نصیب ارباب بزرگ میشود و بخشی هم به نوکران محلی میرسد.

افراد نظیر «بیل گیت»، «کامدوس» رئیس صندوق بین المللی پول، کلینتون، بلر، شیراک، کهل و غیره هستند که اربابان این نظام محسوب می شوند و اندونزی را عقب مانده و فقیر نگهداشته اند. به اصطلاح ببرهای آسیائی آنها امتیازاتی را برای بخشهایی از طبقات فوقانی و میانی اندونزی به همراه داشتند، اما واقعیت این بود که «معجزه» اندونزی هرگز فقر خرد کننده توده های تحتانی کشور را تسکین نداد. اینک میلیونها نفر از کسانی که قبلاً گمان می کردند زندگیشان بهبود می یابد به ناگهان فقیر شده اند؛ و تهیدستان نیز بقاء خویش را در خطر می بینند. برای فهم اینکه ریشه های چنین اوضاعی در یک نظام جهانی قرار دارد راه دور نباید رفت. کافی است به کشورهای همسایه نظیر مالزی یا تایلند نگاه شود. در این کشورها میلیونها نفر به اقدامات ریاضت کشی محکوم شده اند؛ درست نظیر آنچه در اندونزی برقرار است. حکام این کشورها نیز نظیر سوهارتو، مستبدانی فاسد و حقیرند و همانند وی مخلوق یک سیستم بزرگتر محسوب می شوند: سیستم تاریخی - جهانی امپریالیسم.

تغییر حقیقی چهره اندونزی معنایی جز رها کردن آن از چنگال امپریالیسم و ریشه کن کردن کامل نظام نیمه فئودالی ندارد. این امر مستلزم در هم شکستن سلطه امپریالیسم بر شهرکهای اقتصاد است که ثروت و خون حیاتی اندونزی را به خارج می کشاند و روانه گاو صندوقهای غرب می کند. این کار فقط با سرنگونی رژیم نومتعمراتی تحت الحمایه امپریالیسم و نیروهای مسلح ارتجاعی آن مسیر است؛ و این بمعنای جنگ انقلابی است: جنگی که بردهقانان بمثابه نیروی عمده اش متکی باشد و آنان را بسیج کند؛ جنگی که در راستای انقلاب دمکراتیک نوین که توسط مائوتسه دون ترسیم شده به پیش برده شود. مائو نه فقط نشان داد که چگونه جنگ درازمدت خلق میتواند ارتشهای بظاهر شکست ناپذیر مرتجعین و امپریالیستها را شکست دهد، بلکه این را هم نشان داد که چگونه توده های صاحب قدرت میتوانند در امر ساختن یک اقتصاد متکی به خود جهت همدوشی با مردم جهان و حرکت بمثابه چراغی در مسیر انقلاب جهانی رهبری شوند. این کاری بود که چین تا سال ۱۹۷۶ می کرد؛ و امروز علم انقلاب که توسط مائو جمع بندی شد و به یک سطح نوین یعنی به مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم ارتقاء یافت، راه پیشروی ستمدیدگان سراسر جهان را روشن می کند.

تا وقتی که رژیم کهنه از طریق این جنگ انقلابی در هم شکسته نشود، قوای ارتجاعی از نفوذ و حاکمیت خود برای فرونشاندن توفان، و دادن برخی امتیازات موقتی به برخی اقشار و همزمان سرکوب سبانه باقی اهالی استفاده خواهند کرد. میلیونها نفر در اندونزی تشنه انقلابند؛ آنها امیدوارند که سرنگونی سوهارتو تنها پیش درآمدی بر یک تغییر عمیقتر و همه جانبه تر باشد. اما برای تحقق این آمال، مردم نیاز به رهبری دارند. این رهبری را فقط یک حزب پیشاهنگ متکی بر مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم می تواند تامین کند. بدون وجود چنین پیشاهنگ سازش ناپذیری، طبقه حاکمه اقتدار خویش بر توده های ستمدیده را مجدداً اعمال خواهد کرد و آنان را در بند نگاه خواهد داشت.

هنوز چند روزی از رفتن سوهارتو نگذشته است که باند ارتجاعی ماهیت خویش را با حمایت از دار و دسته سوهارتو و در زندان نگهداشتن کسانی که بسیار خطرناک محسوب می شوند، نشان می دهد. اینان از آزاد کردن بسیاری از اعضا و هواداران حزب کمونیست اندونزی که بیش از ۳۰ سال است در زندان بسر می برند، و نیز رزمندگان اسیر «تیموری» سر باز می زنند. در عین حال، تا می توانند وعده و وعید می دهند؛ وعده هائی که هیچگاه عملی نخواهد شد. بیش از صد سال پیش، هنگامی که اروپا با بحرانی اوج یابنده روبرو بود، فردریش انگلس از تاج هائی گفت که بر سنگفرش می غلتند و سؤال اینجاست که سرانجام نصیب چه کسی خواهند شد؟ امروز که تاج دیکتاتور دیرینه یعنی سوهارتو از پی تاج مویوتو به خیابان پرتاب شده، سؤال انگلس عاجلتر از پیش مطرح است. «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» به خلق اندونزی که با سرسختی و شجاعت در برابر مشیت آهنین ایستاده و همه مبارزان ضد امپریالیست و ارتجاع را در سراسر جهان دلگرم کرده است، درود می فرستد. ما پیشروترین عناصر انقلابی در اندونزی را فرامی خوانیم که پر توان بر مبنای مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم گرد آیند و به «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» بپیوندند. ما نیروهای مائوئیست سایر کشورها را فرا می خوانیم که در این کار به آنان یاری رسانند. مرتجعین اندونزی و اربابان امپریالیست آنها، باید تاوان جنایات عظیمشان را بپردازند؛ و آمال توده ها نیز آنچنان عظیم است که برای تحقق آن باید از هیچ کاری فرو گذار نکرد.



تابلوی تبلیغاتی
در جاکارتا
وعده رفاه می دهد
اما در واقعیت
شیخ کرسنکی
بر کشور
سایه افکنده است

انتقاد از خود حزب کمونیست اندونزی - ۱۹۶۶

رژیم نظامی طرفدار آمریکا در اندونزی که سوهارتو سرکرده آن بود در اکتبر سال ۱۹۶۵ کشتار دهشتناکی را در سطح گسترده علیه مردم براه انداخت. این کشتار تا سال ۱۹۶۶ ادامه یافت. صدها هزار نفر از اعضاء و هواداران حزب کمونیست اندونزی و نیز شمار زیادی از توده ها که در هیچگونه فعالیت سیاسی درگیر نبودند بیرحمانه کشتار شدند. تعداد افرادی که در خیابانها به قتل رسیده یا دستگیر شده مورد شکنجه قرار گرفته و در زندان به قتل رسیدند کماکان نادقیق و نامعلوم است. اما تعداد آنها را بین چند صد هزار تا دو میلیون نفر تخمین می زنند. حزب کمونیست اندونزی درهم شکسته شد؛ رژیم ناسیونالیستی سوکارنو سرنگون شد؛ و سوهارتو همراه با باند ارتجاعیش بر قدرت تکیه زد و برای چند دهه موقعیت خود را حفظ کرد.

مسئولیت این جنایت هولناک مشخصا متوجه مرتجعین اندونزی و اربابان امپریالیست آمریکائی آنهاست. در عین حال این نیز واقعیتی است که حزب کمونیست اندونزی بیش از حد آسیب پذیر بود؛ آنسان که نتوانست یک مقاومت متشکل چشمگیر و موثر در برابر سوهارتو از خود نشان دهد و قربانی این کشتار شد. از میانه دهه ۱۹۶۰ هسته مرکزی رهبری حزب کمونیست اندونزی بواسطه سالها غلبه رویزیونیسم، فاسد شده بود. این حزب دیدگاهی نادرست از دولت به پیش نهاده و در عمل در حکومت ائتلافی سوکارنو شرکت جسته و آنرا تقدیس می کرد. بدون شک این حکومت ائتلافی تحت رهبری پرولتری قرار نداشت. بعلاوه حزب بر سر روند انقلاب، راه رویزیونیستی «گذار مسالمت آمیز به

سوسیالیسم» را در پیش گرفت؛ همان راهی که رویزیونیستهای شوروی که بعد از سال ۱۹۵۶ بقدرت رسیدن آنرا مطرح کرده بودند.

این انحرافات و پاره ای خطاهای جدی دیگر، بعد از کودتای خونین سوهارتو توسط نیروهائی که می کوشیدند حزب کمونیست اندونزی را مجددا بر سنائی انقلابی گرد آورند مورد جمع بندی و نقد قرار گرفت. این جمع بندی خاصه در دو سند منعکس شده که یکی از آنها را در اینجا بازتکثیر می کنیم. عنوان این سند که در سپتامبر ۱۹۶۶ منتشر شد «انتقاد از خود توسط دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست اندونزی» است. انقلابیون چینی به رهبری مائو از این تلاش رفقای اندونزیائی حمایت کردند. آنها در مقدمه ای که هیئت تحریریه نشریه «پرچم سرخ» بر سند حاضر نوشت، جمع بندی خویش را از این مسئله ارائه دادند. سند حزب برخی خطاهای مهم رهبری حزب طی سالهای حکومت سوکارنو را خاطر نشان می کند و فراخوان یک اصلاح همه جانبه در خط ایدئولوژیک و سیاسی حزب را می دهد. نکته مرکزی این سند رد تئوری خیانتبار رویزیونیستی «گذار مسالمت آمیز به سوسیالیسم» است که مورد قبول حزب واقع شده بود. این سند فراخوان برافراشتن پرچم مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون (که جنبش انقلابی انترناسیونالیستی اینک آنرا مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم می خواند) را داده و همگان را بدفاع از این پرچم دعوت می کند. بدین ترتیب سند در پی کشف دوباره خط ایدئولوژیک و سیاسی پرولتری خویش و باز یافتن خصلت طبقاتی این خط است.

بعلاوه، سند فراخوان بکار بست

استراتژی مائوتسه دون یعنی جنگ درازمدت خلق در سراسر جزایر دور دست و پراکنده اندونزی را می دهد؛ با این هدف که خلق قدرت دولتی را از چنگال رژیم فاشیستی سوهارتو بدست آورد.

امروز در چارچوب خیزش عظیمی که جریان دارد، این فراخوان ضرورت بیش از پیش یافته است. بدون شک نیاز عاجل امروز در اندونزی، تغییر قیام حاضر به یک روند انقلابی است. انقلابیون سراسر جهان باید راههائی بیابند تا اسناد پایه ای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و آموزه های رهبران کبیر طبقه پرولتر را بدست انقلابیون اندونزی برسانند. امروز بدون شک بسیاری از افراد در آن کشور هستند که تشنه یافتن راه خلاصی از جهنم جامعه نومستعمراتی بوده و می خواهند با تحمیل یک دیکتاتور جدید تحت الحمایه امپریالیسم مبارزه کنند. فقط از طریق مسلح کردن خود به مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم است که انقلابیون اندونزی می توانند حزب طبقه کارگر یعنی پیشاهنگ ضروری پرولتاریا را دوباره بسازند و بدین ترتیب خلق اندونزی که سالیان سسسال رنج برده را به سر منزل رهائی برسانند. فقط بدین ترتیب است که می توانند خلق را مسلح کنند تا مناسبات اجتماعی مبتنی بر استثمار، ستم، انقیاد، نابرابری و بی عدالتی را دریابند. طی بیش از سه دهه گذشته فقدان یک پیشاهنگ پرولتری مسلح به این علم رهاایشش بوده که بیش از هر چیز خلاء و ناتوانی عظیمی را در بین مردم زحمتکش پدید آورده است. فقط مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم است که در اندونزی دروازه فهم انقلاب و آغاز پروسه برپائی مناسبات اجتماعی بر بنیادی نوین را برای «داغ لعنت خوردگان جهان» می گشاید - جهانی برای فتح

از مقاله: خلق اندونزی! برای سرنگونی رژیم فاشیستی متحد شوید و نبود کنید (سرمقاله پرچم سرخ، شماره ۱۱ - ۱۹۶۷)

بعد از اینکه باند نظامی دست راستی سوهارتو - ناسوسین کودتای ارتجاعی سال ۱۹۶۵ را به اجرا گذاشتند، یک دیکتاتوری فاشیستی در اندونزی برقرار شد که بلحاظ بیرحمی هیچگاه سابقه نداشته است. این باند نظامی کودتاگر، نوکران وفادار امپریالیسم آمریکا و متحد ضد کمونیست روزویونسیم شوروی هستند. طی یکسال گذشته، آنها یک سیاست عریان خائنه، دیکتاتوری، ضد کمونیستی، ضد چینی و ضد مردمی و ضد انقلابی را دنبال کرده اند.

این باند در اندونزی ترور سفید بیسابقه ای را برقرار کرده و صدها هزار کمونیست و انقلابی را بقتل رسانده و صدها هزار نفر دیگر از پسران و دختران خوب خلق را به زندان افکنده است. کل کشور به یک جهنم بزرگ تبدیل شده است. باند حاکم از طریق سرکوب خونین مذبوحانه می کوشد حزب کمونیست اندونزی را از صحنه پاک کند و انقلاب آن کشور را نابود کند.

این باند نفرت زهرآگینی نسبت به چین سوسیالیستی دارد زیرا چین حامی پیگیر مبارزه انقلابی خلق اندونزی بوده است. باند حاکم مرتبا تحریکاتی جدی علیه خلق چین برآه انداخته، کارزارهای ضد چین و ضد چینی ها را سازمان داده و تعقیب و آزار راسیستی و غیر انسانی را علیه چینی های خارج از کشور بعمل درآورده است. باند حاکم مذبوحانه کوشیده در دوستی سنتی بین مردم چین و چینی هائی که در اندونزی زندگی می کنند از یکطرف و خلق اندونزی از طرف دیگر خرابکاری کند، و چینی ها را از حمایت انقلاب خلق اندونزی باز دارد.

در تحلیل نهائی، انواع و اقسام تعقیب و آزاری که علیه حزب کمونیست اندونزی و خلق آن کشور توسط باند نظامی دست راستی سوهارتو - ناسوسین به پیش می رود، فقط ظهور خیز مجدد انقلاب اندونزی را شتاب خواهد بخشید و مرگ محتمل این باند را نزدیک تر خواهد ساخت. کمونیستها و مردم قهرمان اندونزی را نمی توان مرعوب کرد، سرکوب کرد و از صحنه پاک کرد. اراده خلق اندونزی در انجام انقلاب خلل ناپذیر است؛ بهمین ترتیب اراده خلق چین در حمایت از انقلاب آنان. هیچ نیروی

ارتجاعی در جهان نمی تواند مانع تحقق این اراده شود.

در حال حاضر کمونیستها و انقلابیون اندونزی در حال گرد آوردن مجدد قوای خود برای یک نبرد نوین هستند. اطلاعاتی ۱۷ اوت ۱۹۶۶ که از سوی دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست اندونزی صادر شده و انتقاد از خودی که دفتر سیاسی در ماه سپتامبر به تصویب رسانده و کمی پیش در مجله «صدای اندونزی» انتشار یافته، فراخوانی است به کمونیستها، طبقه کارگر، دهقانان، روشنفکران انقلابی و همه نیروهای انقلابی ضد امپریالیست و ضد فئودالی که متحد شوند و درگیر این مبارزه جدید شوند.

دو سند دفتر سیاسی حزب کمونیست اندونزی، ضربه ای پر معنی به امپریالیسم آمریکا و دست نشاندهانش یعنی رژیم دیکتاتوری نظامی فاشیستی سوهارتو - ناسوسین، و باند روزویونسیم رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی است؛ این دو سند پشتگرمی عظیمی برای خلق انقلابی اندونزی محسوب می شود.

دفتر سیاسی در این دو سند تجربه و درسهای حزب در امر رهبری مبارزه انقلابی خلق اندونزی را جمع بندی کرده، خطاهای اپورتونیستی راست که رهبری حزب در گذشته مرتکب شده را مورد نقد قرار داده، راه انقلاب اندونزی را خاطر نشان ساخته و اصول مبارزه آتی را مطرح کرده است.

از سند انتقاد از خود دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست اندونزی

سپتامبر ۱۹۶۶

«صدای اندونزی» در شماره سوم، ماه ژانویه انتقاد از خود مصوبه سپتامبر ۱۹۶۶ توسط دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب کمونیست اندونزی را منتشر کرد. عنوان این انتقاد از خود اینست: «حزب کمونیست اندونزی را بر مبنای خط مارکسیست - لنینیستی و برای رهبری انقلاب دمکراتیک خلق در اندونزی بنا کنید»

انتقاد از خود می گوید، بلائی که دامن گیر حزب و جنبش انقلابی خلق اندونزی شد و لطماتی جدی را بعد از برپائی جنبش سی سپتامبر (۱) و شکست آن بیار آورد، پرده از روی نقاط ضعف و خیمی که برای مدتهای طولانی در حزب پنهان شده بود کنار زد.

دفتر سیاسی از این امر آگاه است که بزرگترین مسئولیت در زمینه نقاط ضعف و اشتباهات وخیم حزب طی دوره مورد بررسی بعهدہ اوست. بنابراین دفتر سیاسی

به تمامی انتقادات کادرها و اعضای حزب که با روحیه مارکسیست - لنینیستی ابراز شده توجه جدی معطوف داشته و از آنها با اشتیاق استقبال می کند؛ و همینطور از انتقادات صادقانه هواداران حزب که به طرق گوناگون ابراز شده است. دفتر سیاسی تصمیم گرفته که بشیوه مارکسیست - لنینیستی از خود انتقاد کند. آموزه های لنین و نمونه ای که رفیق موسو از انتقاد و انتقاد از خود مارکسیست - لنینیستی بدست داده را بعمل درآورد. انتقاد از خود می گوید که تحت شرایطی که وحشیانه ترین و شنیع ترین ترور سفید توسط دیکتاتوری نظامی ژنرالهای دست راستی ارتش یعنی ناسوسین و سوهارتو برآه افتاده، انجام انتقاد و انتقاد از خود کامل کار ساده ای نیست. برای پاسخگویی به این ضرورت عاجل، باید موضوعات عمده در عرصه های ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی را خاطر نشان ساخت تا امر بررسی نقاط ضعف و اشتباهات حزب طی جنبش اصلاحی کنونی تسهیل شود.

دفتر سیاسی این انتقاد از خود را با کمال تواضع و صداقت عرضه می کند. دفتر سیاسی از همه اعضاء انتظار دارد که در بحث پیرامون نقاط ضعف و اشتباهات رهبری حزب فعالانه سهم بگیرند، نقادانه از آنها تحلیل کنند، و حداکثر تلاش خود را برای بهتر کردن این انتقاد از خود که از جانب دفتر سیاسی جلو گذاشته شده، بکار بندند. برای اینکار باید از تجارب مربوطه بشکل جمعی یا فردی درس گرفت. دفتر سیاسی از همه اعضاء انتظار دارد که اصل زیر را استوارانه بکار بندند: «وحدت - انتقاد - وحدت» و «از اشتباهات گذشته برای جلوگیری از اشتباهات آینده بیاموزیم؛ برای نجات بیمار، بیماری را معالجه کنیم؛ تا اینکه هدف دوگانه وضوح ایدئولوژیک و وحدت رفقا را بدست آوریم.» (۲) دفتر سیاسی معتقد است که با استواری بر این اصول صحیح هر عضو حزب در جنبش بررسی و غلبه بر این نقاط ضعف و اشتباهات با عزم و اراده سهم خواهد گرفت تا حزب را بر مبنای خط مارکسیست - لنینیستی بازسازی کرده، وحدت و همبستگی کمونیستی را استحکام بخشیده، هشپاری ایدئولوژیک و سیاسی و تشکیلاتی را ارتقاء داده، و روحیه رزمندگی را در راه کسب پیروزی تقویت کند.

نقطه ضعف عمده در حیطه ایدئولوژیک

انتقاد از خود می گوید که در دوره بعد از سال ۱۹۵۱ نقاط ضعف و اشتباهات جدی حزب مسلما از ضعف در حیطه

ایدئولوژیک سرچشمه می گرفت؛ که این بویژه در بین رهبری حزب مطرح بود. رهبری حزب بجای اینکه تئوریهای انقلابی را با پراتیک مشخص انقلاب اندونزی درآمیزد، راهی را در پیش گرفت که از خطوط راهنمای پیشروترین تئوریه‌ها جدا افتاده بود. این تجربه نشان می دهد که حزب نتوانست یک هسته مرکزی رهبری را متشکل از عناصر پرولتری تشکیل دهد؛ هسته ای که واقعا صحیح ترین درک از مارکسیسم - لنینیسم را صاحب باشد؛ درکی سیستماتیک و نه بریده بریده؛ درکی عملی و نه مجرد.

طی دوره بعد از ۱۹۵۱ ذهنیگرانی همچنان رشد کرد و تدریجا بزرگ و بزرگتر شد و به اپورتونیسم راست پا داد که با نفوذ رویزیونیسم مدرن در جنبش بین المللی کمونیستی به هم آمیخت. این بود عمده اشتباهات حزب در این دوره تبدیل شد. ظهور و تکامل این نقاط ضعف و اشتباهات ناشی از عوامل زیر بود:

اولا، سنت انتقاد و انتقاد از خود بشیوه مارکسیستی - لنینیستی درون حزب بویژه در بین رهبری حزب تکوین نیافته بود. جنبشهای اصلاحی و بررسی امور که گاه بگاه در حزب سازماندهی می شد بشکل جدی و پیگیرانه به پیش نمی رفت؛ نتایج آنها به نحوی خوب جمعبندی نمی شد؛ و بدنبال این جنبشها اقدامات مناسب در عرصه تشکیلاتی صورت نمی گرفت. جنبشهای بررسی امور بیشتر در میان بدنه حزب براه می افتاد و هرگز به انتقاد و انتقاد از خود در بین رهبری بسط نمی یافت. انتقاداتی که از پانین صورت می گرفت به دقت مورد توجه قرار نگرفته و حتی سرکوب می شود.

ثانیا، نفوذ ایدئولوژی بورژوازی از دو کانال انجام می شد: از طریق تماسهایی که با بورژوازی ملی در دوران برقراری جبهه متحد حزب با آنها ایجاد شده بود؛ و از طریق بورژوازدگی کادریهای حزب خاصه رهبری، بعد از اینکه حزب برخی مقامات را در نهادهای حکومتی و شبه حکومتی بدست آورد. شمار فزاینده کادریهای حزب که در مرکز و مناطق به برخی مقامات در نهادهای حکومتی و شبه حکومتی دست یافته بودند، «صف کارگران بورژوا زده» را شکل داد و این «کانالهای واقعی رفرمیسم» (۳) را ایجاد کرد. چنین اوضاعی قبل از انقلاب اوت ۱۹۴۵ وجود نداشت.

ثالثا، رویزیونیسم مدرن وقتی شروع به نفوذ در حزب ما کرد که پلنوم چهارم کمیته مرکزی کنگره پنجم، بدون هیچ

انتقادی گزارشی را بتصویب رساند که از خط کنگره بیست حزب کمونیست اتحاد شوروی حمایت کرده و خط «تحقق سوسیالیسم بشکل مسالمت آمیز از راه پارلمان» را بعنوان خط حزب تصویب کرد. این «راه مسالمت آمیز» یکی از صفات مشخصه رویزیونیسم مدرن بود که بعدا در کنگره سراسری ششم حزب کمونیست اندونزی مورد تائید مجدد قرار گرفت. در اساسنامه حزب نکته زیر گنجانده شد:

«این امکان وجود دارد که نظام دمکراتیک خلق بمشابه یک مرحله گذاری به سوسیالیسم در اندونزی از طریق مسالمت آمیز یعنی راه پارلمان بدست آید. حزب پیگیرانه می کوشد که این امکان را به واقعیت تبدیل کند.» این خط رویزیونیستی بعدا در کنگره سراسری هفتم حزب مورد تاکید قرار گرفت و هیچگاه تصحیح نشد. حتی بعد از آنکه حزب ما متوجه این نکته شد که رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی بعد از کنگره بیست، راه رویزیونیسم مدرن را در پیش گرفته نیز این نکته را تصحیح نکرد.

انتقاد از خود تاکید می کند که تجربه حزب این درس را به ما می دهد که صرف انتقاد از رویزیونیسم مدرن رهبری حزب شوروی به معنی این نیست که حزب بطور اتوماتیک از خطاهای اپورتونیسم راست یعنی از همان عملکرد رویزیونیستهای مدرن خلاص خواهد شد. تجربه حزب این درس را به ما می دهد که رویزیونیسم مدرن بزرگترین خطر در جنبش بین المللی کمونیستی و همچنین در حزب کمونیست اندونزی است. برای حزب، رویزیونیسم مدرن «یک خطر کناری نبوده بلکه خطری حاد است.» خطری مشخص است که لطماتی عظیم به حزب زده و تلفاتی جدی برای جنبش انقلابی خلق اندونزی ببار آورده است. بنابراین ما بهیچوجه نباید خطر رویزیونیسم مدرن را دست کم بگیریم. ما باید مبارزه ای قاطع و بیرحمانه را علیه آن به پیش ببریم. موضع محکم علیه رویزیونیسم مدرن در همه عرصه ها فقط زمانی می تواند بطور موثر حفظ شود که حزب ما خط «حفظ دوستی با رویزیونیستهای مدرن» را کنار بگذارد.

این واقعیتی است که حزب در همانحال که رویزیونیسم مدرن رهبری حزب شوروی را تقد می کرد، خود مرتکب اشتباهات رویزیونیستی شد. زیرا آموزه های مارکسیستی - لنینیستی در مورد مبارزه طبقاتی، دولت و انقلاب را مورد تجدید نظر قرار داده بود. بعلاوه رهبری حزب نه

فقط در حیطه تئوریک، مبارزه علیه اندیشه های سیاسی «انقلابی» دیگر که بنا به آموزه لنین می تواند باعث گمراهی پرولتاریا شود را به پیش نبرد، بلکه داوطلبانه در مورد آن گذشتہانی کرد. به عقیده رهبری حزب بین سه جزء متشکله مارکسیسم یعنی فلسفه ماتریالیستی، اقتصاد سیاسی و سوسیالیسم علمی با باصطلاح «سه جزء متشکله آموزه های سوکارنو» همگونی وجود داشت. آنها می خواستند مارکسیسم یعنی ایدئولوژی طبقه کارگر را به مایملک کل ملت، منجمله طبقات استثمارگر متخاصم با طبقه کارگر تبدیل کنند.

خطاهای عمده در حیطه سیاسی

انتقاد از خود می گزید که خطاهای اپورتونیسم راست در حیطه سیاسی که اینک موضوع بحث و مجادله است سه مسئله را شامل می شود: ۱. راه رسیدن به دمکراسی خلق در اندونزی، ۲. مسئله قدرت دولتی و ۳. اجرای سیاست جبهه متحد ملی.

یکی از تفاوتها و مسائل پایه ای در مجادلات بین مارکسیسم - لنینیسم و رویزیونیسم مدرن دقیقا در مسئله انتخاب راهی که به سوسیالیسم می انجامد نهفته است. مارکسیسم - لنینیسم می آموزد که سوسیالیسم را فقط می توان از طریق انقلاب پرولتری بدست آورد. این امر در مورد کشورهای مستعمره یا نیمه مستعمره و نیمه فئودالی نظیر اندونزی بدان معناست که سوسیالیسم فقط می تواند از طریق انجام مرحله نخست یعنی انقلاب دمکراتیک خلق تحقق یابد. رویزیونیسم درست برخلاف مارکسیسم - لنینیسم در خیال تحقق سوسیالیسم از «راه مسالمت آمیز» است.

طی سالهای آغازین بعد از ۱۹۵۱، حزب ما در مبارزه سیاسی و ساختمان حزب نتایج معینی بدست آورده بود. یکی از دستاوردهای مهم این دوره فرموله کردن مسائل عمده انقلاب اندونزی بود. چنین فرموله شد که مرحله کنونی انقلاب یک انقلاب بورژوا دمکراتیک نوع نوین است که وظایف نابودی امپریالیسم و بقایای فئودالیسم و برقراری یک نظام دمکراتیک خلق بمشابه مرحله ای گذاری به سوسیالیسم را به عهده دارد. قوای محرکه انقلاب، طبقه کارگر و دهقانان و خرده بورژوازی هستند؛ نیروی رهبری کننده انقلاب طبقه کارگر است و نیروی توده ای عمده انقلاب دهقانان هستند. حزب همچنین فرموله کرده بود که بورژوازی ملی نیروی متزلزل انقلاب

وجود داشته باشد. رهبری حزب کوشید شعار «درفش انقلاب اوت ۱۹۴۵ را برافراشته دارید» را جایگزین این مبارزه مسلحانه سازد.

رهبری حزب برای اینکه اثبات کند راهش با راه اپورتونیستی «مسالمت آمیز» تفاوت دارد، همیشه از دو امکان صحبت می کرد. یکم، امکان «راه مسالمت آمیز» و دوم، امکان راه غیر مسالمت آمیز. آنها عقیده داشتند، هر چه حزب بهتر برای امکان راه غیر مسالمت آمیز تدارک ببیند، بهتر می تواند از امکان «راه مسالمت آمیز» استفاده کند. بدین ترتیب، رهبری حزب در ذهن اعضای حزب، طبقه کارگو و توده های زحمتکش بدر امید نسبت به راه مسالمت آمیز را پاشید. اما در واقعیت، این امیدی پوچ بود.

رهبری در عمل کل بدنه حزب، طبقه کارگر و توده های خلق را برای مواجهه با امکان راه غیر مسالمت آمیز آماده نکرد. تکان دهنده ترین گواه این امر، تراژدی وخیمی است که به دنبال ظهور و ناکامی جنبش ۳۰ سپتامبر اتفاق افتاد. ضدانقلاب موفق شد در یک فاصله کوتاه زمانی، صدها هزار انقلابی کمونیست و غیر کمونیستی که خود را در موضع انفعال یافتند، دستگیر کند و به قتل برساند؛ و تشکیلات حزب و سازمانهای انقلابی توده ای را فلج کند. اگر رهبری حزب از جاده انقلاب منحرف نشده بود، مسلماً چنان شرایطی هرگز اتفاق نمی افتاد.

انتقاد از خود می گوید که رهبری حزب اعلام کرد «حزب ما نباید از نسخه خارجی تئوری مبارزه مسلحانه تقلید کند؛ بلکه باید شیوه ترکیب سه شکل مبارزه را بکار بندد: مبارزه چریکی در روستا (بویژه توسط کارگران کشاورزی و دهقانان فقیر)، عملیات انقلابی توسط کارگران در شهرها (بویژه کارگران حمل و نقل)، و فعالیت شدید در بین نیروهای مسلح دشمن.» رهبری حزب برخی رفقا را مورد انتقاد قرار داد که چرا در بررسی تجربه مبارزه مسلحانه خلق چین فقط تشابهات آن با شرایط اندونزی را در نظر می گیرد. رهبری بر عکس، بر شرایط متفاوتی که ادعا داشت باید در نظر گرفته شود تاکید می گذاشت و به این نتیجه گیری می رسید که شیوه متعارف انقلاب اندونزی «شیوه ترکیب سه شکل مبارزاتی» است.

مارکسیست - لنینیستهای اندونزی برای تحقق رسالت سنگین اما عظیم و اصيل تاریخی خود یعنی رهبری انقلاب خلق علیه امپریالیسم، فئودالیسم و سرمایه داری بوروکراتیک، باید قاطعانه «راه مسالمت

به مثابه یک شیوه مبارزه در یک مقطع معین و تحت شرایط مشخص در نظر گرفته نشد؛ بلکه به آن بعنوان یک اصل برخورد شد که سایر اشکال مبارزه می بایست در خدمت آن باشند. حتی زمانی که ضد انقلاب نه فقط موقعیت قانونی حزب را لگد مال کرده، بلکه به حقوق پایه ای انسانی کمونیستها نیز تعرض کرده بود، رهبری حزب هنوز می کوشید با تمام قوا از این «موقعیت قانونی» دفاع کند.

وقتی که پلنوم چهارم کمیته مرکزی کنگره پنجم سندی را به تصویب رساند که در آن خط روزیونیستی مدرن کنگره بیستم حزب شوروی مورد تایید قرار گرفت، جای پای «راه مسالمت آمیز» در حزب محکم شد. در چنان شرایطی که دیگر خط روزیونیستی در حزب تثبیت شده بود، امکان دستیابی به یک خط صحیح مارکسیستی - لنینیستی در مورد استراتژی و تاکتیکها موجود نبود. فرموله کردن خطوط عمده استراتژی و تاکتیک های حزب از موضع بیطرفانه بین «راه مسالمت آمیز» و «راه انقلاب مسلحانه» آغاز شد. در این روند بود که «راه مسالمت آمیز»، سلطه یافت.

تحت چنین شرایطی، خط عمومی حزب کمونیست اندونزی توسط کنگره سراسری ششم به سال ۱۹۵۹ فرموله شد. در سند آن کنگره می خوانیم که: «ساختن جبهه متحد ملی، و ساختن حزب را باید ادامه داد و بدین طریق، خواسته های انقلاب اوت ۱۹۴۵ را تحقق بخشید.» بر اساس خط عمومی حزب، شعار «سه درفش حزب را برافراشته دارید» به تصویب رسید. منظور از این سه درفش: ۱. درفش جبهه متحد ملی، ۲. درفش ساختمان حزب، و ۳. درفش انقلاب اوت ۱۹۴۵ بود. خط عمومی بعنوان راه دمکراسی خلق در اندونزی در نظر گرفته شد.

رهبری حزب کوشید سه درفش را همان سه سلاح عمده ای معرفی کند که برای پیروزی انقلاب دمکراتیک خلق ضروری است و رفیق مائوتسه دون آنها را چنین فرموله کرده است: «یک حزب بسیار منضبط و مسلح به تئوری مارکسیسم - لنینیسم که شیوه انتقاد از خود را بکار می بندد و با توده های خلق پیوند دارد؛ یک ارتش تحت رهبری چنین حزبی؛ و جبهه متحد همه طبقات انقلابی و همه گروه های انقلابی تحت رهبری چنین حزبی.» (۴)

بنابراین، دومین سلاح عمده بدین معناست که باید مبارزه مسلحانه خلق تحت رهبری حزب علیه ضد انقلاب مسلح

است که ممکنست به درجه معین و در دوره های معین جانب انقلاب را بگیرد؛ اما در دوره های دیگر می تواند به انقلاب خیانت کند. بعلاوه حزب فرموله کرد که طبقه کارگر برای انجام تعهداتش به مثابه رهبر انقلاب باید با سایر طبقات و گروههای انقلابی یک جبهه متحد انقلابی بسازد؛ جبهه ای که مبتنی بر اتحاد کارگر - دهقان و تحت رهبری طبقه کارگر باشد.

با وجود این، کمبود بسیار مهمی در میان بود که بعداً به اپورتونیسم راست یا بعبارتی روزیونیسم تبدیل شد. این کمبود چه بود؟ حزب هیچگاه نتوانست به وحدت نظر کامل روشنی در مورد ابزار عمده و شکل عمده مبارزه در انقلاب اندونزی دست یابد.

انتقاد از خود می گوید که انقلاب چین، در مورد شکل عمده مبارزه در کشورهای مستعمره یا نیمه مستعمره و نیمه فئودالی به ما می آموزد که مبارزه مسلحانه خلق علیه ضد انقلاب مسلح، عمده است. در تطابق با جوهر انقلاب که انقلاب ارضی است، جوهر مبارزه مسلحانه خلق نیز مبارزه مسلحانه دهقانان در یک انقلاب ارضی تحت رهبری طبقه کارگر است. عملکرد انقلاب چین، پیش و بیش از هر چیز، بکار بست مارکسیسم - لنینیسم در شرایط مشخص آن کشور است. در عین حال، این انقلاب قانون عمومی انقلابات خلقها در کشورهای مستعمره یا نیمه مستعمره و نیمه فئودالی را پی ریزی کرده است.

انتقاد از خود تاکید دارد که انقلاب اندونزی نیز برای کسب پیروزی کامل باید از راه انقلاب چین پیروی کند. معنایش اینست که انقلاب اندونزی باید به ناگزیر شکل عمده مبارزه یعنی مبارزه مسلحانه خلق علیه ضد انقلاب مسلح را بکار بندد؛ که در جوهر خود انقلاب مسلحانه ارضی دهقانان تحت رهبری پرولتاریا است.

هر شکلی از فعالیت قانونی و پارلمانی باید در خدمت ابزار و شکل عمده مبارزه باشد؛ و به هیچ وجه نباید روند تدارک مبارزه مسلحانه را سد کند.

تجارب ۱۵ سال اخیر به ما آموخت که حزب به علت اینکه از نفی روشن «راه مسالمت آمیز» آغاز نکرد، و استوارانه به دفاع از قانون عمومی انقلاب در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره و نیمه فئودالی نپرداخت، به تدریج در راه پارلمانی و سایر اشکال مبارزه قانونی غرق شد. حتی رهبری حزب به آنجا رسید که این را شکل عمده مبارزه برای تحقق هدف استراتژیک انقلاب اندونزی معرفی کرد. موقعیت قانونی حزب

آمیز» رویزیونیستی را طرد کنند؛ «تئوری شیوه ترکیب سه شکل مبارزاتی» را طرد کنند و پرچم انقلاب مسلحانه خلق را به اهتزاز درآورند. مارکسیست - لنینیستهای اندونزی باید در پیروی از نمونه انقلاب شکوهمند چین، مناطق پایگاهی انقلابی را برقرار سازند: آنها باید «روستاهای عقب مانده را به مناطق پایگاهی پیشرو و مستحکم، به دژهای عظیم نظامی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی انقلاب تبدیل کنند».

ما همچنین باید در عین حال که برای تحقق این عمده ترین مسئله فعالیت می کنیم، اشکال دیگر مبارزه را نیز به پیش بریم: مبارزه مسلحانه بدون هماهنگی با سایر اشکال مبارزه هرگز پیشرفت نخواهد کرد.

انتقاد از خود می گوید: خط اپورتونیسم راست که توسط رهبری حزب در پیش گرفته شد در برخوردی که به دولت داشت بویژه به دولت جمهوری اندونزی بازتاب یافت.

وظیفه حزب بعد از انقلاب شکست خورده اوت ۱۹۴۵، برپایه آموزه مارکسیستی - لنینیستی در مورد دولت باید این می بود که طبقه کارگر و سایر زحمتکشان را با درکی روشن از خصلت طبقاتی دولت جمهوری اندونزی بمشابه یک دیکتاتوری بورژوازی تربیت کند. حزب باید آگاهی طبقه کارگر و زحمتکشان را در مبارزه ای که برای کسب رهائی به پیش می بردند ارتقاء می داد؛ مبارزه ای که به ناگزیر باید به ضرورت «پشت سر نهادن دولت بورژوازی» توسط دولت خلق تحت رهبری طبقه کارگر و از طریق «انقلاب قهر آمیز» می انجامید. اما رهبری حزب یک خط اپورتونیستی در پیش گرفت که باعث شد توهم بر سر دمکراسی بورژوازی را در بین مردم دامن بزند.

انتقاد از خود می گوید که نقطه اوج انحراف رهبری حزب از آموزه مارکسیستی - لنینیستی در مورد دولت، فرموله کردن «تئوری دو جنبه قدرت دولتی جمهوری اندونزی» بود.

«تئوری دو جنبه» به دولت و قدرت دولتی به شیوه زیر می نگریست:

قدرت دولتی جمهوری بمشابه یک تضاد در نظر گرفته می شد؛ تضادی که بین دو جنبه متضاد وجود داشت. جنبه اول نماینده منافع خلق بود (که توسط مواضع و سیاستهای مترقی پرزیدنت سوکارنو که تحت حمایت حزب کمونیست اندونزی و سایر گروههای خلق قرار داشت تبارز می یافت). جنبه دوم نماینده دشمنان خلق بود

(که در مواضع و سیاستهای نیروهای راست و سرسخت تبلور یافته بود.) جنبه خلقی به جنبه عمده تبدیل شده و در قدرت دولتی جمهوری نقش رهبری کننده بازی می کرد.

«تئوری دو جنبه» بوضوح یک انحراف اپورتونیستی یا رویزیونیستی بود؛ زیرا این آموزه مارکسیستی - لنینیستی را نفی می کرد که «دولت ارگان حاکمیت یک طبقه معین است و نمی تواند با جنبه ضد خود (طبقه متضاد خود) به سازش برسد.» (۵) این غیر قابل تصور است که جمهوری اندونزی بتواند مشترکا توسط خلق و دشمنان خلق اداره شود.

انتقاد از خود می گوید که رهبری حزب با این ادعا که «جنبه خلقی» به جنبه عمده تبدیل شده و در قدرت دولتی جمهوری هژمونی کسب کرده، در منجلاپ اپورتونیسم غوطه ور شد؛ انگار خلق اندونزی داشت به تولد یک قدرت خلقی نزدیک می شد. و از آنجا که رهبری حزب معتقد بود نیروهای بورژوازی ملی در قدرت دولتی واقعا «جنبه خلقی» را تشکیل می دهند، هر کاری را کرد تا از این «جنبه خلقی» دفاع کند و آن را توسعه دهد. رهبری حزب خود را تماما با منافع بورژوازی ملی پیوند داد.

رهبری حزب با در نظر گرفتن بورژوازی ملی بمشابه «جنبه خلقی» در قدرت دولتی جمهوری، و پرزیدنت سوکارنو بمشابه رهبر این جنبه، به نحو اشتباه آمیزی بورژوازی ملی را قادر به رهبری انقلاب دمکراتیک نوع نوین تشخیص داد. این خلاف ضروریات تاریخی و واقعیات تاریخی بود.

رهبری حزب اعلام کرد که «تئوری دو جنبه» کاملا متفاوت از «تئوری اصلاح ساختاری» رهبری حزب رویزیونیست ایتالیا است. (۶) با وجود این، واقعیت این است که چه از نظر تئوریک و چه بر مبنای واقعیات عملی هیچ تفاوتی بین ایندو «تئوری» وجود ندارد. هر دوی اینها، نقطه عزیمت خود را «راه مسالمت آمیز» بسوی سوسیالیسم قرار می دهند. هر دوی اینها خیال تغییر تدریجی در شرایط تعادل درونی نیروهای شریک در قدرت دولتی را در سر می پروراندند. هر دوی اینها راه انقلاب را کنار می گذارند و رویزیونیستی هستند.

«تئوری دو جنبه» که یک تئوری ضد انقلابی است دست خود را با اظهاریه زیر کاملا رو کرد: «مبارزه حزب کمونیست اندونزی بر سر قدرت دولتی این است که جنبه خلقی را تقویت کند تا بزرگتر شده و موقعیت مسلط پیدا کند؛ و بدین ترتیب نیروی ضد خلقی را بتوان از قدرت دولتی

بیرون راند.»

رهبری حزب حتی نامی هم برای این راه ضد انقلابی در نظر گرفته بود: نامش را راه «انقلاب از بالا و پائین» گذاشته بودند. منظورشان از «انقلاب از بالا» این بود که حزب «باید قدرت دولتی را تشویق کند که گامهای انقلابی را با هدف انجام تغییرات مطلوب در ترکیب کارکنان و نهادهای دولتی به پیش بردارد.» و منظورشان از «انقلاب از پائین» این بود که حزب «باید خلق را برای تحقق چنین تغییراتی برانگیزد، سازمان دهد و بسیج کند.» بدون شک این یک خواب و خیال عجیب و غریب بود! رهبری حزب از این واقعیت درس نمی گرفت که هشت سال از اعلام تأسیس کابینه همکاری (حکومت کهنه ائتلاف ملی) توسط پرزیدنت سوکارنو گذشته، اما هنوز در واقعیت چنین کابینه ای تشکیل نشده بود. علیرغم تقاضاهای مکرر، حتی نشانه ای از تأسیس آن نبود؛ تغییر قدرت دولتی که جای خود داشت! انتقاد از خود تأکید می کند که برای پاک کردن خویش از تعفن اپورتونیسم، حزب ما باید «تئوری دو جنبه قدرت دولتی» را کنار بگذارد و آموزه های مارکسیستی - لنینیستی در مورد دولت و انقلاب را مجددا برقرار کند. ■

توضیحات:

- در اول اکتبر ۱۹۶۵، جنبش ۳۰ سپتامبر که گروهی از افسران رده میانی ارتش را شامل می شد، شماری از ژنرالهای عالیترتبه ارتش را گروگان گرفت. رهبر گروه اعلام کرد که هدف از اینکار عقیم گذاشتن کودتای ژنرالهای دست راستی، و تحویل آنها به سوکارنو است. برخی محققان، معتقدند که جاسوسان پروکاتور وابسته به سوهارتو در جنبش ۳۰ سپتامبر نفوذ کرده بودند. باند سوهارتو و ناسوسیون به این اقدام، برچسب «تلاش حزب کمونیست اندونزی برای کودتا» زدند و از آن بعنوان بهانه ای برای غصب قدرت و کشتار صدها هزار نفر استفاده کردند.
- مانوتسه دون، «ارزیابی ما و اوضاع کنونی»، جلد سوم منتخب آثار
- لنین، امپریالیسم بمشابه بالاترین مرحله سرمایه داری
- مانوتسه دون، «درباره دیکتاتوری دمکراتیک خلق»، جلد چهارم منتخب آثار
- لنین، دولت و انقلاب
- اشاره به «تئوری» حزب رویزیونیست ایتالیا مبنی بر رفرمهای تدریجی در ساختار موجود دولت بورژوازی توسط ابزار پارلمانی (کلمات کل و علائم تأکید از متن اصلی است - جهانی برای فتح)



بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و زنده باد مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم!

امضاکنندگان بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و

تشکلات شرکت کننده در این جنبش:

- حزب کمونیست سیلان (مائوئیست) ■ حزب کمونیست افغانستان ■ حزب کمونیست بنگلادش (مارکسیست - لنینیست) ■
- حزب کمونیست نپال (مائوئیست) ■ حزب کمونیست پرو ■ حزب کمونیست ترکیه مارکسیست - لنینیست ■
- گروه انقلابی انترناسیونالیستی هائیتی ■ سازمان کمونیست مارکسیست - لنینیستی تونس ■
- حزب پرولتری پوریا بنگلا ■ سازمان کمونیستی کارگر سرخ (ایتالیا) ■
- گروه کمونیست انقلابی کلمبیا ■ حزب کمونیست انقلابی، آمریکا ■ اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

علاوه بر احزاب و سازمانهای لبست بالا که شرکت آنها بطور رسمی توسط کمیته جنبش اعلام شده، شماری از تشکلات هستند که در ساختن و تقویت سازمانهای پیشاهنگ کمونیستی با جنبش انقلابی انترناسیونالیستی از نزدیک فعالیت می کنند.

بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به بیش از ۲۰ زبان انتشار یافته است: عربی، بنگالی، چینی، کرئول، دانمارکی، انگلیسی (چاپ هند و آمریکا)، فارسی، فرانسوی، آلمانی، گوجاراتی، هندی، ایتالیایی، ژاپنی، کانادایی، مالایالام، نپالی، پنجابی، اسپانیایی (چاپ کلمبیا، پرو، اسپانیا و آمریکا)، نامبلی، کردی و ترکی. مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم! نیز به بسیاری از زبانها موجود است.

این اسناد را می توانید از نشانی مقابل تهیه کنید: BCM RIM, WC1N 3XX, LONDON, UK

بهای بیانیه معادل ۲ پوند، بهای زنده باد م - ل - م معادل یک پوند (بعلاوه یک پوند هزینه پست)

سلاح نقد

در دوران استالین چه می گذشت؟

انقلاب صنعتی استالین:

کارگران و امور سیاسی، ۱۹۳۲ - ۱۹۲۸

نویسنده: هیرواکی کورومیا

نشر کمبریج ۱۹۹۰

بهترین فرزندان سرزمین پدري: کارگران در مقام پیشاهنگ کلکتیویزاسیون شوروی

نویسنده: لین ویولا

نشر آکسفورد ۱۹۸۷

می شود که تحت فشار سیاسی «پایینی ها» و با حمایت آنها بوقوع پیوسته است. از دیدگاه مورخان غربی، استالین که تحمل انتقاد نداشت یک حکومت ترور برقرار ساخته و کل جامعه را مرعوب کرده بود. آنها حمایت توده ای از او را کاملاً نادیده می گیرند.

مورخان تجدید نظرطلب، ادعای انقلابی بودن ندارند و نیستند. همانگونه که از اظهاریه «کورومیا» بر می آید، آنها دولت را دیکتاتوری این یا آن طبقه در نظر

فردی تصویر کرده و توده ها را صرفاً قربانیانی ساکت قلمداد می کنند. برعکس، «تجدید نظرطلبان» نقش نیروهای طبقاتی مختلف در شوروی سوسیالیستی را خاطرنشان می کنند و بر شماری از دستاوردهای انقلابیون شوروی انگشت می گذارند. یکی از نویسندگان که «ه. کورومیا» نام دارد این روند را چنین توصیف می کند: «انقلاب در آثار (تجدید نظرطلبانه) صرفاً انقلابی از بالا معرفی نمی شود، بلکه بعنوان پدیده ای تصری

به قلم: ب. و.

طی چند ساله اخیر، حکام اتحاد شوروی سابق کل دوران سوسیالیسم در آن کشور را علناً تقبیح کرده اند. آنها اشکال بی پرده سیاسی و اقتصادی سرمایه داری را برای حاکمیت در جمهوریهای گوناگون برگزیده اند.

بازنویسی تاریخ که بقصد توجیه و تبلیغ چنین تغییراتی انجام می گیرد، یک بخش مهم از تحولات در شوروی سابق است. می خواهند ستمدیدگان در آن جمهوریها و سراسر جهان را قانع کنند که سوسیالیسم بمعنای شکست تمام و کمال است و هیچ گزینه ای غیر از سرمایه داری وجود ندارد. اینک دوران تزاریسم را بمثابة عصری طلایی تصویر می کنند که تواناییهای نهفته عظیمی داشت اما انقلاب بلشویکی باعث اتلاف آن شد و به «روزهای تیره و تاریک» حاکمیت استالین انجامید.

این تحولات اهمیت گرایش نوینی که در میان مورخان غربی پیدا شده و در محافل آکادمیک به «تجدید نظر طلبی» مشهور شده را مورد تاکید قرار می دهد. علت این نامگذاری، «تجدید نظر» در مارکسیسم - لنینیسم نیست. بلکه آنها به تجدید نظر در نوعی تاریخ نگاری که «منطبق بر تنوری توتالیتاریسم» است، پرداخته اند. این نوع تاریخ نگاری سالیان سال در غرب تسلط داشته است. (۱) مورخانی که به تنوری توتالیتاریسم معتقدند، اتحاد شوروی تحت رهبری لنین و استالین را تحت اراده آهنین و استبداد مطلقه





تصویر بالا: ۱۹۲۹، کارگران برای کمک به امر کلکتیویزاسیون به روستا می‌روند. بر پرچم آنها چنین می‌خوانیم: پیش سوی انجام کلکتیویزاسیون در منطقه قفقاز شمالی؛ کولاک‌ها را بمثابة یک طبقه نابود کنید!

تصویر پایین: دهه ۱۹۳۰، توده‌های منطقه قرغانه (شامل ازبکستان، قرقیزستان و تاجیکستان) به هنگام کشیدن کانال آبیاری. نوای موسیقی گرن و دهل به کار آنها آهنگ می‌بخشد.

نمی‌گیرند بلکه عرصه‌ای می‌بینند که هر یک از طبقات به درجه‌ای در آن اعمال نفوذ می‌کند. هدف «تجدید نظرطلبان» از تاریخ‌نگاری این نیست که چگونگی غلبه بر جامعه سرمایه‌داری را تحلیل کنند. آنها می‌کوشند به دیدگاهی وفادار بمانند که جامعه را جمع منافع اجتماعی مختلف و اغلب متخاصم جلوه می‌دهد. بعقیده آنها، این الگو از تاریخ، حقیقت را بیشتر از مکتب مسلط توتالیتاریستی منعکس می‌کند. اما مکتب تاریخ‌نگاری «تجدید نظرطلب» علیرغم دیدگاه اساساً انحرافی



حامیان، نگرشی نو از بسیاری وقایع مهم در ساختمان سوسیالیسم در شوروی ارائه می‌دهد. نوشته حاضر به دو کتاب در این زمینه می‌پردازد که اخیراً منتشر شده است.

«بهترین فرزندان سرزمین پدری» نوشته «ل. ویولا» شرح کارزاری است که در سال ۱۹۲۹ با فراخوان حزب بلشویک براه افتاد. هدف این بود که ۲۵ هزار کارگر را بشابه نیروی ضربت پرولتری به روستا بفرستند تا کلکتیویزه کردن کشاورزی را به پیش برند. «ویولا» یک تصویر کلی مختصر از اوضاع اقتصادی شوروی در آن زمان عرضه می‌کند و نشان می‌دهد که از نظر افراد شرکت‌کننده در کارزار کلکتیویزاسیون، این کارزار برای ادامه انقلاب بلشویکی واجب بود. این بویژه در مورد کارگران فعال سیاسی صدق می‌کند که از سنگرهای تاریخی انقلاب اکتبر برخاسته بودند. این افراد که به «۲۵ هزاری‌ها» مشهور شدند، آگاهانه خود را حامل آگاهی پرولتری به میان توده‌های دهقان در مناطق عقب‌مانده روستایی می‌دیدند. هدف آنها، اتحاد با دهقانان انقلابی، کمک به رهبری مبارزه آنها در راه ساختمان سوسیالیسم و آفرینش دنیایی نوین بود. کارزار «۲۵ هزاری» در پی بحران عظیمی براه افتاد که طی سالهای ۲۸ - ۱۹۲۷ اتحاد شوروی را در بر گرفت. علیرغم برداشت خوب محصول، میزان غله‌ای که به شهرها فرستاده می‌شد ناگهان کاهش یافت. بعلاوه، جمعیت شهر بسرعت رو به افزایش نهاده بود. برخلاف انتظار اکثر بلشویکها، انقلاب در سراسر اروپا براه نیفتاد، و در عوض خطر برپایی جنگ دوباره مطرح شد. در حالیکه برخی رهبران حزب کمونیست اتحاد شوروی از انقلاب دست شسته و در پی سازش با نظم کهن بودند، بخش مسلط حزب به رهبری استالین مصمم بود که به پیش راه بگشاید، سوسیالیسم را بسازد، قدرت اقتصادی و نظامی شوروی را ارتقا دهد و در صورت بروز جنگ، رسیدن غله به ارتش سرخ را تضمین کند.

در آغاز، رهبری حزب کرشید از طریق اتکا به مقامات روستایی که از قبل بر سر کار بودند، انقلاب را به روستاها ببرد. اما این تلاشهای اولیه ناکام ماند. کارزار «۲۵ هزاری‌ها» از دل این شکست سر برآورد.

اگرچه «۲۵ هزاری‌ها» از حمایت رهبری

حزب برخوردار بودند اما شرایط محلی غالباً دشوار بود. در سال ۱۹۲۶ از هر ۴۰۰ روستایی فقط یک نفرشان بلشویک بود. اغلب این بلشویکها، اعضای جدید بودند که در دوره «نپ» به حزب پیوسته بودند. آنها نه فقط به لحاظ سیاسی ناآزموده بودند، بلکه بسیاری‌شان دهقانان مرفهی بودند که در واقع برای حفظ موقعیت ممتاز خود در روستا به حزب پیوسته بودند.

فراخواندن کارگران پیشرو برای اعزام ۲۵ هزار نفر از صفوف خود به روستا که در آغاز انتظار می‌رفت کارزاری یکی دو ساله باشد، بخشی از تلاش برای برهم زدن بساط محافظه‌کاران در روستا و بسیج پایه اجتماعی پرولتری حزب بود. نقطه اوج کارزاری توده‌ای که در کارخانه‌ها براه افتاد انتخاب کارگران بود. شمار داوطلبان اعزام به روستاها چندین برابر تعداد مورد نیاز بود. کارخانه‌ها این کارگران را تامین می‌کردند و می‌کرشیدند به لحاظ مادی و معنوی از آنها حمایت کنند. از بین مدیران کارخانه‌ها که همگی عضو حزب کمونیست بودند، تعداد اندکی از کارزار حمایت کردند. اما بسیاری در مقابلش مقاومت کردند. آنها نیز با نیاز صنعتی کردن سریع که بخشی از برنامه پنجساله اول بود مواجه بودند و بعقیده «ویولا»، نه حاضر بودند تعدادی از بهترین کارگران و فعالین خود را از دست بدهند و نه به پای کارزار سیاسی مهمی بروند که از کار، مجزا باشد. خیلی از آنها آشکارا از این بحث می‌کردند که سهمیه کارگرانی که از آنها خواسته شده خیلی بالاست. بعضی‌هایشان نیز تاکتیکهای مختلفی را بکار بستند و کوشیدند جوانان بی‌تجربه و نپخته که هیچ تعهد سیاسی خاصی برای پیشبرد این وظیفه پیچیده و خطرناک نداشتند را اعزام کنند. مقالاتی در مطبوعات به چاپ می‌رسید که از امکان برخورد خصمانه روستائیان با کارگران اعزامی می‌گفت - و مسلماً قصد از چنین اظهاراتی تشویق کارگران به شرکت در این کارزار نبود.

نیروهای حزب بلشویک تحت رهبری استالین برای فائق آمدن به این مقاومت، اجرای کارزار و سپس حمایت از کارگران اعزامی، به بسیج توده‌ای (از پایین) دست زدند. آنها کارگران را بر مبنای منافع شخصی بسیج نمی‌کردند: شرایط زندگی در روستا خیلی بدتر از شهر بود. کاهش فوری و قابل توجه دستمزد و افت شرایط عمومی معیشت منجمله خوراک و فعالیت فرهنگی و امثالهم در انتظار «۲۵ هزاری‌ها» بود.

رفتن آنها به روستا دلایل دیگری داشت: اغلب داوطلبان از صفوف رزمندگان جنگ داخلی علیه بورژوازی و ارتشهای مداخله‌گر، و از فعالین سیاسی سالهای بعد از آن بودند. آنها خود را وقف آرمانهای مارکسیسم - لنینیسم و حزب کمونیست کرده بودند. «ویولا» از کارگری بنام «ف. ز. دروژد» اهل «روستف» مثال می‌آورد. او برای کارگران همسنگر خود در کارخانه توضیح داد که چرا بعد از خدمت در جنگ داخلی اینک وظیفه نبرد در راه کلکتیویزاسیون را نیز بدوش می‌گیرد. «من یک پارتیزان قدیمی هستم. در گذشته، بی‌آنکه لحظه‌ای دچار فکر و تردید شوم، خانواده ام را رها کردم و برای دفاع از حزب و دولت شوروی به جنگ رفتم. حالا که شعار «کلکتیویزه کردن کامل منطقه قفقاز شمالی طی یک تا یکسال و نیم» جلو گذاشته شده، من با رضایت خاطر به روستا می‌روم تا بار دیگر وظیفه خود را در قبال حزب و دولت شوروی انجام دهم.» «ویولا» به ناخرسندی بسیاری از کارگران طی دوران «نپ» (سیاست اقتصادی نوین) اشاره می‌کند. «نپ» به عقب‌نشینی موقتی در اوایل و میانه دهه ۱۹۲۰ اطلاق می‌شد که لنین در مواجهه با ویرانیهای ناشی از مداخله امپریالیستی علیه دولت نویناد انقلاب، فراخوانش را داد. «نپ» تا حدی احیای سرمایه‌داری در شهرها و بویژه در روستاها که بلشویکها کماکان توان دگرگرن کردن موثر جامعه و اقتصاد را نداشتند، مجاز شمرده. بعد از ارائه سیاست کلکتیویزاسیون، کارگران می‌دیدند که مجدداً در موضع تعرض قرار گرفته‌اند و می‌توانند از طریق بردن انقلاب در بین دهقانان بویژه دهقانان فقیر، به تقویت آن بپردازند. کارگران قدیمی از ۶۰ سال به بالا داوطلب شدند و به سارین یادآوری کردند که چگونه در صف مقدم جنگ داخلی نبرد کرده‌اند. آنها بدین ترتیب کارگران جوان را تشویق کردند که در صفوف مقدم بایستند و جای آنها را پر کنند. کارگرانی که با روستا آشنا بودند نیز به سخن درآمدند. یکی از آنها اعلام کرد: «خود من از میان دهقانان آمده‌ام. سالیان سال نه فقط شاهد زندگی دهقانان بودم، بلکه خود طعم تمامی خرافاتی که ذهن جماعت دهقانی کهنسال قبل از انقلاب را پر کرده بود، چشیده‌ام. بنظر من راه خلاصی دهقانان از این شرایط فلاکت بار، پیوستن به مزرعه کلکتیو است.» «۲۵ هزاری‌ها» خود را کمکی ضروری برای نیروهای ضعیف حزب در مناطق روستایی می‌یافتند. کمکی بی‌چون

موقعیت مشابه رهبران شناخته شده برخوردار بودند. تقریباً تمام بخش مدیریت کارخانه‌ها از اعضای عالی‌رتبه حزب کمونیست تشکیل شده بود. آیا آنها حاضر بودند جنبشهای توده‌ای که برای ساختمان سوسیالیسم الزامی بود را رهبری کنند؟

پروژه‌های عظیم صنعتی که صدها هزار جوان بیکار شهری و مهاجران جوان روستایی را درگیر می‌کرد براه افتاد. در صف مقدم پروژه‌های غول‌آسای ساختمان سوسیالیسم، جنبشهای ضربتی قرار داشت که نوک پیکان آن را اغلب جوانان تشکیل می‌دادند. در آن زمان، سیاستها آنچنان که امروز انقلابیون ممکنست تصور کنند روشن نبود: جنبشهای ضربتی بمعنای افزایش مداوم معیارهای تولیدی بود، و این اغلب با نارضایتی بخشهایی از خود کارگران بویژه مسن‌ترها و کارگران ماهرتر و منجمله بسیاری از رزمندگان قدیمی انقلاب و جنگ داخلی روبرو می‌شد.

بخشی از رهبران حزب کمونیست اتحاد شوروی در صف مقدم این جنبش قرار گرفته بودند، اما اغلب جوانانی که در کارخانه‌ها کار می‌کردند تازه از روستا آمده بودند و تجربه مبارزه طبقاتی و زندگی صنعتی را نداشتند. کارگرانی که حزب به آنها متکی بود به این جوانان با سوء ظن می‌نگریستند. مثلاً یکی از رهبران حزب چنین می‌گفت: «کارگران جوانتری که از روستا آمده‌اند، کارخانه را مایملک طبقه کارگر، مایملکی که از چنگال سرمایه‌داران بدر آورده شده نمی‌دانند. آن را مخلوق پرولتاریا که توسط دولت شوروی برپا شده نمی‌بینند. بلکه کارخانه را محلی می‌دانند که در آنجا می‌توانند درآمد اضافی بدست آورند و بکار زراعی خویش بزنند.

با وجود این، رهبری حزب به این جوانان بویژه به جوانانی که از دل طبقه کارگر برخاسته بودند، اعتماد بسیار کرد. استالین جوانان کرمسومول (سازمان جوانان حزب) را فراخواند که «در صف مقدم» جنبش صنعتی کردن جای گیرند. و آنها چنین کردند. یک مهندس آمریکایی در اتحاد شوروی علیرغم اینکه علاقه‌ای به رژیم شوروی نداشت، در دفتر خاطرات خود چنین نوشته است: «امروز یک ناظر می‌تواند بسادگی خیزش اصیلی که بر مبنای آمال مسیحایی و فداکاری انقلابی براه افتاده و رهائی مشتاقانه از افسردگی «نپ» با اهداف محدود و با راحت‌طلبی‌های خرده بورژواژیش را نادیده بگیرد... شور و هیجان عظیمی در بین بخشی از نسل اول بعد از انقلاب بویژه در

سنگین به زبان کشاورزی و صنایع سبک، محسوب داشت. اما بروز این خطاها از جانب استالین و انقلابیون شوروی به این واقعیت هم مربوط می‌شد که آنها نخستین گام راهگشا را در این مسیر برمی داشتند. همین گامهای راهگشا مبنای آموزش و پیشرفت مائو و رفقای چینی به سطحی بهتر و عالیتر شد.

«انقلاب صنعتی استالین» به قلم «هیرواکی کورومیا» اثری درباره تاریخ اقتصاد است. در این کتاب، واقعیتی جمع‌آوری شده که به سادگی قابل دسترسی نیست. این اثر کانون توجه خود را برنامه پنجساله اول در اتحاد شوروی (۱۹۳۲ - ۱۹۲۸) قرار داده و بویژه به نقش کارگران در پیشبرد امر صنعتی کردن می‌پردازد. «کورومیا» مختصراً شرایط عینی موجود در زمان تصمیم‌گیری به خاتمه «نپ» و آغاز تعرض در راه صنعتی کردن و کلکتیویزاسیون را برمی‌شمارد. در آن دوره، تنش بین‌المللی بالا گرفته و رهبران شوروی بیش از پیش نگران احتمال مداخله مجدد امپریالیستها بودند. همانطور که بالاتر اشاره شد، بحران غله در سالهای ۲۶ - ۱۹۲۷ براه افتاده و استالین و کسانی که مصمم به پیشروی و ساختمان سوسیالیسم در شوروی بودند را با مصاف حادی مواجه کرده بود. این عوامل به بحران اعتماد در رژیم انقلابی پا داد.

«کورومیا» در پی آن نیست که یک جمع‌بندی کلی از دوره برنامه پنجساله اول ارائه دهد. کتاب او به تشریح نقش کارگران در پیشبرد امر صنعتی کردن محدود می‌شود. ارزیابی وی از آن دوره، بدروستی از مزخرفاتی که توسط مکتب تاریخ‌نگاری «توتالیتاریستی» تولید شده و سرکوب روشنفکران ارتجاعی و کولاکها را منعکس می‌کند، فاصله می‌گیرد. «کورومیا» بنحوی زنده نشان می‌دهد که نه فقط سیاستهای استالین از حمایت قابل توجه توده‌ها برخوردار بود بلکه پاسخی به احساس ناخرسندی عمیق اقشار گسترده‌ای از جامعه خاصه پرولترهای جوان از دوره «نپ» نیز بود. مائو به آن دوره، از زاویه مبارزه حاد طبقاتی در جامعه شوروی می‌نگرد و این کارزار را عاجل و ضروری ارزیابی می‌کند.

اما حزب برای پیشبرد این تعرض روی چه کسانی حساب باز کرد؟ انقلابیون هرگز پیش از آن با چنین مشکلی مواجه نشده بودند. اینکه موفقیت انقلاب به معضلات نوینی پا داده بود: کارگران قدیمی اغلب به کارخانه‌هایی که دستمزد بالاتر و مشاغل ماهرانه‌تر داشتند منتقل شده و از همان

و چرا برای تضمین اینکه کلکتیویزاسیون به پیش برده شود؛ و شهرها و خود انقلاب به محاصره نیروهای بورژوازی روستا در نیایند و خفه نشوند. اما آنها خود را صرفاً یک ضامن و اهرم فشار انسانی برای اجوای سیاست حزب نمی‌دیدند. «۲۵ هزاری‌ها» خود را الگویی از فرهنگ و آگاهی کمونیستی می‌یافتند که علیه بیسوادی، اعتیاد به الکل و بی‌انضباطی مبارزه کرده و بطور کلی چشم‌نوازی تاکنون دور از دسترس را به انقلاب باز می‌کند. اگرچه بسیاری از آنها عملاً به شهر بازگشتند اما بسیاری نیز در آنجا اقامت گزیدند و زندگی نوینی را در میان دهقانان آغاز کردند.

کارگران علیرغم محرومیت‌های مادی، خصومتها و خطراتی که از جانب کولاکهای دشمن (دهقانان مرفه) تهدیدشان می‌کرد به روستا رفتند. بسیاری از آنها بقتل رسیدند، صدها نفر از آنها توسط کمیته‌های حزب در روستا که تحت رهبری قشر ممتاز دهات و نوکران آنها بود مورد ضرب و شتم قرار گرفته، دستگیر و از حزب تصفیه شدند. بسیاری اسیر گرسنگی شدند، و بواقع همگی آنها در شرایط بسیار دشوارتر از زندگی در شهر قرار گرفتند. با وجود این، اکثریت «۲۵ هزاری‌ها» بر کلکتیویزاسیون پایدار مانده و آن را به پیش بردند. آنها متحدان خود در روستا، که عمدتاً دهقانان فقیر و آموزگاران و جوانان بودند را بسیج کردند.

بخشا بخاطر تلاشهای فداکارانه همین انقلابیون پرولتر بود که برای نخستین بار در تاریخ بشر، کشتگران زمین را از چنگال مالکان خصوصی که برای چندین و چند نسل اراضی را تحت کنترل خود داشتند، خارج کردند. این یک پیروزی تکان‌دهنده و حقیقی بود که الهامبخش میلیونها کارگر و دهقان در سراسر جهان شد، بدانان امید بخشید و تسلیم طلبی آن دسته از رهبران حزب شوروی نظیر ترتسکی و بوخارین که مدعی بودند کسب پیروزی در این زمینه ناممکن است را بخوبی افشا کرد. همانگونه که مائو بعداً مسئله را مورد تجزیه و تحلیل قرار داد، اشتباهات جدی بواقع در جریان این کارزار رخ داد. و زمانی که رویزیونیستها در دهه ۱۹۵۰ قدرت را غصب کردند، مزارع کلکتیو دولتی را به ابزار رنج و تحقیر تبدیل کردند. و بر مبنای تحلیل مائو، علیرغم اینکه کلکتیویزاسیون در اتحاد شوروی یک پیروزی بزرگ بود اما وسیعاً شیره دهقانان را کشید. این امر را باید بخشی از سیاست تاکید بیش از حد بر صنایع

بین آن دسته از دهقانان و کارگران کارخانه که سابقا موقعیتی پایینتر از بقیه داشتند برانگیخته شده بود.» برای آنها هدف از این مصاف جدید صرفا ارتقای موقعیت شغلی خودشان نبود بلکه آفرینش جامعه نوین بود که تاکنون سابقه نداشته و در آن بیعدالتی و نابرابریهای بازمانده اجتماعی محو شده و به اتحاد پرولتاریا و کل خلق می انجامد.

جنبشهای ضربتی و نشستهای برنامه ریزی کارگران شاهد حضور کادرهای حزب در کارگاهها جهت بسیج کارگران بود تا بتوانند از سطوح تعیین شده در برنامه مرکزی فراتر رود. مدیران کارخانه هر چند اکثریت قریب به اتفاقشان از اعضای حزب بودند اما در بسیاری از موارد مقاومت می کردند و مصافهای جدیدی را به ناگزیر در برابر جنبشهای توده ای مطرح می کردند. زمانی که کارگران بر مضاعف کردن میزان تولید پافشاری کردند، آنها از کجا باید مواد خام جدید بدست می آوردند و چگونه باید بهایش را می پرداختند؟ نقش اتحادیه های کارگری چه بود که قرار بود از شرایط کارگران دفاع کنند؟ بسیاری از مدیران از اوقاتی که در نشستهای مداوم کارگران از دست می رفت و بطور متوسط نصف روز را شامل می شد، شدیداً گله داشتند.

بعقیده «کورومیا» خیزش شورانگیز انقلابی در اتحاد شوروی، با خود رشد گرایشات تساوی جویانه را به همراه آورد. گروه های کمک متقابل و سایر اشکال کار کلکتیو توسط کارگران ایجاد شد. منجمده در دوره معینی یک «نظام بریگادی» تشکیل شد که شامل گروه های گسترده ای بود که مهارتهای گوناگون را در برمی گرفت. آنها فعالیت و دستمزدهایشان را بهم می آمیختند و سپس بطور برابر این دستمزدها را تقسیم می کردند. برای مدتی تفاوت دستمزدها در سراسر جامعه شوروی کاهش یافت و در بسیاری از کارخانجات، کارگران ماهر معادل کارگران غیرماهر حقوق می گرفتند. «کورومیا» بدین اشاره دارد که این تحول از یک دیدگاه بازاری، غیرقابل فهم بود. زیرا در بحبوحه کمبود بارز کار ماهر صورت می گرفت. روند تعادل دستمزدها به عقیده «کورومیا»، «آهنگ قهرمانانه نبرد علیه حرکت خودروی بازار» را داشت. یک منبع پشتیبانی از این سیاستهای تعادلی، به عقیده «کورومیا» دیدگاه استالین بود که معتقد بود این تساوی گری، هسته مرکزی طبقه کارگر را از خطر ناشی از اشرافیت کارگری در امان می دارد.

با وجود این، گرایشات تساوی جویانه به مشکلات نوین پا داد. بسیاری از کارگران ماهر بسادگی به جانب کارخانجاتی روان شدند که جنبش انقلابی در بین کارگران توان کمتری داشت و نتیجتاً تساوی جویی ضعیفتر بود. بنابراین آنها می توانستند دستمزدها و شرایط کاری بهتری را دیکته کنند. این امر بطور جدی باعث اختلال در تولید شد. و در نهایت رهبری حزب چنین نتیجه گیری کرد که حفظ سیستم بریگادی غیرممکن است.

مائوتسه دون در جمع بندی از ساختمان سوسیالیسم در اتحاد شوروی خاطرنشان کرد که هر چه زمان می گذشت استالین کمتر به توده ها اتکا می کرد. «کورومیا» مارکسیست نیست. تحلیل او مسلماً از تجربه انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی که در آن انقلابیون چین توانستند بسیاری از خطاهای انقلابیون شوروی را تصحیح کنند، بهره نبرده است. با وجود این، جزئیاتی که «کورومیا» بدست می دهد هم، نشانگر کارهایی است که واقعا از جانب رهبران و توده ها در شوروی انجام شدو تایید تحلیل مائو است. یکی از این موارد، ارزیابی «کورومیا» از سیاست مدیریت تک نفره است.

بدون شک استالین می دانست که برای راه گشودن به صنعتی کردن و کلکتیویزاسیون، باید با منافع قدرتمند بوروکراتیک در جامعه شوروی نبرد کند. او برای چنین نبردی آماده شده بود. نمونه اش را می توان در توییح بیرحمانه مدیران و سایر کسانی دید که در برابر ابتکارات کارگران در امر برنامه ریزی جنبش ضربتی کارگران و اسلوب رقابت سوسیالیستی، مقاومت می کردند. در این مورد، استالین چنین گفت: «رقابت سوسیالیستی در عمل، جلوه ای از انتقاد از خود انقلابی توده هاست که از ابتکار عمل خلاقانه میلیونها کارگر سرچشمه گرفته است.... و خطر بوروکراتیک مشخصاً و پیش از هر چیز در مانع تراشی در برابر شور و شوق، ابتکار عمل و فعالیت مستقلانه کارگران تبلور می یابد. منبع عظیمی که در اعماق نظام ما درون طبقه کارگر و دهقان وجود دارد را پنهان می کند و نمی گذارد که از این منابع در مبارزه علیه دشمنان طبقاتی ما در داخل و خارج کشور استفاده شود.» اگرچه استالین سکاندار مردم شوروی در دریائی ناشناخته بود و نوعی از تحول اقتصادی را به پیش می برد که در تاریخ سابقه نداشت، اما وی بطور فزاینده به شیوه هایی اتکا می کرد که در تضاد با هدف مبارزه وی قرار داشت. یک جنبه

مهم از این روشها سیاست مدیریت تک نفره بود. بنظر می آید که استالین این سیاست را یک بخش ذاتی از تمرکز فزاینده می دید؛ که وی این را بنویه خود وجه اساسی صنعتی کردن و کلکتیویزاسیون سریع به قصد تقویت پنبه جنگی اتحاد شوروی به حساب می آورد. تمرکز، بنظر ضدحمله ای علیه آشوبی می آمد که بناگزیر در این پروسه سر بلند می کرد.

اما اسلوب مدیریت تک نفره که بین کارگران و مدیریت کارخانه ها فاصله می انداخت، تنها راه حل ممکن برای چنین مشکلی نبود. حزب کمونیست اتحاد شوروی می کوشید از طریق یک سیستم «کنترل کارگری» نوعی تعادل با مدیریت تک نفره ایجاد کند. کنترل کارگری آنقدر موثر بود که اغلب، اعتراض مدیران را برمی انگیزخت. زیرا اغلب چنین بود که کارگران از طریق «نشستهای پر آشوب» خود که در آنها طرح های تولید و غیره را ارائه می دادند، روال عادی امور را بر هم می زدند. بر مبنای شواهدی که «کورومیا» ارائه می دهد، از جانب کارگران اعتراض مستقیم و گسترده ای نسبت به اعمال مدیریت تک نفره ابراز می شد. مائوتسه دون سیاست مدیریت تک نفره را یک اشتباه ارزیابی کرد و از این بحث کرد که «باید یک خط تمایز اساسی بین قوانین حاکم بر موسسات سوسیالیستی با موسسات سرمایه داری وجود داشته باشد». در واقع چینی ها در جریان انقلاب فرهنگی، کمیته های انقلابی را بوجود آوردند که ترکیب افراد در آنها شامل نمایندگان منتخب «پایین» بود. برخی اوقات آنها از نمایندگان حزب، ارتش و توده ها تشکیل می شد و یا گاه ترکیب پیر، میانسال و جوان را در بر می گرفت. این کمیته ها بویژه شامل سرخ و متخصص بود که سرخ در آن عامل تعیین کننده بحساب می آمد. کمیته ها تجارب گوناگون را برای هدایت کارخانه ها، مدارس و سایر موسسات بهم می آمیخت و مورد استفاده قرار می داد. بعلاوه کمک می کرد که تقسیم کار بازمانده از جامعه طبقاتی بهم بخورد و شور و شوق توده ها برانگیخته و سازماندهی شود.

حمایت استالین از مدیریت تک نفره بخشی از گرایش در حال رشد در صفوف رهبری شوروی بود. اتکا آنها به توده ها روز به روز کمتر می شد. این گرایش بعدها نتایج منفی وخیمی ببار آورد. حتی در لحظات پر شور برنامه پنجمساله اول و تعرض کلکتیویزاسیون، تبلور چنین گرایشاتی را می شد دید. «کورومیا» نه

ترجیحی از ناظران عینی نظیر «آنا لوییز استرانگ»، «موریس هیندوس»، «دوران»، دکتر «نورمن بسیون» و سایرینی که در آن دوران به گوشه و کنار اتحاد شوروی سفر کردند، ماجراهای بیشمار را نقل می‌کنند که نشان می‌دهد کارگران و دهقانان در روسیه عقب مانده چه معجزاتی آفریده‌اند. شرح این مشاهدات در کتابهایی آمده که البته امروز دیگر تجدید چاپ نمی‌شوند. واقعیت اینست که وقتی قدرتهای پیشرفته امپریالیستی در آلمان، انگلستان، فرانسه و آمریکا در بحران بزرگ دست و پا می‌زدند و میلیونها نفر در این ثروتمندترین کشورهای جهان بی‌خانمان شده و لقمه نانی گدایی می‌کردند، کشور سابقا عقب‌مانده اتحاد شوروی شاهد سریعترین توسعه اقتصادی در قرن بیستم بوده و شیوه کهن زندگی در آنجا دگرگون می‌شد. توده‌های چین تحت رهبری مانو با تصحیح اشتباهات استالین و مردم شوروی توانستند بسیار بیشتر از آنها در مسیر کمونیسم پیشروی کنند. در واقع پیشرفت چینی‌ها فقط با ایستادن بر شانه‌های چند نسل از مردم شوروی که حقیقتا دست به کار ساختن جهان بر شالوده‌ای نوین شدند، میسر شد.

توضیحات:

(۱) در فصل ششم از کتاب «دمکراسی: آیا نمی‌توانیم چیزی بهتر از این برپا کنیم؟» (شیکاگو، انتشارات پتر ۱۹۸۶) به قلم باب آواکیان، صدر حزب کمونیست انقلابی آمریکا، تئوری «دولت توتالیتر» و شیوه ای که تنورسینهای غوب و بویژه سوسیالدموکراتها از آن بعنوان «یکی از سلاح‌های عمده ایدئولوژیک امپریالیسم غرب در تقابل با بلوک شوروی» بعد از جنگ جهانی دوم استفاده کرده‌اند، مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است. در واقع چیزی بشابه «دولت توتالیتر» هرگز وجود نداشته است. آواکیان اصول عمده این تئوری را چنین بر می‌شمرد: «دولت توتالیتر» بر ترور همه جاگستر استوار است. هدف آن تسلط بر جهان و کنترل بر تمامی عرصه‌های زندگی است. آواکیان نشان می‌دهد که این تئوری به چه طریقی به امپریالیسم خدمت کرده است. این تز بویژه تقسیم جامعه به طبقات و نقشی که دولت بشابه نهاد حاکمیت یک طبقه بازی می‌کند را پنهان می‌کند.

(۲) مانو بطور مشخص تاکید یکجانبه استالین بر صنعتی و مدرنیزه کردن را مورد انتقاد قرار داد. او این مسئله را بطور مفصل در کتاب «نقدی بر اقتصاد شوروی» (چاپ مانتلی ریویو ۱۹۷۷) مورد بحث قرار می‌دهد. موضع مانونیستی در این زمینه بطور فشرده در «بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» آمده است.

۱۹۳۰ آماده شده بودند که از هر شکست مهم «گروه استالین» برای غصب قدرت استفاده کنند. برای مثال، «ک. ب. رادک» که یکی از اعضای دفتر سیاسی بود، در مورد سیاست تعرضی صنعتی کردن چنین اظهار داشت: «اگر از شتاب این تعرض عمومی کاسته نشود به چیزی می‌انجامد که آن را به اصطلاح نتیجه مارش ورشو می‌نامیم.» (منظور کارزاری است که طی جنگ انقلابی داخلی براه افتاد و استالین هم در آن درگیر بود و به شکست جدی ارتش سرخ انجامید.) دیگران فکر می‌کردند که ناکامی سیاست استالین و سر بلند کردن جریان راست واقعا یک نتیجه از پیش معلوم است. «کورویمیا» نشان می‌دهد که این خطوط راست‌روانه در سطوح مختلف حزبی از حمایت گسترده‌ای برخوردار بوده‌اند. برای مثال، در نشست «کارگران ضربتی در جبهه مالی» به سال ۱۹۳۲، حمایت آشکار گسترده‌ای از این پیشنهاد بعمل آمد که نیروی محرکه سود باید دوباره به عامل تعیین کننده در امور مالی دولت شوروی تبدیل شود. و کسانی که از این پیشنهاد حمایت می‌کردند ظاهرا کارگران پیشرو سیاسی در بخش مالی بودند!

«کورویمیا» در جمع بندی از دوران برنامه پنجساله اول به این نکته می‌رسد که مورخان غرب بطور جدی به نقش فعال ایدئولوژی و امور سیاسی در سیاست حزب کمونیست اتحاد شوروی کم بها داده و بدین ترتیب بر خصلت یکدست جامعه شوروی تاکید بیش از حد می‌گذارند: «استالین نه تنها کل ملت را بسیج نکرد، بلکه حتی آن را دچار تفرقه ساخت. استالین برخلاف «ویت» (یکی از اصلاحگران در دوره ماقبل جنگ جهانی اول) که در پی یک حکومت مطلقه قدرتمند بود که نیازی به اتکا به هیچ طبقه خاصی نداشته باشد و فرای تمامی طبقات بایستد، عامدانه در پی جلب حمایت حوزه‌های سیاسی مشخص، کمونیستها، کومسومول‌ها و کارگران صنعتی از طریق برانگیختن آنها علیه کسانی بود که ادعا می‌شد دشمن طبقاتی هستند.»

نسل بعدی انقلابیون که توسط مائوتسه دون رهبری می‌شدند در عین حال که از خدمات استالین دفاع می‌کردند انتقاداتی جدی از خط راهنمای این کارزارهای عظیم بعمل آوردند. (۲) علیرغم همه اینها، کارزارهای فوق‌الذکر دستاوردهای عظیمی در ساختمان سوسیالیسم بحساب می‌آیند که توسط مردم شوروی حاصل شده‌اند. تعداد قابل

فقط نشان می‌دهد که علیرغم مقاومت بسیاری از کارگران، مدیریت تکنفره اعمال می‌شد، بلکه قطعه‌کاری و انگیزه‌های مادی و سیاستهای مشابه دیگر، روز به روز بیشتر مورد استفاده قرار می‌گرفت. بعلاوه خیزش کارگران در برنامه پنجساله اول، علیرغم اینکه از روحیه انقلابی اصیلی برخوردار بود و دستاوردهای انقلابی اصیلی داشت، از آغاز، تولید را کانون توجه خویش قرار داد و بنابراین محدود شد. برای نمونه، میلیونها کارگر حقیقتا در صفوف مدیران و کارگران علمی و فنی جامعه نوین جای گرفتند. این امر بسیاری از ناظران آن دوره را حیرت زده کرده بود. اما این امر آسان به پیش رفت که نتوانست تا حد امکان به ریشه‌های تقسیم کار جا افتاده در جامعه ضربه بزند. بنابراین اگرچه می‌توان گفت که کارگران آن نسل تقریبا در همه عرصه‌های جامعه به صحنه آمده بودند، اما اینکار به میزان زیادی از طریق جدا شدن آنها از طبقه کارگر انجام گرفت. یا عبارت دیگر، از طریق انتقال آنها به سطحی بالاتر در تقسیم کار اجتماعی. این نظریه که از طریق تبدیل فزاینده کارگران به مدیر، دانشمند و امثالهم می‌توان بر تقسیم کار فائق آمد، با این دیدگاه موکد استالین همراه شد که ساختمان سوسیالیسم بمعنای رشد نیروهای مولده است. عظیمترین مصاف در انتظار مائوتسه دون و انقلاب فرهنگی بود تا به تدریج ریشه‌های واقعی تقسیم کار اجتماعی که مشخصه جامعه طبقاتی است را دریا باند. آنها این امر را از طریق بسیج توده‌ها جهت شناخت و تغییر روینا به انجام رساندند.

برای مثال در انقلاب فرهنگی، جوانان محصل را فراخواندند تا به روستا رفته و نه فقط دانش کتابی خود را به میان دهقانان ببرند، بلکه مهمتر از آن، از دهقانان بیاموزند که چه دانشی مورد نیاز است و برای چه کسی و چه هدفی باید آموخت.

«کورویمیا» با جدا شدن از مکتب «توتالیتریستی» تاریخ معتقد است که مبارزات مهمی در صفوف بالای حزب کمونیست اتحاد شوروی در دهه ۱۹۳۰ ادامه داشته و موفقیت «گروه استالین» (به گفته او) به هیچ وجه امری حتمی نبوده است. او به قدرت مخالفان استالین که اوایل و میانه دهه ۱۹۲۰ در اتحادیه‌های کارگری و موسسات دیگر، نخست حول ترتسکی و سپس حول بورخارین گرد آمده بودند، اشاره می‌کند و این احتمال را جدی می‌گیرد که آنها حتی در اوایل دهه

دو سال خطیر...

ایدئولوژی شکست ناپذیر مارکسیسم . لنینیسم . مائوتسیسم بود. حکام ارتجاعی گمان می کردند که می توانند با کشتار و سرکوب و ترور، آتش جنگ خلق را به سادگی خاموش کنند. اما همانگونه که قانون علم و تجربه تاریخی به اثبات رسانده، کشتار توده ها آتش انقلاب را خاموش نکرده بلکه بر آن نفت پاشیده است. عمل منفی تروریسم دولتی، نتیجه مثبتی برای تکامل انقلاب خلق داشت. تروریسم دولتی، نقاب به اصطلاح دمکراسی، قانون اساسی و حقوق بشر را از چهره دولت ارتجاعی برداشت و به توده ها کمک کرد که خصلت فاشیستی دولت را بشناسند. حرکت سرکوبگرانه فاشیستی طی یک سال نه فقط بحران درون دولت حاکم را برملا کرد، بلکه بدان عمق بیشتری بخشید. آنها بعد از یک سال سرکوب دریافتند که موج عظیمتری از علاقه و همکاری مردم با جنگ خلق سر بلند کرده است. هزاران نفر جای صدها نفر را گرفتند، و صدها هزار جایگزین هزاران شدند! آنها دریافتند که جنگ خلق را به سادگی نمی توان نابود کرد؛ آنها دریافتند که این نوع بنیاداً نویسی از جنگ است.

به موازات وخامت بحران درون دولت پوسیده طبقه ارتجاعی، جنگ کبیر خلق تضادهای میان فراکسیونها سیاسی مختلف را تشدید کرد. در بین باندهای مختلف درون مجلس که بشابه نوکر غارتگران امپریالیست و توسعه طلب گوناگون عمل می کنند، روند مانورهای قدرت بالا گرفت. بر بستر چنین بحرانی، و بلافاصله بعد از جشن نخستین سالگرد شکوهمند جنگ خلق و آغاز سال دوم، یک ائتلاف جدید درون دولت ارتجاعی برپا شد. این ائتلاف فساد، عوامفریبی، نوکر صفتی و پوسیدگی عریان را به نمایش گذاشت. حکومت جدید که مرتدان حزب کمونیست متحده نپال (م. ل) در آن شرکت جستند و رهبری آن بدست قصابان پانچایاتای بود، حتی کاریکاتوری از دستاوردهای محدود جنبش تاریخی مردم در سال ۱۹۹۰ هم نبود. این حکومت استراتژی جدید سرکوب را با توطئه دیپلماتیک علیه جنگ خلق در هم آمیخت. بر مبنای این استراتژی، حکومت ابتدا اعلام کرد که جنگ خلق یک «مسئله سیاسی» است و می توان آن را از طریق «گفتگو» حل کرد. این در حالی بود که در عمل تدارک سرکوب شدیدتری را می دیدند. آنها کمیسیونهای مختلفی برای این کار برپا کردند که مشخص ترین آن کمیسیون اطلاعاتی بود. مردم توطئه همه جانبه حکومت نوین را زمانی دریافتند که

آنها تصمیم به تصویب یک بودجه ضد تروریستی گرفتند و کرشیدند ارتش را حتی به مناطقی بفرستند که هیچ تغییری در شرایط عینی آنجا صورت نگرفته بود.

حزب با اتکاء به آموزه های م. ل. م، و اصل جهانشمول تکامل جنگ انقلابی و ویژگیهای جنگ خلق در نپال، پیشاپیش امکان بسیج ارتش دشمن علیه جنگ خلق را دریافت. حزب برای مقاومت در برابر آن، کل بدنه خویش، رزمندگان، و توده هارا به درجه معینی آماده کرده بود. این کار از طریق یک سلسله استراتژیها و تاکتیکهای سیاسی و نظامی انجام گرفت. اینکه دشمن، ارتش را علیه جنگ خلق بسیج کرد، از نقطه نظر نظامی یک نشانه پیروزی برای جنگ خلق بود. حزب خود را برای دورنماهای عظیمتر و مصافهای جدیتر آماده کرده بود.

توده های کبیر نپالی یک کارزار اعتراضی سراسری علیه تصمیم حکومت ارتجاعی مبنی بر تصویب بودجه به اصطلاح ضد تروریستی و بسیج ارتش علیه جنگ خلق به راه انداختند. این امر باعث شد که طرحهای دولت برای مدتی پشت پرده برود. اما طی یک دوره کوتاه یک ماه و نیمه، خصلت فاشیستی حکومت جدید افشا شد. مهمترین مسئله این بود که برای نخستین بار توده های وسیع خلق فرصتی پیدا کردند تا خصلت ارتجاعی باند مرتد و رویزیونیست حزب کمونیست متحده را بشناسند و بفهمند. حکومت در مواجهه با خشم مردم مجبور به عقب نشینی شد. خلق نپال این امر را بدرستی نشانه ای از موفقیت ابتکار عمل خویش دید.

نیروهای فئودالی و امپریالیستی که اینگونه وقایع زنگ خطر را برایشان به صدا درآورده بود، در پی عوامل دیگری شدند تا بتوانند دولت خویش را حفظ کنند. در این چارچوب بود که یک روند نفرت انگیز آغاز شد: روند معامله گری در پارلمان، دستگیری و آدم ربایی از میان نمایندگان مجلس. همه اینها عمدتاً با مداخله و بر مبنای منافع توسعه طلبان هند انجام گرفت! فربکاری دمکراسی پارلمانی بیش از پیش افشا شد. بار دیگر روشن شد که پارلمان و نمایندگان آن فقط آغل و گوسفندانی متعلق به امپریالیسم و فئودالیسم هستند.

سرانجام یک حکومت ائتلافی شکل گرفت که متشکل از پانچای فاشیستی قبلی و حزب کنگره یعنی همان حزب بدنام و خیانتکار، قاتل مردم و نوکر توسعه طلبان هند بود. حکومت جدید که بشدت مورد تنفر و خشم مردم بود، در نخستین بیانیه

علنی خویش اعلام کرد که سیاست مهار جنگ خلق را در دستور کار دارد. آنها اعلام کردند که جنگ خلق را در یک دوره سه ماهه «نابود خواهند کرد». حکومت جدید، سیاست استراتژیک استفاده از نوکران تحت الحمایه خود تحت نام «کمیته دفاع خلق» را در پیش گرفت، حملات غافلگیر کننده را برای کشتن کادرهای انقلابی پراه انداخت، تبلیغات دروغ و شنیع علیه رهبری جنگ خلق را آغاز کرد، نیروهای گسترده کماندویی پلیس و ارتش را در یک کارزار سرکوب سراسری که رسماً اعلام نشده بود بسیج کرد، دستگیری و شکنجه را رواج داد و علیه برنامه های مسالمت آمیز تشکلات توده ای گوناگون مداخله نظامی کرد. بدین ترتیب بود که ۹ رزمنده انقلابی منجمله رفقا داتراج پون، سوک بهادر رکا، پرم بهادر رکا، بیم پارساد اهارتی از بخش «رولپا»، یک رفیق زن به نام کملا بات از بخش «گورخا» و رفیق پادام بهادر رکیا از بخش «جارجارکوت» توسط این حکومت نوکر هند به قتل رسیدند. (این شمار کشته ها تا ژانویه ۹۸ است.)

علیرغم اینها، جنبه مهمتر وقایع چیز دیگری بود. موج حمایت توده ای از جنگ خلق بشکلی بی سابقه و نوین بپاخواست. بیانیه ها و اقدامات حکومت خود باعث تشدید این موج شد. هزاران هزار دهقان، زن، محصل و روشنفکر با سرعتی بیشتر به روند مبارزه رزمنده پیوستند. عملیات نظامی چریکهای خلق نه فقط گسترش یافت بلکه به سطوح نوین تر تکامل پیدا کرد. موفقیت اشکال عالیتر عملیات چریکی در مناطق «روکوم»، «دادینگ» و سایر بخشهای کشور، تأیید این امر است.

در بحبوحه خشم و نفرت و مقاومت توده ها، پرده دیگری از نمایش ائتلافی جدید در دولت ارتجاعی آغاز شد. مبارزه بر سر قدرت بین کاخ سلطنتی، آمریکا و هند در گرفت. این مبارزه بشکل بحث بی معنا بر سر اینکه آیا باید انتخابات میان دوره ای برگزار شود یا یک نشست ویژه مجلس، پراه افتاد. توسعه طلبان هند و امپریالیستهای آمریکایی برای برقراری سلطه و غارت انحصاری خویش، امروز علناً در گروهبندهای ارتجاعی منجمله در کاخ سلطنتی، مجلس نپال، حزب کمونیست متحده و حزب «راستریا پراجانتارا» نفوذ می کنند. امروز بیش از هر زمان روشن است که تضادها و درگیریهای گوناگون در میان باندهای ارتجاعی مختلف، در جوهر خود بازتاب مبارزه قدرت بین اردوهای امپریالیستی و توسعه طلب گوناگون است.

آموزه های انقلاب فرهنگی وجود ندارد. حزب، وحدت اضداد است. تا زمانیکه حزب وجود دارد، پدیده وحدت و مبارزه بین اضدادش نیز بر جای خواهد ماند. هر اندازه مبارزه طبقاتی تکامل یافته تر و پیچیده تر باشد، حزب نیز ضرورتاً تکامل یافته تر و پیچیده تر خواهد شد. در این چارچوب به اجرا گذاشتن مداوم و به حداکثر دموکراسی درون و بیرون حزب برای حفظ کیفیت انقلابی حزب و غلبه بر تبارزات مختلف رویزیونیسم و اپورتونیسم، امری ضروری است. تضمین شرکت کادرها بطور کلی و توده های زحمتکش در امور داخلی حزب بحد اکثر، تنها ضامن حفظ حزب در مقابل رویزیونیسم است. بعلاوه، امروز حزب در جریان تجربه دو سال جنگ خلق به روشنی می بیند که بدون بکار گرفتن سیستمی که از میان بدنه کادرها و توده ها، شمار زیادی جانشین انقلابی بوجود آورد، هرگز نمی توان فتودالیسم، امپریالیسم و رویزیونیسم را شکست داد. دستاورد مهم امروز این است که ضرورت تکامل آگاهی و ابتکار عمل کادرها و توده ها با هدف «بمباران کردن مقرهای فرماندهی» اپورتونیسم تشخیص داده شده است؛ تا حزب بتواند بمشابه رهبر انقلاب کبیر خلق علیه استثمار و ستم فتودالیسم و امپریالیسم و خیانت رویزیونیسم عمل کند.

ب - جبهه متحد انقلابی

از نظر تئوریک واضح است که پیروزی انقلاب دموکراتیک بدون یک جبهه متحد انقلابی گسترده ناممکنست. در این جبهه طبقات، بخشها و سطوح مختلف ضد فتودالی و ضد امپریالیستی مردم تحت رهبری پرولتاریا، شرکت می جویند. بهمین ترتیب، روشن است که اساس این شکل از جبهه متحد، وحدت کارگران و دهقانان خواهد بود و باید چنین باشد.

با وجود این، روند آغاز و تکامل جبهه متحد انقلابی بر حسب اوضاع کشورهای مختلف، متفاوت خواهد بود. در نپال، بزرگترین تبارز اپورتونیسم در مورد مسئله جبهه متحد بروز کرده است.

اگرچه حزب ما سالیان سال از نظر تئوریک یک خط انقلابی در این مورد ارائه می داد، اما نتوانست آن را بعمل درآورد؛ و این کار بدون آغاز جنگ خلق، ناممکن بود. امروز تجارب جنگ خلق، تصویر روشنی از جوانب تاکتیکی و استراتژیک جبهه متحد انقلابی بدست می دهد. با توجه به ویژگیهای تاریخی نپال و تجارب دو سال جنگ خلق، جبهه متحد

ویژگیهای تکامل تاریخی کشورهای مختلف بستگی دارد. بنابراین جایی برای تفکر مکانیکی نیست. واضح است که از بین این سه ابزار، حزب عمده است و دو دیگر را رهبری می کند.

جنگ خلق که دو سال است جریان دارد در تغییر و تکامل حزب نقشی تاریخی بازی کرده است. روند دراز مدت جنگ خلق در یک کشور نیمه فتودال و نیمه مستعمره نظیر نپال و در عصر امپریالیسم و انقلاب پرولتری، روند تحول انقلابی حزب نیز هست. ما در مقایسه با دهها سال بحث و اقدامات ایده آلیستی، به تجربه خویش دریافته ایم که جنگ خلق نقشی تکان دهنده در تحول انقلابی حزب بازی می کند.

نقش مهمی که جنگ خلق در این زمینه بازی کرده بدین قرار است: تقویت وحدت ایدئولوژیک حزب از طریق وحدت معنوی؛ ارتقاء هوشیاری ایدئولوژیک و سیاسی و سطح حزب به جایگاهی جدید بواسطه روشن شدن هر چه بیشتر ویژگیهای مشخص انقلاب نپال؛ از طریق رهبری کل حزب در راه تکوین یک فرهنگ انقلابی پرولتری که شامل از خود گذشتگی، فداکاری و تقبل رهبری انقلاب خلق است؛ ارتقاء آگاهی درباره رابطه دیالکتیکی مبارزه طبقاتی و مبارزه درونی و حل صحیح آنها؛ تحکیم و توسعه کیفی رابطه میان توده، طبقه، حزب و رهبران؛ افزایش نقش، مسئولیت و تثبیت حزب در عرصه ملی و بین المللی و غیره. روند مقاومت در مقابل سرکوب فاشیستی دولت ارتجاعی و حملات زهرآگین رویزیونیستهای قدیمی و جدید بود که روند تحول انقلابی حزب را شتاب بخشید. این واقعیت که تحول حزب حزب بمشابه نماینده انقلابی طبقه پرولتر از طریق یک روند حاد مبارزه طبقاتی و مبارزه ایدئولوژیک انجام می گیرد، صحت خود را در نپال نیز به اثبات رسانده است.

امروز حزب بر پایه سنتز تجارب، دستاوردها و محدودیتهای جنگ خلق، تاکید می کند که باید از انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی آموخت. حزب بخاطر جلوگیری از تغییر ماهیت خویش، برای انقلابی تر شدن و کسب آمادگی بیشتر در مواجهه با فعالیتهای سرکوبگرانه، توطئه چینانه و تفرقه افکنانه مرتجعین و اپورتونیستها، انقلاب فرهنگی را نقطه عزیمت خویش قرار می دهد. برای تحول مداوم حزب بمشابه رهبر انقلاب، برای دفاع از حزب به لحاظ مادی و ایدئولوژیک، و برای بسط و تقویت مناسباش با توده ها، در جهان امروز هیچ شیوه علمی دیگری جز

تصویری که از جنگ خلق و دولت ارتجاعی ترسیم کردیم، روشن می کند که این دولت به سمت سرنوشت محتوم خویش روان است و روند عظیم جنگ خلق بسوی پیروزی را می گشاید. دولت ارتجاعی کنونی سرمشء سقوط کشور و خلق است؛ و جنگ خلق نماینده پرچمی است که کشور و خلق را حفظ می کند و به رهایی می رساند.

امروز نیروهای فتودالی، توسعه طلب و امپریالیست از طریق نوران نپالی خود یعنی حزب کنگره، حزب کمونیست متحده، کاخ سلطنتی، حزب پراجانتانترا و غیره به توطئه چینی مشغولند تا بتوانند سرکوب شدیدی را علیه خلق نپال و جنگ خلق به پیش برند. پیروزی جنگ خلق آسان حاصل نخواهد شد. این کار نیازمند شرکت گسترده تر و اقدامات متحذانه تر توده هاست. فرصتهای عظیمی وجود دارد و همزمان مصافهای جدی پیشاروی جنگ خلق قرار گرفته است.

تا به حال طبقه ارتجاعی از نظر سیاسی، استراتژی پخش اطلاعات دروغ را علیه جنگ خلق بکار گرفته و از نظر نظامی، محاصره و سرکوب را به پیش برده است. جنگ خلق نیز در مقابله با این سیاستها، استراتژی «مبارزه با شایعات» از نظر سیاسی و «درهم شکستن محاصره و تشدید مقاومت» را از نظر نظامی به اجرا گذاشته است.

ما نباید اضمحلال گروههای سیاسی ارتجاعی مختلف را با شکست قطعی کل دولت ارتجاعی یکسان قلمداد کنیم. دولت ارتجاعی اگر نیاز داشته باشد می تواند کلیه گروههای سیاسی موجود را در صورت ناکام ماندن استبداد شدید علیه خلق کنار بگذارد. انقلابیون فقط با آماده شدن در مقابل بدترین شرایط است که می توانند نقش تاریخی خرد را ایفا کنند. نکته عمده این است که از طریق دفاع از اصول انقلابی م. ل. م. و تعهد به منافع خلق، جرات پیروزی بخود دهند و مرگ را تحقیر کنند. راه هر چقدر هم که دشوار باشد، نابودی دولت ارتجاعی و پیروزی خلق امری مسلم است.

۳ - نقش جنگ خلق

در تکامل سه ابزار انقلابی

الف - حزب

رفیق مانو سه ابزار جادویی انقلاب دموکراتیک نوین را بدین شکل سنتز کرده است: حزب، جبهه متحد انقلابی و ارتش خلق. اگرچه این تئوری همه جا یکسان است، اما تکامل مشخص این ابزار به

می آیند. امواج جنبشهای انقلابی توده ای و تشکلات انقلابی توده ای در سراسر کشور و عمدتاً در مناطق اصلی مبارزه براه افتاده و تروریسم خشن دولتی که توسط دولت ارتجاعی و اقدامات زبوانه رویزیونیستهای مرتد برقرار شده را به مصاف می طلبد.

آیا تاریخ معاصر نپال تا بحال چنین ابتکار عمل شورانگیزی را از جانب هزاران زن زحمتکش در مناطق روستایی کشور به چشم دیده است؟ این زنان پرچم قیام را برافراشته و با انواع مشکلات بمصاف برخاسته اند. آیا رویزیونیستهای بزدل هرگز تصور می کردند که زنان در مقیاسی عظیم و بشکل رزمندگان و فرماندهان چریک در مبارزه شرکت جویند و آگاهانه و داوطلبانه مرگ را به هیچ بگیرند؟ امروز هزاران زن زحمتکش در نواحی گوناگون کشور، حتی در دوردست ترین مناطق، در نشستها و کنفرانسهای زنان شرکت می جویند؛ آنها در بحبوحه مرج تروری که مزدوران حکومت، پلیس و ارتش براه انداخته اند، زمین و زمان را به لرزه درآورده و برای دستیابی به حقوق خویش نبرد می کنند. این وقایع ثابت می کند که رابطه نوینی بین جنگ خلق و جنبش توده ای برقرار شده است. این واقعیت که زنان طی دو سال جنگ خلق بیش از هر گروه دیگر تحت تاثیر قرار گرفته اند، نشانگر پیروزی قطعی انقلاب نپال است.

امروز افق جدیدی در برابر نشستها، کنفرانسها و مبارزات دهقانی در سراسر کشور گشوده شده است. دهقانان فقیر ابتکار عمل عظیمی در مصادره هزاران تن غلات، محصولات و اراضی کشاورزی، و نابود کردن تعهدنامه هایی که به اربابان فئودال سپرده بودند از خود نشان داده اند. بطور قطع، جنگ خلق نقش عظیمی در این تحولات بازی کرده است. صدها هزار دهقان در نواحی اصلی مبارزه می کوشند قدرت دموکراتیک نوین را از طریق مقاومت منظم در برابر کشتار و غارت و ارباب دشمن برقرار کنند. آیا جنبش کمونیستی نپال پیش از این هرگز چنین صحنه هایی را به چشم دیده بود؟ شک نیست که در پیش گرفتن راه رفم ارضی انقلابی به نحوی آگاهانه و نقشه مند در بخشهای مختلف کشور، شعله های مبارزات انقلابی دهقانان را در آینده فروزانتر خواهد کرد و کل مناسبات تولیدی فئودالی را به خاکستر تبدیل خواهد کرد. به همین ترتیب، جوانان و محصلان انقلابی در حال پیشروی هستند. آنها تشکلات و مبارزات خویش را در سراسر کشور اشاعه می دهند، به مصاف

ایدئولوژیک، به راه انداختن یک مبارزه قدرتمند علیه رویزیونیستهای راستی که تحت نام جبهه متحد در پی ائتلافهای اپورتونیستی له می زنند، کاری ضروری است.

ج - ارتش خلق

جنگ خلق با شعارهای مارکسیستی . لنینیستی . مائوئیستی زیر به پیش می رود: «خلق بدون ارتش خلق هیچ چیز ندارد»، «ابزار عمده دولت، ارتش است»، «در انقلاب دموکراتیک نوین شکل عمده تشکیلات، ارتش است و شکل عمده مبارزه، جنگ است» و غیره. این شعارها نقشی مهم در تشکیل ارتش خلق بازی می کند. امروز توده های غیر مسلح با اتکا به تنوری انقلابی آموختن جنگ از طریق جنگ، بطور منظم خود را به توده های مسلح تبدیل می کنند. جنگ خلق با استفاده از استراتژی و تاکتیکهای جنگ تمام عیار در مواجهه با شرایط به شدت نابرابری که بین نیروهای نظامی دشمن و خلق برقرار است، روند ساختن ارتش بر حسب ویژگیهای جامعه نپال را به پیش می برد.

جنگ خلق با شکوفایی قوانین مشخص بسیاری که بر روابط دیالکتیکی بین کار مخفی و کار علنی، فعالیت روستایی و شهری، مبارزه قانونی و غیر قانونی، فعالیت سیاسی و نظامی، و عملیات توده ای و بسیج توده ای حکمفرماست، آگاهی نظامی و قدرت خلق را تکامل داده است.

۴ - نقش جنگ خلق در تکامل

تشکلات توده ای انقلابی و جنبش توده ای

آغاز تاریخی جنگ خلق و تکامل متعاقب آن، در را بروی تکامل تشکلات انقلابی توده ای و جنبش انقلابی توده ای گشوده است. بپاخیزی امواج نوین تشکلات انقلابی توده ای و جنبش انقلابی توده ای، تودهنی به رویزیونیستهای بزدلی است که نمی خواهند فرصتهای موجود برای ایجاد چنین جنبشها و تشکلاتی را خارج از محدودیتهای رفرمیسم و پارلمانتاریسم ببینند. اینها همان کسانی هستند که بعد از برپایی جنگ خلق نگران از دست رفتن انحصار خود در این حیطه ها هستند.

امروز کارگران، دهقانان، زنان، محصلان، آموزگاران، روشنفکران، دالیتها، ملل ستمدیده و فعالین فرهنگی، آتش تشکل و مبارزه توده ای را فروزانتر می کنند. این تشکلات و مبارزات با کیفیت و کمیتی جدید، یک متحد جنگ خلق به حساب

گسترده طبقات و توده های ستمدیده، ملل ستمدیده و مردم مناطق ستمدیده، تبارز مشخص جبهه متحد انقلابی ما خواهد بود. این نتیجه گیری، حائز یک اهمیت عظیم تاریخی است.

این امر، «وحدت» تحمیلی کنونی از جانب قدرت دولتی فئودالی هندو که بر نابرابری و ستم طبقاتی، ملی و منطقه ای استوار است را نابود خواهد کرد و راه ایجاد یک وحدت نوین بر اساس ارزشهای دموکراتیک را خواهد گشود. امروز جنگ خلق بر طبقات ستمدیده و توده های کارگر و دهقان و زنان و غیره در ملل تحت ستم گوناگون و کاستهای «نجس» دالیت و بر مردم مناطق تحت ستم در غرب دور و منطقه ترابی بحداکثر تاثیر گذاشته است.

حزب مسئله مبارزه علیه ستم ملی و منطقه ای که بخشی لاینفک از مبارزه طبقاتی و انقلاب دموکراتیک است را یک ضرورت تاریخی در نپال می داند و به آن اهمیت بسیار می دهد. تا زمانی که حقوق سیاسی، اقتصادی، مذهبی، فرهنگی و زبانی ملل گوناگون که در جریان شکل گیری دولت مرکزی فئودالی نپال غصب شده، بار دیگر بطور دموکراتیک تحقق نیابند، و تا زمانی که شرکت کامل این ملل در یک دولت دموکراتیک نوین تضمین نشود، و تا زمانی که نیروی عظیم وحدت ملی بر اساس دموکراسی شکل نگیرد، نمی توان فئودالیسم و امپریالیسم را نابود کرد. در زمینه دستیابی به وحدت بزرگ ملی، فقط یک دیدگاه پرولتری وجود دارد: برسمیت شناختن حق تعیین سرنوشت که شامل حق جدایی سیاسی برای ملل ستمدیده است. بنابراین حزب ما قاطعانه حق تعیین سرنوشت ملل ستمدیده مختلف را به رسمیت می شناسد تا شرکت آنها را بشما به بخشی ضروری از جبهه متحد انقلابی تضمین کند. در این زمینه، حزب ابتکاراتی را جهت اجرای خودمختاری ملی بشما به برنامه مشخص امروز بعمل درآورده است.

در مرحله کنونی تکامل جنگ خلق، هر آنجا که دولت دموکراتیک محلی برقرار شده، حزب کوشیده که در عمل مقوله جبهه متحد را در آن پیاده کند؛ و در سطح مرکزی جبهه متحد را بشما به ابزار مبارزه علیه ستم طبقاتی، ملی و منطقه ای بسازد. برای تضمین پیروزی انقلاب نپال، مفهوم جبهه متحدی که مردد نظر حزب است را باید بین کارگران، دهقانان، ملل گوناگون، کاستهای ستمدیده و مردم مناطق تحت ستم تبلیغ کرد و هرچه زودتر و بهتر به آن شکل تشکیلاتی بخشید. در سطح

ورطه ارتجاع غلتیده نبود که به خدمت دولت ارتجاعی درآمد و علیه جنگ خلق موضع گرفت؛ بلکه گروهی از رهبران رویزیونیست جدید که ادعای دفاع از «دمکراسی نوین» و «اندیشه مانو» را دارند نیز چنین کردند. ماهیت حقیقی اینان نیز آشکار شد. در این چارچوب، خوب است به «مهان بیکرام» اشاره کنیم که چگونه بواسطه خصلت عوامفریبانه، منحط و رویزیونیستی خویش به قهقرا رفت و به حاشیه رانده شد. او نیز همانند سایرین اعلام کرد که جنگ خلق طی ده ماه نابود خواهد شد. با این وجود، زمانی که رویزیونیستهای قدیم و جدید دیدند که علیرغم میل آنها جنگ خلق در حال گسترش است، تبلیغ کردند که یک نیروی ارتجاعی پشت این جنگ را گرفته است. این درست همان اتهامی بود که کنگره و کاخ سلطنتی به جنگ خلق وارد آورده اند. آنها ابراز تاسف کردند که چرا مرتجعین نتوانستند جنگ خلق را سرکوب کنند. واقعیت این است که جنگ خلق در برابر کشتارهای ارتجاعی و ترور دولتی ایستادگی کرد.

زمانیکه جنگ خلق به دومین سال خود پا گذاشت، روند زندگی صدها هزار نفر از مردم را تغییر داده و مصاف با دولت ارتجاعی حاکم را بیش از گذشته به پیش برده، و نیز روند جذب و کسب حمایت آشکار و پنهان کادرهای صادق نیروهای رویزیونیست را برانگیخت. رویزیونیستهای قدیمی با مشاهده این روند، علناً به یاری دولت ارتجاعی شتافته و کوشیدند تا در سرکوب جنگ خلق به آن رهنمود بدهند. رهبران کلیدی رویزیونیستهای جدید که برای بقای خویش مبارزه می کردند، علناً پشت مرتجعین را گرفتند. آنها با یک کلاغ چهل کلاغ کردن در مورد برخی وقایع بی اهمیت در سطح محلی کوشیدند که مرتجعین را علیه جنگ خلق برانگیزند.

جنگ خلق اینک وارد سومین سال خود شده و دو سال را پشت سر نهاده است. این جنگ خود را بعنوان یگانه آلترناتیو انقلابی در کشور تثبیت کرده است. امروز جنگ خلق به بزرگترین مانع در راه دولت ارتجاعی تبدیل شده است. به نظر مسخره می آید که امروز حتی رهبران «مشعل» و «مرکز اتحاد» نیز باید هم صدا با امپریالیستها، توسعه طلبان، کنگره نیال، حزب پاراجاتانترا و «حزب کمونیست متحده» به جنگ خلق بر چسب «تروریسم» بزنند. اما واقعیت این است که هیچ وقت و هیچ کجا سابقه نداشته عناصری که از لحاظ ایدئولوژیک و سیاسی به ورطه

بازی می کند.

از همین واقعیات می توان فهمید که جنگ خلق نه فقط جنبش و تشکلات توده ای را تضعیف نکرده بلکه برعکس، به تقویت آنها انجامیده و راه را برای توسعه و تکامل کیفی آنها هموار کرده است. از تجربه دو سال اخیر می توان فهمید که رویزیونیستها با لفاظی درباره جنبش توده ای و در واقع با ستایش رفرمیسم و پارلمنتاریسم، تکامل انقلابی تشکلات و جنبشهای توده ای را مانع شده بودند.

۵ - نقش جنگ خلق

در افشای رویزیونیسم

در هیچ کجای جهان جنبش پرولتری نتوانسته بدون پیشبرد مبارزه ایدئولوژیک حاد علیه رویزیونیسم، انقلاب را به سرانجام رساند. یکی از شرایط اساسی توسعه و پیروزی انقلاب نیال، رها کردن خلق از زهر کشنده رویزیونیسم نیز هست. رفیق لنین به نحوی کوبنده ابراز داشت که نبرد علیه رویزیونیسم مدرن اگر فقط از طریق بحث تنوریک انجام گیرد، کاری احمقانه است. عمده‌تاً از طریق تکامل مبارزه طبقاتی و همراه با آن، بحث ایدئولوژیک است که می توان رویزیونیسم را در هم شکست. نبرد علیه رویزیونیسم در نیال که طی پنج دهه گذشته عمیقاً در جنبش کمونیستی این کشور نفوذ کرده و ذهن صدها نفر از عناصر صادق را مسموم ساخته، کاری ساده و جزئی نیست. همانطور که لنین گفت عمده‌تاً از طریق تکامل مبارزه مسلحانه، به موازات بحث ایدئولوژیک است که می توان شعله بر جان رویزیونیسم افکند؛ یا به قول انگلس «این کوه عظیم آشفال» را سوزاند. این مبارزه طبقاتی در نیال در شکل جنگ خلق جاری است.

اینکه رویزیونیستهای قدیمی و جدید امروز از شیخ جنگ خلق به وحشت افتاده اند و حتی بیشتر از مرتجعین قدیمی ضجه می کنند، خود دلیلی است بر اینکه کوه آشفال رویزیونیستی به آتش کشیده شده است. عقل کل‌های رویزیونیستهای جدید و قدیم بلافاصله بعد از آغاز جنگ خلق، حرف از همبستگی طبقاتی را کنار گذاشته و با اعلام اطمینان نسبت به تبلیغات فئودالی و امپریالیستی، و ابراز تردید و تهمت زدن به فداکاری و ابتکار عظیم توده ها، خصلت حقیقی خویش را آشکار ساختند. آنها با دولت ارتجاعی هم آوا شده و به جنگ خلق اتهام تروریسم و افراطی بودن زدند و ماهیت خود را برملا کردند. این فقط رهبری حزب کمونیست متحده که به

مرگ، سرکوب، دستگیری و شکنجه ای که دشمن روا می دارد می شتابند. جنگ خلق از طریق ایجاد احساس مسئولیت نسبت به کشور و خلق در بین محصلین و دانشجویان، به آنها انرژی نوینی بخشیده تا به فداکاری و ابتکار عمل دست بزنند. این یک تغییر کیفی است.

بموازات تکامل جنگ خلق، در بین بسیاری از ملل ستمدیده کشور نظیر ماگاریها، گرونگها، تامانگها، نوارها، تارنهای، رایپها، لیمبوها و مادهیسها، آگاهی نوینی پدید آمده تا به نبرد در راه حقوق خویش و کسب رهایی بپردازند. جنگ خلق روند تشکیل جبهه های رهایی بخش ملی گوناگون و گسترش تشکلات ملی را شتاب بخشیده است. بهمین ترتیب، امروز به موازات تکامل جنگ خلق، موجی از تشکل و مبارزه با شتاب و دامنه هرچه بیشتر در میان کاستهای دالیت برپا شده است. امروز دالیتها علیه استبداد غیر انسانی که توسط دولت فئودالی کاست حاکم هند بر آنان اعمال شده، سر به شورش برداشته اند.

به همین ترتیب، جنگ خلق باعث شده که آموزگاران، استادان و روشنفکران آگاهانه تر و فعالانه تر به مسئولیتهای خویش در قبال کشور و خلق برخورد کنند. این یک تغییر مهم است که هزاران روشنفکر را بیش گذشته و از روند کبیر تاریخی جنگ خلق حمایت معنوی می کنند. آنها علیه تبهکاریها و انحطاط اجتماعی و استبداد دولت ارتجاعی متشکل می شوند.

جنگ خلق در جبهه فرهنگ به فعالین فرهنگی انقلابی کمک می کند تا علیه عوامفریبیهای سرمایه دارانه، رویزیونیستی و نشورویزیونیستی رایج دست به ابتکار عمل بزنند و متحد شوند. جنگ خلق در جبهه ادبیات و هنر و فرهنگ، مستقیماً به تشکیل یک ارتش نوین فرهنگی در سراسر کشور کمک می کند. نقشی که جبهه فرهنگ در جذب صدها هزار نفر به جنگ خلق ایفا کرده، بی سابقه بوده است. جنگ خلق نه فقط در کشور که در خارج و مشخصاً در هند نیز در بین نیالی هایی که ترک دیار گفته اند روحیه و اعتماد نوینی را برانگیخته است، تا آنها به سازماندهی خویش پرداخته و در جنگ خلق شرکت جویند. نفوذ و فعالیت حزب در بین صدها هزار نیالی در خارج افزایش یافته است.

به همین ترتیب، امروز جنگ خلق نقش مهمی در جلب متخصصان کشاورزی، پزشکان، مهندسين، وكلا، فعالين حقوق بشر و غيره بسوی انقلاب ديمكراتيك نوين

و توسعه جنگ خلق در این کشور و آموختن از درسهای عملی آن، در جبهه های نبرد شرکت جویند. این عالیترین جلوه تاثیر بین المللی توسعه دو ساله جنگ خلق می باشد.

بدین ترتیب، جنگ خلق در نپال از یکطرف، مصافی نوین در برابر امپریالیسم و رویزیونیسم بین المللی است و از طرف دیگر منبع الهام نوینی برای انقلابیون کمونیست و توده های خلق است. این اوضاع قطعاً مسئولیت بین المللی بیشتری را بر دوش حزب کمونیست نپال (ماتونیست)، رزمندگان انقلابی و بطور عموم توده های کشور قرار داده است. بخشهای رهبری کننده، جانبازگان کبیر و همه رزمندگان انقلابی در جنگ خلق نپال اینک به ذخائر مشترک انقلابیون کمونیست سراسر جهان تبدیل شده اند. همین احساس جدیت و مسئولیت است که به انقلابیون نپالی الهام می بخشد تا جنگ خلق را به قله های نوین ارتقاء دهند و نمونه های زنده ای از فداکاری و از خود گذشتگی را به ظهور رسانند.

۷ - نتیجه گیری

روند کبیر جنگ خلق از طریق ایجاد قوای نیرومند برای تحول انقلابی در تمامی حیطه های جامعه نپال، به پیش راه می گشاید. دشمنان و فرصت طلبان در داخل و خارج کشور دست یکدیگر را در سرکوب و منحرف کردن این پروسه عظیم باز می گذارند. کمونیستهای انقلابی و توده های خلق در داخل و خارج از کشور بیش از پیش و بطور گسترده سازمان می یابند تا این روند کبیر را حفظ کرده و توسعه دهند. بنابراین از یک طرف، دو سال جنگ خلق بر فرصتهای تاریخی راه گشوده است، و همزمان از طرف دیگر، دشمن و فرصت طلبان مصافهای بزرگتری را در برابر ما نهاده اند.

انقلاب از امیال ذهنی هیچ کس پیروی نمی کند؛ بلکه راه دیالکتیکی تکامل خویش را دارد. دو سال جنگ خلق به حزب الهام بخشیده تا مسئولیت تاریخی خویش یعنی رهایی خلق را با قاطعیت، فداکاری و احساس مسئولیت بیشتر به پیش برد و همچنان به اصول شکست ناپذیر مارکسیسم - لنینیسم - ماتونیسم متعهد بماند. باشد تا در خدمت به رهایی خلق کبیر نپال و برای دستیابی به این هدف متحد شویم! این راه هر اندازه دشوار و پر مصاف باشد باز هم یک چیز مسلم است: پیروزی از آن خلق است. ■

است. راه طولانی جنگ خلق در نپال، مناسبات بین المللی آنرا گسترش داده و نفوذ جنگ خلق به جلوه مشخصی از انقلاب نپال تبدیل شده است. اینکه جنگ خلق در نپال در مدتی چنین کوتاه از حمایت گرم، ابراز علاقه و شور و هیجان میلیونها توده انقلابی در سراسر جهان بهره مند شده، مایه افتخار ماست.

بعلاوه، درست همانطور که جنگ خلق مناسبات خویش را با انقلابیون در سطح بین المللی شتاب می بخشد، امپریالیستها و توسعه طلبان و مرتجعین نیز بسرعت به توطئه چینی و طرح نقشه علیه جنگ خلق می پردازند. در این زمینه بویژه باید به اظهارات طبقات حاکمه هند و امپریالیستهای آمریکایی یعنی ژاندارمهای جهان توجه کرد. بسیاری از حرکات توطئه گرانه و سرکوب گرانه ای که این قدرتها علیه جنگ خلق و حزب رهبری کننده آن در نپال به پیش می برند اینک آشکار شده است. این عوامل عمدتاً نوکران خویش یعنی طبقه حاکمه و سایر گروههای مرتجع نپال را به سرکوب جنگ خلق ترغیب می کنند. جنگ خلق ثابت کرده که سیلی سنگینی بر چهره نظام جهانی امپریالیستی نواخته است؛ آنهم در شرایطی که این نظام گرفتار بحرانهای نوین اقتصادی و سیاسی است. اینک آشکار شده که جنگ خلق در نپال در ایجاد موج نوین انقلاب جهانی در آینده نزدیک، نقشی تاریخی بازی خواهد کرد.

توسعه مداوم جنگ خلق در نپال نه فقط به افشای رویزیونیسم در این کشور انجامیده است بلکه چهره رویزیونیسم جهانی را نیز برملا می کند. جنگ خلق ضربه ای مهم به رویزیونیستهای قدیم و جدید وارد آورده است؛ به رویزیونیستهایی که در منجلاپ رفرمیسم و پارلمانتاریسم دست و پا می زنند و به جنبش انقلابی مردم سراسر جهان خیانت کرده اند. در این زمینه باید بویژه به حملاتی اشاره کرد که از جانب حزب کمونیست هند (مارکسیست)، حزب کمونیست هند و سایر مرتدان رویزیونیست متوجه جنگ خلق ماتونیستی در نپال شده است.

امروز در بسیاری از کشورهای دیگر جهان، تدارکات نهایی برای برپایی جنگ خلق ماتونیستی در حال انجام است. این مایه شادمانی تمامی انقلابیون نپال است که بدانند تجارب آنان در آغاز و ادامه جنگ خلق، مستقیماً به این تدارکات کمک می کند. امروز ما شاهد تقاضای کارگران انقلابی از بخشهای مختلف جهان هستیم که، می خواهند به نپال بیایند و برای حفظ

رفرمیسم و پارلمانتاریسم درغلطیده اند، به جنبش انقلابی کمکی کرده باشند. حتی بعد از پیروزی انقلاب خلق در آینده، چنین افرادی همچنان با آن مخالفت خواهند کرد. همگان می دانند که بلشویکها در روسیه و ماتونیستها در چین نیز حتی بعد از انقلاب از سوی رویزیونیستهایی که خود را کمونیست می نامیدند، مورد حمله واقع می شدند.

امروز جنگ خلق به قله های عظیمتری دست می یابد و همزمان کل مزخرفات رویزیونیستهای قدیم و جدید را افشا می کند. تا زمانی که انقلابیون توسط م. ل. م هدایت شوند و تا زمانی که به خلق نپال وفادار بمانند و برای رهایی کشور و خلق به پیش روند، حملات زهرآگین رویزیونیستها نخواهد توانست راه تکامل جنگ خلق را سد کند. برعکس، با گذشت زمان رویزیونیستها کاملاً افشا خواهند شد. انقلاب به پیروزی خواهد رسید. توسعه دو ساله جنگ خلق این واقعیت را بعد کافی به اثبات رسانده است.

۶ - جنگ خلق و توسعه

و تحکیم مناسبات بین المللی

قبل از آغاز تاریخی جنگ خلق، حزب متعهد شده بود که: «(انقلاب نپال جزئی لاینفک از انقلاب پرولتاری جهانی است و به این انقلاب خدمت می کند.)» امروز بعد از دو سال تجربه، صحت مطلق این تعهد به اثبات رسیده است. همگان می دانند که حزب ما یکی از اعضای شرکت کننده در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی است که برای ساختن یک «انترناسیونال نوین» تلاش می کند. در این دوره، روابط ما با کمیته جنبش و تمامی احزاب شرکت کننده در این جنبش بطور کیفی زنده و تقویت شده است. آغاز و توسعه جنگ خلق از یک طرف، منبع الهام نوینی برای احزاب شرکت کننده در جنبش پدید آورده، و از طرف دیگر جنگ خلق در نپال از حمایت معنوی کلیه احزاب بهره مند شده است. امروز، مسئولیت بین المللی حزب ما و خلق انقلابی نپال بطور کیفی افزایش یافته است. امروز مناسبات ما نه فقط با اعضای شرکت کننده در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در حال گسترش است بلکه با احزاب و سازمانهای مارکسیستی انقلابی که خارج از این جنبش هستند نیز روابط ما بیشتر می شود. بهمین ترتیب، بموازات توسعه جنگ خلق در نپال، روابط ما با تشکلات انقلابی که مبارزات رهایی بخش ملی را علیه امپریالیست و توسعه طلبی به پیش می برند، در حال گسترش

درباره اخراج...

بقیه از صفحه ۲۹
اینها به تضادهای نوینی پا می دهد که منجمله به اشکال جدید ریزونیسم می انجامد. این اشکال به جای خود، تجزیه و تحلیل جدید را الزام آور می سازد. مبارزه مارکس علیه پرودون یا باکونین به هیچ وجه اهمیت مبارزه لنین علیه کائوتسکی را نفی نکرد. همانطور که مبارزه لنین علیه ریزونیسم نافی نبرد مائو علیه ریزونیسم مدرن نیست. اشاره به این نکته نیز اهمیت دارد که پدیده ها از طریق مبارزه تکامل می یابند. همانطور که بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی مطرح می کند: «تاریخ نشان داده که تکاملات خلاقانه واقعی در مارکسیسم (و نه تحریفهای قلابی ریزونیستی) همیشه بطور لاینفک به مبارزه ای حاد در دفاع و حمایت از اصول اساسی م. ل. گره خورده است. مبارزه دو جانبه لنین علیه ریزونیستهای علنی و نیز علیه افرادی مانند کائوتسکی که تحت پوشش «ارتدکسی مارکسیسم» به مخالفت با انقلاب برخاسته بودند، و نبرد عظیم مائوتسه دون علیه ریزونیستهای مدرن که به نفی تجربه ساختمان سوسیالیسم در اتحاد شوروی تحت رهبری لنین و استالین پرداخته بودند و همزمان پیشبرد یک نقد عمیق و علمی از ریشه های ریزونیسم، گواهی بر این مدعا است.»

مبارزه مائو علیه ریزونیسم مدرن پیش در آمدی بر انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی بود. حزب مشعل می گوید: «مسئله ادامه مبارزه طبقاتی یا انقلاب در دوره سوسیالیستی تحت دیکتاتوری پرولتاریا یک اصل اساسی م. ل. است. مائو در شکل انقلاب فرهنگی، این اصل را به یک سطح نوین ارتقاء داده است. در عین حال نباید فراموش کنیم که انقلاب فرهنگی ادامه همان اصلی است که توسط مارکس جلو گذاشته شد، توسط لنین تکامل یافت و توسط استالین به اجرا درآمد.» (سند درباره مائوتیسم) اولاً، جمع بندی مائو مبتنی بر تجربه ای بود که رک و راست رهبران قبلی فاقد آن بودند. مارکس به هیچوجه تجربه ساختمان سوسیالیسم نداشت و تجربه لنین بسیار کوتاه مدت بود. پس آنها چگونه می توانستند قوانین و تضادهای جامعه سوسیالیستی را دریابند و آن را ترسیم کنند؟ ایده آلیسمی که در کنه این ادعا نهفته، ضد مارکسیستی است. ثانیاً، هسته مرکزی انقلاب فرهنگی را نمی توان فقط به ادامه مبارزه طبقاتی محدود کرد. بلکه دربرگیرنده خصلت چنین مبارزه ای است و بویژه شامل پاسخگویی به این سؤال می

شود که در جامعه سوسیالیستی بورژوازی کیست؟ ریشه هایش کجاست؟ مواضع قدرتش را چه تشکیل میدهد؟ و چگونه باید با او جنگید و ریشه کن اش کرد؟ فهم همه اینها نه فقط مستلزم تجربه تاریخی اتحاد شوروی و چین است، بلکه مستلزم تحلیل ماتریالیستی، دیالکتیکی مائو از این مسئله نیز هست. ثالثاً، برای هرکس که واقعاً تصمیم دارد یک جامعه بی طبقه را تحقق بخشد، با نگاهی عمیق به سوسیالیسم در شوروی و چین می تواند به روشنی تفاوت های تکان دهنده میان آنها را دریابد. طریقی که مبارزه طبقاتی در چین در انقلاب فرهنگی پیش رفت شامل تکوین اشکالی از مبارزه بود که توده ها را در همه عرصه ها درگیر میکرد؛ بنحوی که در جامعه شوروی تحت رهبری لنین و استالین انجام نشده بود. این خود بازتاب جهش عظیمی است که در شناخت مائو و انقلابیون چینی حاصل شده بود. حزب مشعل می کوشد با گفتن اینکه انقلاب فرهنگی ادامه همان چیزی است که استالین به اجرا گذاشت، آنرا کم ارزش کند. بدون شک انقلاب فرهنگی یک ادامه بود، زیرا چین هم در حال ساختن سوسیالیسم بود. اما صرفاً یک ادامه نبود بلکه یک گسست نیز بود. مائو نه فقط خود را بر دستاوردهای استالین استوار کرد، بلکه می بایست بسیاری از آنچه در اتحاد شوروی انجام شده بود را نقد کند و کنار بگذارد.

همانطور که بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی می گوید: «استالین در همان حال که مبارزه بی رحمانه ای را علیه طبقات استثمارگر کهن به پیش می برد، تئوری ظهور یک بورژوازی نوین از درون جامعه سوسیالیستی، که توسط ریزونیستها درون حزب کمونیست حاکم بازتاب می یابد و متمرکز می شود را نفی کرد. زیرا او این ادعای خطا را مطرح می نمود که «تضادهای طبقاتی آنتاگونیستی» به واسطه استقرار پایه ای مالکیت سوسیالیستی در صنعت و کشاورزی نابود شده است. به همین ترتیب، ناتوانی در بکار بستن همه جانبه دیالکتیک در تحلیل از جامعه سوسیالیستی، رهبری شوروی را به این نتیجه گیری رساند که دیگر تحت سوسیالیسم تضادی بین نیروهای مولده و مناسبات تولیدی وجود ندارد.

«این درک نادرست از خصلت جامعه سوسیالیستی، ناتوانی استالین در خط تمایز صحیح کشیدن بین تضادهای مردم و دشمن از یکطرف، با تضادهای درون خلق

از طرف دیگر را تقویت کرد. این امر بجای خود باعث تقویت گرایش برجسته ای شد که در حل اینگونه تضادها به شیوه های بوروکراتیک روی می آورد و دست دشمن را هرچه بازتر می کرد.» اینها درسهای عظیمی است که بدون آن، ایستادن بر مسیر سوسیالیسم و پیشروی به سوی کمونیسم ناممکن است. با وجود این، باید بگوییم که مائو از یک امتیاز تاریخی بهره مند بود. خطاهای تئوریک و سیاسی استالین بخشاً باعث شد که مائو به سمت تجزیه و تحلیل از این تضادها و حل آنها کشیده شود. بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی این گفته مائو را نقل کرده که: «استالین به میزان زیادی به متافیزیک آغشته بود و به افراد زیادی آموخت که از متافیزیک پیروی کنند...» اما در مقابل، در سند «درباره مائوتیسم» می خوانیم که: «حزب مشعل بطور اساسی با انتقادی که صدر مائو به استالین کرده مخالف است... بیانیه هیچ گونه بحث قانع کننده ای در این زمینه ارائه نداده است.» علیرغم ادعای «مشعل» که خود را مدافع بیانیه می داند و جنبش ما را متهم می کند که با تصویب مائوتیسم از بیانیه منحرف شده است، خود با رد پیشرفتهای مائو نسبت به استالین و با پافشاری بر حمایت از اشتباهات استالین، در نهایت حتی جنبه مثبت و عمده استالین را نیز کنار می زند. بعلاوه مشعل با کم بها دادن به اهمیت انقلاب فرهنگی و بنابراین به اهمیت مائوتیسم، علیه یک اصل پایه ای وحدت جنبش ما که خط تمایز ما با تمامی ریزونیستها است، حرکت می کند.

ویژگیهای نپال

همانطور که قبلاً گفتیم، مشعل امکان مبارزه مسلحانه را به «شرایط مشخص» وابسته می کند. یک بررسی مختصر از شرایط عینی نپال در پرتو آموزه های مائو به روشن شدن این بحث کمک می کند. نپال یک کشور نیمه فئودالی است که از دیرباز تحت سلطه امپریالیسم بوده است. همانطور که در نشریه «کارگر» شماره یک، ارگان حزب کمونیست نپال (مائوتیست) می خوانیم: «دولت کنونی نپال که حدود دویست سال پیش ایجاد شده توسط یک باند کوچک از طبقات محتضر فئودال و سرمایه دار کمپرادور و بوروکرات اداره می شود. این طبقات استثمارگر، زندگی را بر توده های کارگر و دهقان جهنم کرده و کشور را به لبه پرتگاه ورشکستگی کشانده اند. در حال حاضر، نپال بعد از اتیوپی فقیرترین کشور دنیاست. نابرابری اقتصادی

در این کشور حکمفرماست. ده درصد قشر ثروتمند فوقانی، ۴۶٫۵ درصد درآمد ملی را می بلعند. این در حالی است که ۷۱ درصد اهالی مجبورند زیر خط فقر مطلق زندگی کنند. ۹۰ درصد اهالی تحت شرایط ابتدایی در نواحی روستایی بسر می برند و ۸۱ درصد نیروی کار در کشاورزی عقب مانده درگیر است....» یک اقتصاد عقب مانده و کشاورزی محلی، وجود یک جماعت دهقانی که تحت یوغ مناسبات نیمه فئودالی در هم شکسته شده و در اشتیاق زمین می سوزد را الزام آور می کند. این یکی از شرایط ظهور و بقای قدرت سیاسی سرخ در کشورهای تحت سلطه است. این عنصر مسلماً فقط به چشم انقلابیونی می آید که معتقدند توده ها سازنده تاریخ هستند. در معادلات رویزیونیستها و اپورتونیستها، توده ها هیچگاه به حساب نمی آیند؛ مگر زمانیکه بخواهند از آنها به عنوان وجه المصلحه در برابر ارتجاع استفاده کنند.

طبقات حاکمه که خود مستبدینی خون آشام هستند، نمی توانند به روی حمایت استراتژیک و دراز مدت اکثریت اهالی نپال حساب کنند. مضافاً آنها درگیر تضادهای درونی خویشند. یک نمونه از این امر، ناتوانی آنها به هنگام تصمیم گیری در مواجهه با آغاز جنگ خلق بود. اوضاع عینی در نپال به لحاظ اساسی تفاوتی با سایر کشورهای تحت سلطه ندارد و بر همین پایه است که بیانیه جنبش (که «مشعل» عوامفریبانه خود را مدافع آن معرفی می کند!) می گوید: «در کشورهای تحت سلطه آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین عموماً یک اوضاع انقلابی مداوم وجود دارد.»

حزب «مشعل» فقط به مشکلاتی که انقلابیون با آن مواجهند می نگرند و جوانب مساعد را نمی بیند. به همین خاطر رهبری این حزب معتقد است که نمی توان جنگ خلق را بطور موفق در نپال رهبری کرد، مگر آنکه نخست در هند جنگ خلق آغاز شود. آنها به شرایط محاصره جغرافیایی نپال (به هیمالایا و چین در شمال، و به هند در سایر بخشهای کشور) به مثابه مانع دیگری می نگریستند که امکان به پیروزی رساندن جنگ خلق را منتفی می کرد. این برخورد نشان می داد که این حزب بجای بکارگرفتن تئوری انقلابی برای تسریع تدارکات انقلاب، می کوشد با تحریف «اوضاع عینی»، بکار بستن م. ل. م. از جانب خود را توجیه کند.

ماثو به ما آموخت که هر چیزی به دو

تقسیم می شود و تحت هر شرایطی هر اندازه بد، یک جنبه خوب هم وجود دارد. اما زمانیکه یک نیرو از انقلاب کردن دست بکشد، حتی جوانب مثبت نیز به نظرش منفی خواهد آمد. زیرساخت نپال بسیار عقب مانده است و فقط با پای پیاده می توان با اکثر اهالی کشور تماس برقرار کرد. رشته کوه هیمالایا که توده های نپال آن را مانند کف دست خود می شناسند و سربازان خارجی (هندي) به سختی می توانند در هوایش تنفس کنند، زمین بسیار مساعدی برای پیشبرد جنگ خلق است. سازمان «ببرهای رهایی بخش تامیل ایلام» سالیان سال جنگ چریکی را در سری لانکا تحت چنان شرایط جغرافیایی به پیش برده اند که به اندازه نپال مساعد نیست. (این واقعیتی است که ببرهای تامیل یک نیروی ناسیونالیستی است و همین امر برایش برخی امتیازات را بیار می آورد. مثلاً اینکه از همان آغاز توانسته نیروهای گسترده ای را متحد کند. اما سیاستهای بورژوازی این جریان به ضد خود تبدیل شده است زیرا قادر نیست توده ها را بطور کامل برانگیزد.) هنوز خیلی مانده تا در مورد تاثیرات موقعیت جغرافیایی در ادامه جنگ خلق در نپال بتوان صحبت کرد، اما یک چیز روشن است، آنچه باعث پایداری ببرهای تامیل در جنگ شده توانایی رزمندگان در شنا کردن نبوده است!

هند کشوری بزرگ است که ارتشی قدرتمند دارد. تجاوز هند می تواند باعث لطمات انسانی بسیار برای انقلاب شود اما قدرت ارتش هند نسبی است. و اگر عمیقتر به مسئله نگاه کنیم می توانیم ببینیم که هند کشوری پرشکاف و ملو از تضاد است و نقاط ضعف مهم استراتژیک دارد. همانطور که رفیق باتارای یکی از رهبران انقلابی نپال خاطرنشان کرده: «اکثریت اهالی هند از گرسنگی، بیسوادی و محرومیت در رنجند. مسائل قومی و ملی همچنان حل نشده باقی مانده یا اینکه طی سالها به وخامت گراییده است.» و اینکه «عواملی که دهقانان فقیر و قبایل منطقه بیهار و آندراپرادش را تحت پرچم ناگزالیزم به قیام وا می دارد، یا ملیتهای گوناگون نظیر پنجاب، کشمیر، آسامی و ناگا را به مبارزه در راه حقوق ملی شان می کشاند» همان عواملی است که آنان را با توده های نپال علیه دولت هند متحد می کند. هند حتی قادر به خانه تکانی در کشور خود نیست. اگر هند برای کمک به سرکوب انقلاب به نپال حمله کند، انقلابیون می توانند برای تبدیل این

حمله به عکس خود بر عوامل بسیاری متکی شوند. احساسات علیه سلطه هند در نپال بسیار قوی است. چنین تجاوزی به ناگزیر حتی بسیاری از نیروهای میانی را علیه خویش متحد خواهد کرد و آنان را در برابر هر مرتجعیتی که بخواهد از تجاوزگران حمایت کند قرار خواهد داد. از این قوه محرکه می توان برای ایجاد یک جبهه متحد قدرتمند بر پایه یک جنگ رهایی بخش حقیقی استفاده کرد. اتخاذ یک سیاست صحیح در قبال مردم هندی تبار در منطقه ترایی نیز آنان را علیه هند متحد خواهد کرد؛ آنان باید به منافع طبقاتی خویش آگاه شده و برای نبرد علیه ستمگران مشترک توده های زحمتکش نپال بسیج شوند. توده های هند نیز تضادهای حادی با دولت آن کشور دارند و از چنان تجاوزی دفاع نخواهند کرد. و بدون شک این واقعیت که مردم نپال بیباک و سرنوشت خویش را بدست گرفته اند به توده های هند الهام خواهد بخشید و بدین ترتیب دولت آن کشور را تضعیف خواهد کرد.

از هنگام ورود انگلستان به آسیا، سرنوشت نپال همیشه توسط هند تعیین شده است. این بار بگذارید که توده های نپال به برافروختن آتش رهایی در سراسر منطقه جنوب آسیا کمک کنند. بعلاوه مداخله امپریالیستی فقط از جانب کشورهای همسایه و یا فقط بشکل مداخله مستقیم نظامی عملی نمی شود. تجربه حزب کمونیست پرو که صدر و بخش بزرگی از اعضای رهبریش در پی یک عملیات اطلاعاتی تحت هدایت سازمان سیا دستگیر شدند گواه این واقعیت است. ما در جهانی بسر می بریم که بطور فزاینده بین المللی شده است. انقلاب در هر گوشه از کره ارض نه فقط بر حاکمیت یک دولت مشخص بلکه بر کل امپریالیسم جهانی تاثیر می گذارد؛ بنابراین به انقلاب اینگونه نگریسته می شود. رفقای حزب کمونیست نپال (مائوئیست) با آگاهی به چنین خطراتی بود که راه شکوهند جنگ خلق را بر پا داشتند.

علاوه بر معیار عمومی برای آغاز جنگ خلق، تضادهای موجود و مشخصاً حادی که بین طبقات حاکمه وجود دارد و این واقعیت که نپال از سال ۱۹۹۰ در یک آشوب عظیم بسر می برد، یک اوضاع مساعد ویژه برای جنگ انقلابی ایجاد کرد. اتهامات م. ب. سینگ مبنی بر اینکه مائوئیستها شرایط مشخص را بی اهمیت دانسته و بنابراین «آنارشیتست» هستند و غیره، حملات «چپ متحد» پرو علیه حزب

خودبخودی پیروزمند خواهد بود یا اینکه پیروزی در یک مقطع زمانی معین بدست خواهد آمد. پیشروی انقلاب یک روند مستقیم الخط نیست و از دل چرخشها و پیچ و خمها می گذرد. همیشه این امکان وجود دارد که مرتجعین، انقلاب را بخون کشند. اما ستمدیدگان همیشه علیه ارتجاع پیا خواهند خاست. م. ل. م. تنها تضمین آن است که این خیزشها به مرگ امپریالیسم بینجامند. حزب کمونیست پرو به هنگام بحث از آغاز جنگ خلق در آن کشور می گفت: درست مثل این است که خود را از بلندی به پایین پرتاب کرده باشیم. و لنین گفت که اگر منتظر شوید تا برای کسب پیروزی به شما تضمین داده شود، هرگز قیام را آغاز نخواهید کرد.

حزب «مشعل» بجای اینکه از آغاز جنگ خلق شادمان شود، فقط به سرزنش توده هایی پرداخته که مسلحانه پیا خاسته اند. «مشعل» آنچنان به پیشگویی درباره شکست جنگ خلق پرداخته که گویی خود آرزوی آن را دارد. جنگ خلق در نپال بدون شک با افت و خیز جلو خواهد رفت، اما پیشگویی «مشعل» مبنی بر ناکامی کامل این جنگ، بمعنای شیرجه رفتن با سر در گنداب رویزیونیسم است.

از جنگ خلق در نپال حمایت کنید!

همانطور که در آغاز این مقاله گفتیم، بعد از مبارزاتی که به تصویب م. ل. م. انجامید، تصمیم بر آن شد که یک دوره مبارزه با حزب «مشعل» به پیش برده شود. در نامه ای که خطاب به کنگره این حزب نوشته شد، نظرات کمیته جنبش در مورد برخی مسائل موجود عرضه گشت. این در حالی بود که حزب «مشعل» نه تنها یک سند، بلکه یک صفحه هم ارائه نداد که بیان تلاشی سازنده و مبارزه ای اصولی بر سر این اختلافات حیاتی باشد. برعکس، نمایندگان این حزب در اطلاعیه ها و مصاحبه های علنی، جنبش ما را تحت عنوان «افراط گرایان چپ» مورد حمله قرار دادند.

«اگرچه برای بسیاری از م. ل. م. های جهان، تفاوت بین اندیشه مائو و مائوئیسم به نظر فقط در نامگذاری می آید، اما تا آنجا که به بحث مائوئیسم از جانب جنبش انقلابی انتروناسیونالیستی مربوط می شود این بیانگر یک گرایش اپورتونیستی است که کل این جنبش را به مسیر اپورتونیسم و تروتسکیسم می کشاند. کمیته جنبش همه تلاش خود را بکار می بندد که لنینیسم را از جایگاه ایدئولوژی رهبری کننده عصر امپریالیسم و انقلاب پرولتری

توسط حزب کمونیست نپال (مائوئیست) جلو گذاشته شده وسیله ایست که فقط راه پیروزی سیاستهای راست روانه را هموار می کند». (از نشریه ستاره سرخ، اکتبر ۹۶) آیا غیر از این است که حزب مشعل پیگیرانه جنگ خلق را به یک مسئله تاکتیکی صرف تقلیل می دهد، حزب و توده ها را به سیاستهای رفرمیستی می کشاند، از حکومت ارتجاعی تحت رهبری حزب کمونیست متحده دفاع می کند، و هشدار می دهد که آغازگران جنگ خلق تبدیل به راست روان خواهند شد؟ ما نباید منتظر این آینده خیالی بنشینیم. ما می توانیم از همین حالا ببینیم که چه کسانی دورنمای خود را «پیروزی سیاستهای راست روانه» قرار داده اند!

رفقای حزب کمونیست نپال (مائوئیست) علیه رویزیونیسم نبرد کرده، بی باکانه سلاح برداشته و عهد کرده اند سلطه امپریالیسم و ارتجاع در نپال را سرنگون کنند. آنها با این کار نه فقط به توده های نپال بلکه به ستمدیدگان سراسر جهان منجمله رفقای ما در پرو که از آغاز جنگ خلق در نپال به وجد آمده اند امید بخشیده اند. همانطور که در نشریه انقلابی زیرزمینی «ال دیاریو»، چاپ لیما به تاریخ ژوئن ۹۶ آمده: «ما بر انتروناسیونالیسم پرولتری و آغاز جنگ خلق در نپال توسط حزب کمونیست نپال (مائوئیست) که نشان ایدئولوژی شکست ناپذیر م. ل. م. در خود دارد درود می فرستیم. ۱۳ فوریه ۹۶، شب تاریک ستم شکاف برداشت و از دل آن جنگ خلق درخشان سر برآورد ... قهر سازمانیافته ستمدیدگان در نپال، رویزیونیسم حزب کمونیست متحده که حماقت پارلمانی را بکار می بندد و خواهان احترام به راه قانونی و مشروطه است را افشا کرد». حزب مشعل می کوشد خط را از عمل جدا سازد. او از جنگ خلق در پرو دفاع می کند اما بطور مستقیم به ایدئولوژی حزب کمونیست پرو حمله می برد. این ایده آلیسم است. تجربه خود «مشعل» گواه این است که چگونه ایدئولوژی در پراتیک حیات دارد. مخالفت این حزب با جنگ خلق و سیاستهای تدریج گرایانه اش کاملاً با کنار گذاشتن م. ل. م. بمثابه سومین و بالاترین مرحله علم ما مرتبط است.

بعلاوه «مشعل» با عوامفریبی تفاوت بین شرایط ضروری جهت آغاز جنگ خلق را با شرایط کسب پیروزی مخدوش می کند. همانطور که قبلاً گفتیم اوضاع عینی بطور عموم در کشورهای تحت سلطه برای آغاز جنگ خلق پخته شده است. البته این بدان معنا نیست که هر جنگ خلقی بطور

کمونیست پرو در مراحل آغازین جنگ خلق را به یاد می آورد. آنها رفقای حزب کمونیست پرو را «باند های یاغی» که هیچ تماسی با توده ها ندارند نامیده و متهمشان کردند که اوضاع عینی را به حساب نمی آورند. (شک نیست که باید حمایت قلبی حزب مشعل از جنگ خلق در پرو را افشا کرد. حزب کمونیست پرو از دیرباز مدافع م. ل. م. بوده و بنابراین از نظر مشعل به ناگزیر متهم به «آنارشیزم» و غیره است. اما بعلت محبوبیت جنگ خلق در پرو، مشعل ترجیح می دهد که مستقیماً به آن حمله نکند).

واقعیت عینی نپال نشان می دهد که آغاز جنگ خلق سالیان سال قابل اجرا بود و تنها دلیلی که آغاز نشد، همانند بسیاری از کشورها، این بود که اپورتونیسم در جنبش چپ غلبه داشت. از دوران «ویم دوتا پانساتا» در اوایل دهه ۱۹۵۰، تا مبارزاتی که با الهام از ناگزالبازی در دهه ۷۰ به راه افتاد و تا نبردهایی که طی سالهای اخیر جریان داشت، مانع عمده در برپایی جنگ خلق خطوط مسلطی بود که در خوف از ضرورت جنگ خلق دم می زدند اما در واقعیت و در عمل با اشکال مسالمت آمیز مبارزه سر می کردند. (برای بررسی دقیقتر این تاریخچه به جهانی برای فتح شماره ۲۲ رجوع کنید). همانطور که رهبری حزب کمونیست نپال (مائوئیست) جمعبندی کرده: «در شناخت کمونیستهای نپال نقاط ضعف مشخصی وجود دارد. ما اغلب تحت تاثیر تدریج گرایی هستیم. بدین شکل که فکر می کنیم مبارزه توده ای در آینده دور، خود به مبارزه مسلحانه خواهد انجامید. این اشتباه است و خلاف دیالکتیک مارکسیستی است....

«در اساس، فلسفه و ایدئولوژی و تشکیلات برای آغاز جنگ خلق حیاتی هستند و بدین طریق می توان دور باطل رفرمیسم را شکست. منظور ما از تدریج گرایی همان مکتب حزب کهنه «مشعل» است که در حرف از انقلاب می گوید و در عمل رفرمیسم را بکار می بندد. باید گسستی ریشه ای از این نوع تفکر، عمل و شیوه سازماندهی انجام گیرد. وگرنه ما نمی توانیم جنگ خلق را آغاز کنیم.» (جهانی برای فتح شماره ۲۲)

هواداران حزب «مشعل» در مقاله ای تحت عنوان «انحراف چپ گرایانه افراطی در جنبش کمونیستی نپال» می گویند: «م. ل. م. لاهما تجربه حزب کمونیست متحده را دارند که از خط افراطی چپ جنبش م. ل. در دو دهه ۶۰ و ۷۰ به قطب دیگر افراط رفت. خط افراطی چپی که امروز

پایین کشیده و مانو را تحریف کند....» (قطعه نامه کمیته مرکزی مشعل ۱۹۹۶) همانطور که ما در نامه مورخ اوت ۹۶ گفتم و کوشیدیم در آنجا نشان دهیم: «دعوای بیسن جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و حزب «مشعل» به هیچوجه به مسئله نامگذاری محدود نمی شود. این مشاجره یک سلسله از مسائل سیاسی ایدئولوژیک را در خود فشرده کرده است.» این سؤالات شامل آموزه های مهم مائوتسه دون درباره راه جنگ خلق دراز مدت در کشورهای تحت سلطه، جمع بندی مائو از تجربه ساختمان سوسیالیسم در شوروی و چین، درسهای انقلاب فرهنگی و مسائل دیگر است. حزب «مشعل» علیرغم اظهارات عوامفریبانه خود علیه جنبش، بدین شکل که خود را مدافع حقیقی لنینیسم می خواند، در مبارزه اخیر نشان داده که با بی اعتبار کردن مائو، در واقع لنین را هم بی اعتبار کرده و این شامل آموزه های لنین در زمینه قدرت سیاسی و دولت نیز هست.

مخالفت «مشعل» با م. ل. م. به اوضاع غیر قابل تحمیلی انجامیده است: «مشعل» بعنوان یکی از احزاب شرکت کننده در جنبش ما به شکل علنی، متمرکز و مداوم اساس واقعی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را رد کرده است. کمیته جنبش در نامه مورخه اوت ۹۶ خود این خواسته را مطرح کرد که: «اگر حزب شما به مخالفت خود با اساس ایدئولوژیک جنبش ادامه دهد، پاسخ صحیح و اصولی از جانب شما این خواهد بود که داوطلبانه از جنبش ما استعفا دهید.» در پاسخ به این تقاضا، حزب «مشعل» قطعه نامه فوق الذکر را انتشار داد و چنین مطرح کرد که جنبش آنان را تهدید به اخراج کرده است: «با وجود این، کمیته مرکزی به اتفاق تصمیم گرفت که موضع خود در قبال اندیشه مائوتسه دون یا «مائوتیسم» را حفظ کند، استعفا ندهد و به دفاع از ایدئولوژی م. ل. علیه سیاستها و سبک کار «چپ روانه»، اپورتونیستی، سکتاریستی، انشعابگرانه، استبدادی، نامشروع و جابرانه و غیر اصولی کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی ادامه دهد.»

در ادامه این سند می خوانیم که: «نتایج جنگ خلق مائوتیستی ثابت کرده که سیاستهای مائوتیستها و جنبش انقلابی انترناسیونالیستی نادرست است.» (سند درباره حمایت جنبش) اما واقعیت خلاف این است: آغاز جنگ خلق تحول عظیمی در مبارزه طبقاتی نپال بود. این نیروی

مادی عظیمی بود که صحنه سیاسی کشور را قطبی و روشن کرد و خصلت جدا نادرست خط حزب مشعل و بطور کلی اپورتونیسم را افشا کرد. از سوی دیگر، جنگ خلق، قدرت و سرزندگی مائوتیسم را نیز به اثبات رساند. باید تکرار کنیم که تصمیم جنبش در مورد حزب مشعل صرفاً به مخالفتش با جنگ خلق متکی نبود، بلکه مخالفت این حزب با جنگ خلق نشانه و نتیجه ناگزیر انحطاط اپورتونیستی چندین و چند ساله آن بوده است.

بعلاوه رهبری این حزب در ارتباط با تفاوتهایش با جنبش انقلابی انترناسیونالیستی می گوید: «باید این واقعیت روشن شود که جنبش انقلابی انترناسیونالیستی یک تشکل صاحب آتوریته نیست که گواهی انقلاب صادر کند. بلکه صرفاً یک مجمع بحث بین المللی از احزاب و سازمانهای م. ل. است تا در آن به تبادل آرا و تجربیات خود بپردازند.» و هر حزبی «حق دارد دیدگاه متفاوت و جداگانه ای از این جنبش داشته باشد.» «بعلاوه در زمانی که جنبش از اصول م. ل. و یا از اندیشه های مائو منحرف شده جای هیچ شکی نیست که کمیته جنبش به هیچوجه نمی تواند نقش راهنما یا رهبر جنبشهای کمونیستی را بازی کند.... با وجود اینکه ما نمی توانیم فایده آن برای تبادل آرا و تجربیات احزاب و سازمانهای کشورهای مختلف را نفی کنیم، اما جنبش از مرز یا دایره موجود پا را فراتر نهاده است. کارکرد آن به نظر بیشتر جنبه منفی به خود گرفته است.»

در اینجا حزب «مشعل» نقش جنبش ما را به یک مجمع بحث بین المللی یا یک انجمن بحث تقلیل می دهد. در حالیکه وظایف جنبش که در «بیانیه» آن تعریف شده کاملاً با تعریف «مشعل» تفاوت دارد؛ هرچند که این حزب عوامفریبانه خود را مدافع «بیانیه» معرفی می کند. در «بیانیه» چنین آمده: «در گرهگاه کنونی تاریخ جهان، پرولتاریای بین المللی باید به مصاف برای ایجاد تشکل خویش یعنی یک انترناسیونال تراز نوین بپردازد.» «عملکرد چنین انترناسیونال نوینی، ادامه و تعمیق جمع بندی از تجارب، تدوین خط عمومی که جنبش بر آن پایه بنیانگذاری شده، و خدمت بمشابه یک مرکز سیاسی هدایت کننده در کل خواهد بود.» با چنین روحیه ای بود که کنفرانس موسس جنبش برای رسیدن به تشکیلاتی که بتواند نبرد بین المللی ما در راه کمونیسم را هدایت کند، فراخوان برپایی «یک کمیته موقت - یک مرکز سیاسی جنبی» را صادر کرد تا

وحدت ایدئولوژیک و سیاسی و تشکیلاتی کمونیستها را به پیش براند ... این وظیفه ای است که بطور موفق و با سربلندی به پیش برده شده و در سند زنده باد مارکسیسم . لنینیسم . مائوتیسم! و جهشی که معرف آن است بازتاب یافته است. هرگونه تلاش برای تقلیل سطح جنبش ما به یک انجمن بحث، پرولتاریا را از وحدت رزمنده و مرکز بین المللی ما محروم خواهد کرد و به ناگزیر مانع مارش جهانی ما بسوی کمونیسم خواهد شد.

وظیفه دیگری که بدوش کمیته جنبش گذاشته شده: «کمک به تشکیل احزاب م. ل. جدید و تقویت احزاب موجود بمشابه وظیفه مشترک جنبش بین المللی کمونیستی است.»

کمیته جنبش بعد از بررسی جدی اوضاع نپال، به این نتیجه گیری رسید که ادامه شرکت حزب مشعل در جنبش ما دیگر به پیشرفت پیشاهنگ در آن کشور کمکی نمی کند؛ بلکه به حزبی که راه جدایی از اصول ایدئولوژیک جنبش ما و امر کمونیسم را در پیش گرفته اجازه می دهد از اعتبار جنبش برای ایجاد اغتشاش در بین توده ها استفاده کند. این امر به هدف انقلابی ضربه زده و مبارزه جویی کل جنبش ما را کاهش می دهد. بنابراین کمیته در تطابق با اصول تشکیلاتی جنبش و وظایف و اختیاراتی که به عهده اش قرار گرفته، به تصمیم گیری بسیار مهمی رسید و اخراج حزب کمونیست نپال (مشعل) از صفوف جنبش را به احزاب و سازمانهای شرکت کننده پیشنهاد کرد.

آغاز جنگ خلق صحنه سیاسی نپال را تغییر داده است. توده های کشور به راه شکوهمندی پیوسته اند که به ناگزیر پر پیچ و خم است، اما تنها راهی است که به رهایی حقیقی خواهد انجامید. حمایت کلیه نیروهای مترقی و انقلابی از این امر، دفاع از آن در برابر حملات فزاینده ارتجاع، اقدامی حیاتی است. موضع ایدئولوژیک «مشعل» ادامه حضور این حزب در جنبش را ناممکن کرده، اما برای حمایت از جنگ عادلانه توده های نپالی علیه امپریالیسم و فئودالیسم حتماً نباید مائوتیست بود. ما نیروهای حزب «مشعل» را به جدا کردن صف خود از حملات م. ب. سینگ علیه انقلاب فرا می خوانیم و از آنها می خواهیم که به صفوف غرور آفرین جنگ خلق در نپال بپیوندند تا نبرد برای یک جهان عاری از استثمار و ستم را به پیش رانند.